





اگر می خواهید زندگی تان را تغییر دهید، این برنامه ۷ روزه را انجام دهید

در این ۷ روز بیشتر از همیشه مراقب بدنتان باشید و سعی کنید در هر روز یک کار مثبت برای جسمتان انجام دهید. مثلاً یک پیاده روی لذت بخش در کوهستان، ورزش، خوردن غذاهای سالم و پرانرژی نمونه ای از این کارهاست.

خیلی از افراد می خواهند زندگی شان را تغییر درست و حسابی بدهند اما نمی دانند چطور باید این کار را انجام دهند. عده ای با تغییر سبک لباسشان یا تغییر چهره تنوع موقتی را وارد زندگی شان می کنند اما تمام این تغییرات سطحی آنطور که باید راضی شان نمی کند. اما ما یک ۷ روزه استثنایی را برایتان برنامه ریزی کرده ایم که با انجام آن احساس بی نظیری را تجربه خواهید کرد. یک بار به امتحانش می ارزد.

قدم اول

فکر کنید و ببینید چه چیزهایی در زندگی تان وجود دارد که اضافی هستند و برای مدتی آنها را کنار گذاشته اید. مثلاً یادداشت هایی که مدتی گوشه ای تلنبار شده و مرتبش نکرده اید، اتومبیل قدیمی که دیگر دوستش ندارید، شماره تلفن هایی که دیگر به کارتان نمی آید، لباس هایی که مدتی است آنها را نپوشیده اید و برای مدتی بی استفاده مانده است یا حتی دکمه ای را که دیگر قابل استفاده نیست از زندگی تان بیرون بیندازید. در این یک هفته استثنایی هر چیزی که به نظرتان

دیگر قابلیت استفاده شدن را ندارد فهرست کنید. یادتان باشد هر چیزی در دنیا انرژی ای دارد و همه اسباب و لوازمی که بدون استفاده رهایش کرده اید، روی زندگی تان تاثیر منفی می گذارد و حتی ممکن است باعث کسالت تان شود. در این ۷روز استثنایی تا می توانید چیزهای اضافی را بیرون بیندازید و نتیجه شگفت انگیزش را با چشمان خود ببینید.

قدم دوم

۱۵ دقیقه در روز را در نظر بگیرید و در آن ساعت هیچ کاری انجام ندهید. در این ۱۵ دقیقه گوشی همراه، تلویزیون و ضبط صوت تان را خاموش کنید و به همین صورت خودتان را هم از انجام هر کاری حتی جزئی ترین کار معاف کنید. به همه آدم هایی که در اطراف تان هستند در مورد این ۱۵ دقیقه توضیح دهید تا در این فاصله تنهایتان بگذارد. در جایی راحت بنشینید و در آن لحظات به زندگی تان فکر کنید و رفتارهایتان را تجزیه و تحلیل کنید. این آرامش و سکوت به شما کمک می کند که راه زندگی تان را پیدا کنید. مطمئن باشید در این ۱۵ دقیقه جرقه انجام کارهای بزرگی در ذهنتان زده خواهد شد.

قدم سوم

شاید به نظرتان خیلی مهم نباشد اما دور ماندن از رادیو و تلویزیون در این یک هفته راه خلاقیت را سوی شما باز خواهد کرد. بیشتر اوقات در معرض رادیو و تلویزیون قرار گرفتن، شما را از فکر کردن به صورت

مستقل دور می کند و برای همین در این یک هفته استثنایی صبر کنید تا می توانید از آنها دور باشید و به صورت مستقل فکر کنید تا خلاقیت شگفت انگیزی را در زندگی تان تجربه کنید.

قدم چهارم

در این ۷ روز بیشتر از همیشه مراقب بدنتان باشید و سعی کنید در هر روز یک کار مثبت برای جسمتان انجام دهید. مثلاً یک پیاده روی لذت بخش در کوهستان، ورزش، خوردن غذاهای سالم و پرانرژی نمونه ای از این کارهاست. تعجب نکنید اما تا می توانید در این یک هفته به دیگران «نه» بگویید. البته این به آن معنی نیست که دیگران را از خودتان برنجانید بلکه خودتان را به دیگران اولویت دهید و هر کاری که باعث لذت و شادی تان می شود را به انجامکارهای دیگر ترجیح دهید. در این مسیر اگر تا مرز خودخواهی هم پیش رفتید عیبی ندارد زیرا باید در این یک هفته تا می توانید به خودتان توجه کنید.

قدم پنجم

با افرادی که مدت هاست خبری از آنها ندارید و به آنها علاقه مند هستید دوباره ارتباط برقرار کنید و وقت تان را با کسانی که واقعا شادتان می کند، بگذرانید. در ارتباط با دیگران سعی کنید روی نحوه واکنش هایتان بیشتر توجه کنید. مثلاً اگر ناراحت هستید و از دست کسی عصبانی شده اید روی تغییرات فیزیکی بدنتان بیشتر دقت کنید. به ضربان قلبتان

و ضرباهنگ صدای تان هنگام عصبانیت دقت کنید، زیرا با تماشا کردن واکنش هایتان می توانید آگاهانه ترا حساسات خود را کنترل کنید.

قدم ششم

از خودتان پرسید: « اگر هیچ محدودیتی برای آرزوها وجود نداشت، دنبال چه چیزی بودید؟»، « اگر قرار بود طرح زندگی تان به دست خودتان برنامه ریزی می شد، چطور طراحی اش می کردید » و بعد کنار هر کدام از این جواب ها را با تصاویر رنگی و جملات مثبت پر کنید و آنها را در جایی قرار دهید که در این ۷ روز مقابل چشمتان باشد. تنها در پایان این ۷ روز استثنایی می توانید تاثیر شگفت انگیز این ۶ قدم را از نزدیک لمس کنید.





ای راهب کلیسا دیگر مزن به ناقوس
خاموش کن صدرا، نقاره می زند طوس

آیا مسیح ایران کم داده مرده را جان

جانی دوباره بردار با ما بیا به پابوس

آنجا که خادمینش از روی زائرینش

گرد سفر بگیرند با بال ناز طاووس

خورشید آسمان ها در پیش گنبد او

رنگی ندارد آری چیزی شبیه فانوس

رویای ناتمامم ساعات در حرم بود

باقی عمر اما افسوس بود و کابوس

وقتی رسیدی آنجا در آن حریم زیبا

زانو بزن به پای بیدار خفته در طوس...

بانوی محجبه ای در یکی از سوپرمارکت‌های زنجیره‌ای در فرانسه خرید می‌کرد؛ خریدش که تموم شد برای پرداخت رفت پشت صندوق. صندوق‌دار یک خانم بی‌حجاب و اصالتاً عرب بود صندوق‌دار نگاهی از روی تمسخر بهش انداخت و همینطور که داشت بارکد اجناس را می‌گرفت اجناس او را با حالتی متکبرانه به گوشه میز می‌انداخت اما خانم باحجاب که روبنده بر چهره داشت خونسرد بود و چیزی نمی‌گفت و این باعث می‌شد که صندوق‌دار بیشتر عصبانی بشه! بالاخره صندوق‌دار طاقت نیاورد و گفت: «ما اینجا توی فرانسه خودمون هزار تا مشکل و بحران داریم این نقابی که تو روی صورتت داری یکی از همین مشکلاته که عاملش تو و امثال تو هستید! ما اینجا اومدیم برای زندگی و کار نه برای به نمایش گذاشتن دین و تاریخ! اگه می‌خوای دینت رو نمایش بدی یا روبنده به صورت بزنی برو به کشور خودت و هر جور می‌خوای زندگی کن، خانم محجبه اجناسی رو که خریده بود توی نایلون گذاشت، نگاهی به صندوق‌دار کرد... روبنده را از چهره برداشت و در پاسخ خانم صندوق‌دار که از دیدن چهره اروپایی و چشمان رنگین او جا خورده بود گفت: «من جد اندر جد فرانسوی هستم... این دین من است. اینجا هم وطن من است.

شما دینتون را فروختید و ما خریدیم



بی بی زهرا در مراسم عروسی فرزندشان مصطفی

عقدکنان مصطفی بود. اتاق تو در توی پذیرایی را زنانه کرده بودند و
حیاط را برای مردها فرش انداخته بودند. یک مرتبه صدای بلندی که از
کوچه به گوش می رسید، نگاه همه ی حاضران را به طرف در
ورودی خانه برگرداند.



"برای شادی روح آقا داماد صلوات!"

صدای خنده و صلوات قاطی شد و در فضای کوچه و حیاط خانه پیچید.

"برای سلامتی شهدای آینده صلوات!"

مصطفی سر به زیر و خندان در میان همراهانش و دوشادوش شهید
حسین خرازی وارد خیاط خانه شد.

"صحیح و سالم بری رو مین و سالم برنگردی، صلوات بفرست!"

مهمانها هر چه سکه و نقل و شیرینی داشتند ریختند روی سر مصطفی که سرخ شده بود از خجالت.

"در راه کربلا بی دست و بی سر بینمت، صلوات بعدی رو بلندتر ختم کن!"

و صدای بلند صلوات اطرافیان

....

مصطفی مثل همیشه شلوار نظامی اش را پوشیده و پیراهن ساده ی شیری رنگش را روی آن انداخته بود اما با این تفاوت که آنها را اتو کرده بود.

بیشتر مهمانها از دوستان او بودند، بچه های جبهه یا همدرسان دوران طلبگی که حالا مجلس را دست گرفته بودند و به اختیار خود می چرخاندند.

حاج حسین خطاب به ناصر گفت: "پاشو مجلس را گرم کن! مثلاً عقد کنان رفیقمان است."

ناصر در حالیکه با عجله کیکهای داخل دهانش را قورت می داد گفت: چشم فرمانده! آنگاه پارچ آب را برداشت و سر کشید و بلافاصله بلند شد و وسط مجلس ایستاد، بی مقدمه و با صدایی که فقط خودش معتقد بود که زیباست! شروع به خواندن کرد:

شمع و چراغ روشن کنید

بسیجی ها رو خبر کنید

امشب شبیخون داریم...

بخشید امشب عروسی داریم...

و دست زد و بقیه هم با او دم گرفتند و دست زدند :

خمپاره بریزید سرشون

امشب عروسی داریم...

احمد گفت: ناصر بینم کاری می کنی که عروس خانم
همین امشب از آقا مصطفی تقاضای طلاق کنه یا نه؟

... سحرگاه در آستانه اذان صبح ، خواهر مصطفی سراسیمه و حیران
زده از خواب پرید. بی درنگ به سوی اتاق مصطفی رفت و در زد. یقین
داشت که مصطفی در آن موقع در سجاده ی نماز شب در انتظار اذان
صبح به تلاوت قرآن مشغول است.

مصطفی آرام در را گشود و با چهره ی حیرت زده ی خواهرش مواجه
شد که بریده بریده کلماتی بر زبان می راند: مصطفی... مصطفی!... به
خدا قسم حضرت زهرا به همراه سیدی نورانی و بانویی دیگر در مراسم
عروسی ات شرکت کردند. وقتی... وقتی خانم را شناختم عرضه داشتیم:

خانم جان! فدایتان شوم! قدم رنجه فرمودید! بر ما منت گذاشتید...اما
شما و مراسم عروسی؟! فرمود:

به مراسم ازدواج فرزندم مصطفی آمده ایم... اگر به مراسم او نیاییم
به مراسم که برویم؟!... و تعجب زده از خواب پریدم.

یکمرتبه مصطفی روی زمین نشست ، دستهایش را روی زمین گذاشت و
شروع کرد های های گریه کردن... مرتب زیر لب می گفت: فدایشان
بشوم! دعوتم را پذیرفتند.

- کدام دعوت داداشی؟! تورو خدا به من هم بگو.

- چون خواستم مراسم عروسی ما مورد رضایت و عنایت امام
زمان(عجل الله تعالی فرجه الشریف) قرار گیرد، دعوتنامه ای برای آن
حضرت و دعوتنامه ای برای مادر بزرگوارشان حضرت زهرا(سلام الله
علیها) و عمه پر کرامتشان حضرت معصومه (علیهاالسلام) نوشتم. نامه اول
را در چاه عریضه مسجد جمکران انداختم و نامه دوم را در ضریح
حضرت معصومه... و اینک معلوم شد منت گذاشته اند و دعوتم را
پذیرفته اند... حال خیالم راحت شد که مجلس ما مورد رضایت
مولایمان امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) واقع گشته است.

تو میتونی روسری نصفه نیمه ات را ، هی برداری و دوباره
بزاری...

میتونی گاهی بادبزنش کنی...

میتونی مانتوی سفید کوتاه نازک چسبان پیوشی تا گرمت نشود...

فرض کن اینها بلد نیستند مثل تو باشند...

فرض کن اینها عادت کرده اند به این پارچه ی سیاه در این
گرما...

فرض کن گرمشان نمی شود...

فرض کن تو روشنفکری و اینها امل...

فرض کن اینا دوست دارند به قول شما تو چادر زندگی
کنند....

**آخر تو چه میدونی چادر ترنم عطر یاس در فضای غبار آلود
دنیاست...**

آخر تو چه میدونی حجاب خنکا و زیبایی به وجود هر دختر
می نشاند...

تو میتونی خوش باشی به عرق نکردن در دنیا...

خنکای بهشت گوارایتان دختران چادری (محجبه) ...





چشم مرا پیاله ی خون جگر کنید
هر وقت تَرنبود به اجبار تَر کنید

من کمتر از گدای شب جمعه نیستم
خانه به خانه دست مرا در به در کنید

بدکاره ها به نیمه نگاهی عوض شدند
مارا فضیل فرض کنید و نظر کنید

این تحبس الدعا شدن از مرگ بدتر است
فکری برای این نفس بی اثر کنید

باید برای سوختنم چاره ای کنم
این روزه روزه نیست برایم سپر کنید

العفو گفتنم که به جایی نمیرسد
ذکر حسین حسین مرا بیشتر کنید

در میزنیم و هیچ کسی وا نمیکند
پس زودتر امام رضا را خبر کنید





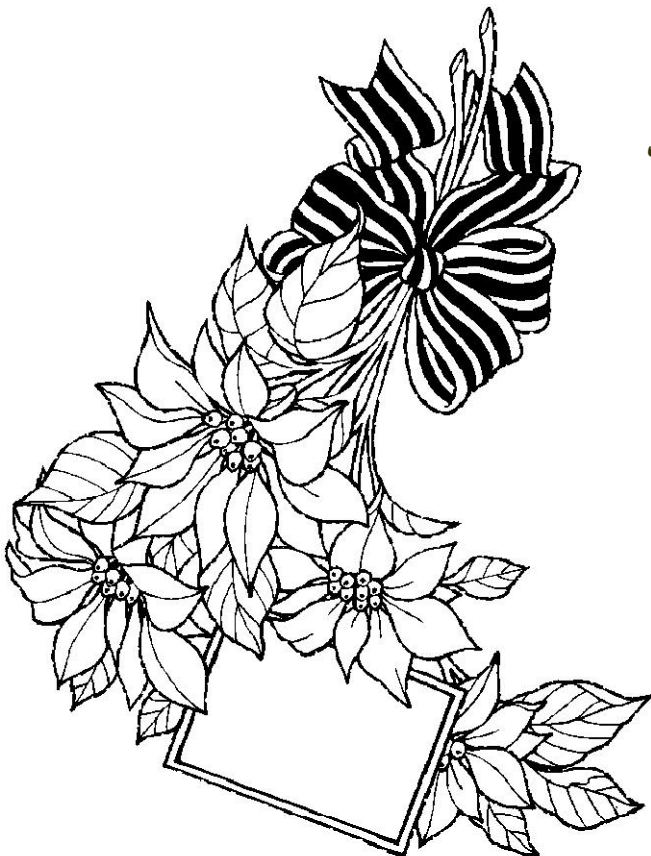
حدیثی زیبا از امیر المومنین درباره رفتن

به مسجد و شرکت در نماز جماعت

ایشان فرموده اند:

هر که به مسجد رفت و آمد کند از موارد زیر بهره می گیرد:

- برادری که در راه خدا با او رفاقت کند
- علمی تازه
- رحمتی که در انتظارش بوده
- پندی که او را از هلاکت نجات دهد
- سخنی که موجب هدایتش شود
- ترک گناه





حضرت موسی (علیه السلام) و بدترین بنده خدا

روزی حضرت موسی (علیه السلام) رو به بارگاه ملکوتی خداوند کرد و از درگاهش درخواست نمود: بار الها، می خواهم بدترین بنده ات را ببینم.

ندا آمد: صبح زود به در ورودی شهر برو. اولین کسی که از شهر خارج شد، او بدترین بنده ی من است.

حضرت موسی صبح روز بعد به در ورودی شهر رفت. پدری با فرزندش، اولین کسانی بودند که از شهر خارج شدند.

پس از بازگشت، رو به درگاه خداوند کرد و ضمن تقدیم سپاس از اجابت خواسته اش، عرضه داشت: بار الها، حال می خواهم بهترین بنده ات را ببینم.

ندا آمد: آخر شب به در ورودی شهر برو. آخرین نفری که وارد شهر شود، او بهترین بنده ی من است.

هنگامی که شب شد، حضرت موسی به در ورودی شهر رفت...

دید آخرین نفری که از در شهر وارد شد، همان پدر و فرزندش است! رو به درگاه خداوند، با تعجب و درماندگی عرضه داشت: خداوند! چگونه ممکن است که بدترین و بهترین بنده ات یک نفر باشد؟! ندا آمد:

ای موسی، این بنده که صبح هنگام میخواست با فرزندش از در خارج شود، بدترین بنده ی من بود. اما... هنگامی که نگاه فرزندش به کوه های عظیم افتاد، از پدرش پرسید: بابا! بزرگ تر از این کوه ها چیست؟

پدر گفت: زمین.

فرزند پرسید: بزرگ تر از زمین چیست؟

پدر پاسخ داد: آسمان ها.

فرزند پرسید: بزرگ تر از آسمان ها چیست؟

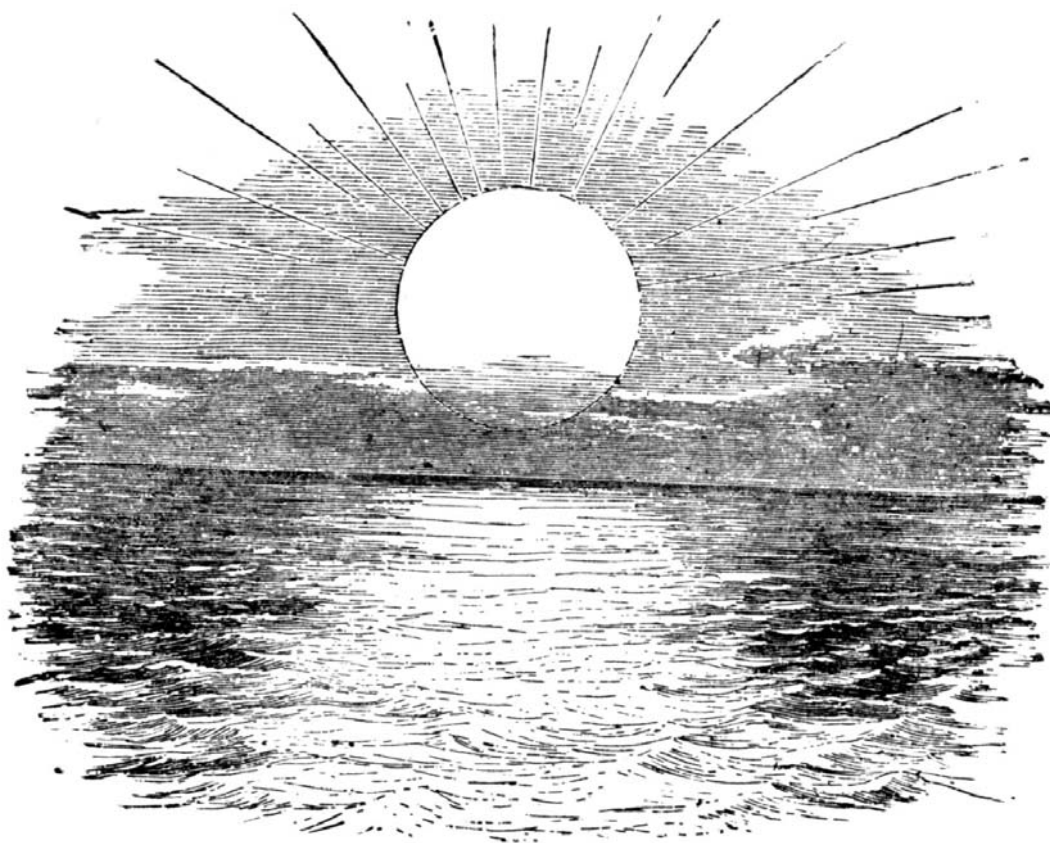
پدر در حالی که به فرزندش نگاه می کرد، اشک از دیدگانش جاری شد و

گفت: فرزندم. گناهان پدرت از آسمان ها نیز بزرگ تر است.

فرزند پرسید: پدر بزرگتر از گناهان تو چیست؟

پدر که دیگر طاقتش تمام شده بود، به ناگاه بغضش ترکید و گفت: عزیزم ، مهربانی و

بخشنده گی خدای بزرگ از تمام هر چه هست، بزرگتر و عظیم تر است.



«حق الناس»

حق الناس حقوقی است که انسان در رابطه با دیگران باید رعایت کند و رعایت نکردن حقوق دیگران باعث گرفتاری انسان هم در دنیا و هم در قیامت می شود.

شاید شنیده باشید که میگویند خداوند متعال از حق خودش میگذرد ولی از حق مردم نمیگذرد...؟! اگر میخوايد بدونيد اين حرف يعنى چي؟ بخوانيد

ان شاء الله که ما هیچ وقت حق کسی رو ضایع نکنیم.

«حق الناس»

رعایت نکردن حق الناس موجب گرفتاری در دنیا و عذاب در آخرت می شود.

صریح ترین آیه شریفه آیه ۲۹ از سوره مبارکه نساء است که می فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ مِنْكُمْ» «ای اهل ایمان اموال یکدیگر را از راه باطل نخورید، مگر آنکه تجارتی از روی رضایت انجام دهید.»

رسول خدا صلی الله علیه وآله می فرمود: «مَنْ اِكْتَسَبَ مَا لَمْ يَنْ غَيْرِ حِلِّهِ كَانَ رَاذِلًا إِلَى النَّارِ» «هر که ثروتی از غیر حلال به دست آورد، آن ثروت، او را به آتش جهنم رهنمود می نماید.»



سه نوع حق با عناوین حق الناس، حق الله و حق نفس

حق الناس حقوقی که انسان در رابطه با دیگران باید رعایت کند، حق الله حقوقی که انسان در رابطه با خداوند باید رعایت کند مانند انجام عبادات و برخی از مسائل که خداوند ما را از آن نهی کرده است. مثلاً خداوند امر فرموده که ما نماز بخوانیم و این جزء حقوق خداوند است و حق النفس هر چیزی که به نفس انسان ضرر برساند ظلم است بر نفس، مثلاً استعمال دخانیات که برای سلامتی ضرر دارد.

در میان این سه حقوق بنا بر آیات و روایات حق الناس مهمتر است.

امام علی (علیه السلام) می فرمایند: «خداوند حقوق بندگانش را مقدم بر حقوق خود قرار داد و کسی که حقوق بندگان را رعایت کند حقوق خدا را نیز رعایت خواهد کرد.»

پیش فرض رعایت حق الله رعایت کردن حق الناس است و رعایت نکردن حقوق دیگران باعث گرفتاری انسان در قیامت می شود حتی اگر انسان صالح ترین انسان ها باشد باز این گرفتاری وجود دارد.

در حدیث داریم که با اولین قطره خون شهید همه گناهانش بخشیده می شود غیر از حقوق مردم و این نشان دهنده اهمیت حق دیگران است که حتی با شهادت که بالاترین فضیلت ممکن هست، گناه ظلم بر حق دیگران بخشیده نمی شود.



موارد حق الناس

موارد زیادی در مورد حق الناس بیان شده مانند احترام به جان و مال مردم به این معنا که به جان و مال مردم ضرر نرسانیم و کاری نکنیم که ضرری به جان مردم وارد شود یا دیگران از رفتار ما آسیب ببینند مثلاً سیگار کشیدن در محیط جمعی ضرر رساندن به جان مردم است.

احترام به آبروی مردم هم از موارد حق الناس است یعنی انسان به گونه‌ای رفتار کند که آبروی دیگران از دست و زبان انسان محفوظ بماند، کاری نکنیم که حرمت دیگران شکسته شود و آبروی دیگران نزد مردم پایین بیاید. بنابراین باید از هر کاری که باعث هتک حرمت دیگران می‌شود پرهیز کرد مانند پرهیز از غیبت کردن، پرهیز از دروغ بستن به دیگران یعنی کسی کاری را انجام نداده، گناهی نکرده اما ما به دروغ او را متهم به آن کار کنیم. پرهیز از تهمت زدن به دیگران، پرهیز از افشاگری اسرار دیگران، چون به هر صورت ممکن است انسان مسائل مخفی و اسرار گونه‌ای داشته باشد که نمی‌خواهد کسی از آنها با خبر شود، برملا کردن این اسرار سبب آبرو ریختن آنها می‌شود.

از موارد دیگر حق الناس احترام به حق بهره‌مندی مردم است، یعنی به گونه‌ای رفتار کنیم که همه انسان‌ها به آن حقوق مشترکشان برسند و رفتار ما به گونه‌ای نباشد که خدایی نکرده بعضی از انسان‌ها از حقوق خودشان باز بمانند یعنی مانع ایجاد کنیم برای آنها در رسیدن به حقشان، به طور مثال در مسائل استخدامی مثلاً برای یک شغل پنج نفر نیاز هست و مثلاً ۱۰۰ نفر ثبت نام کرده‌اند در اینجا



اعمال نفوذ و به تعبیر امروزی پارتی بازی سبب ضایع شدن حقی از افراد می شود و این از مصادیق ظلم بر دیگران حساب می شود و رعایت نکردن حق الناس.

چرا خداوند از حق الناس نمی گذرد؟

حق الناس از نظر اسلام با عدالت و حکمت الهی رابطه ای تنگاتنگ دارد و دارای گستره وسیعی می باشد. به عبارتی حق الناس در همه ابواب فقه وجود دارد و می توان گفت که بابی از ابواب فقه اسلامی نیست، مگر اینکه مسایل فراوانی در زمینه حق الناس وجود دارد.

حق الناس در منابع و متون اسلامی، چه در قرآن و چه در روایات معصومین - علیهم السلام - و کتب فقهی جایگاه خاصی دارد. اقامه قسط و عدل و برقراری عدالت اجتماعی و ادای حقوق الناس یکی از عمده ترین اهداف بعثت پیامبران است.

در اینجا چون صاحب حق مردم اند، رعایت و نادیده گرفتن آن ارتباط مستقیمی با بحث عدالت خداوند دارد. خداوندی که یکی از صفاتش عادل بودن است و دینی که یکی از اصولش عدل است چگونه ممکن است حقوق انسانها برایش کم اهمیت باشد. در دین اسلام حق انسانها از جهتی شاید از حق خداوند نیز مهمتر لحاظ شود، بطوری که خداوند ممکن است در روز قیامت از حق خود بگذرد اما هیچ گاه از حق انسانهای دیگر نخواهد گذشت. البته باید توجه داشت که حق الناس حق الله هم هست، زیرا هیچ کس جز خدا اصالتاً و ذاتاً حقی ندارد



و حقوق مردم از جانب خدا تعیین شده و تضییع آن مخالفت با حکم و حق الهی تعیین شده در حق دیگران است.

«لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ» «ما رسولان خود را با دلایل روشن فرستادیم، و با آنها کتاب آسمانی و میزان شناسایی حق از باطل نازل کردیم تا مردم قیام به عدالت کنند و احقاق حقوق و بسط عدل و داد به طور خود جوش از درون جامعه بشری آشکار شود.»

این نشان از آن دارد که احترام به حقوق دیگران و ادای آن یکی از اساسی ترین اهداف ادیان آسمانی است. قرآن کریم در آیات بسیاری مؤمنان را چه در باب مسائل اقتصادی و چه در باب حقوق اجتماعی و... دعوت به احترام به حقوق مردم نموده است. در اینجا تنها به دو نمونه از این آیات اشاره می نماییم.

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُم بَيْنَكُم بِالْبَاطِلِ» «ای کسانی که ایمان آورده اید اموال یکدیگر را از طرق نامشروع و غلط و باطل نخورید.» (سوره نساء، آیه ۲۹) یعنی، هرگونه تصرف در مال دیگری که بدون حق و بدون مجوز منطقی و عقلانی بوده باشد ممنوع شناخته شده است.

در دیدگاه اسلامی، مال و دارایی مؤمن و گاهی اموال دیگران محترم است و مصونیت دارد و اتلاف و تجاوز در آن مجاز نیست. بنابراین، اگر کسی از راه ربا، رشوه، فریبکاری، سرقت و بالاخره هرگونه تصرف نامشروع، مالی را از کسی خورده باشد، باید به تحصیل رضایت صاحب مال و یا باز پس دادن آن مال اقدام نماید.



قرآن کریم، به هنگام نكوهش از قوم يهود و ذكر اعمال زشت آنان می‌فرماید: «...وَ أَكْلِهِمْ أَمْوَالَ النَّاسِ بِالْبَاطِلِ...» «آنان در اموال مردم بدون مجوز و به ناحق تصرف می‌کردند.» (سوره نساء، آیه ۱۶۱) ناگفته پیداست که مراد از اكل و خوردن، در این آیه کنایه از هرگونه تصرف است خواه به صورت خوردن معمولی باشد یا پوشیدن و یا سکونت و یا غیر آن و چنین تعبیری در زبان فارسی نیز رایج است.

بنابراین، هرگونه تجاوز، تقلب، غش، معاملات ربوی، رشوه، خرید و فروش اجناسی که فایده منطقی و عقلانی در آنها نباشد، خرید و فروش وسایل فساد و گناه، در تحت این قانون کلی قرار دارند.

حضرت علی - علیه السلام - می‌فرماید: «أَمَّا الظُّلْمُ الَّذِي لَا يُتْرَكُ، فَظُلْمُ الْعِبَادِ بَعْضُهُمْ بَعْضًا» «اما ظلمی که بخشوده نمی‌شود ظلمی است که بعضی از بندگان خدا بر بعض دیگر می‌کنند.» (نهج البلاغه، خطبه ۱۷۵)

و در روایت دیگری آن حضرت حتی ادای حق الناس را از حق الله مهم‌تر دانسته و می‌فرماید: «جَعَلَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ حُقُوقَ عِبَادِهِ مُقَدِّمَةً عَلَى حُقُوقِهِ فَمَنْ قَامَ بِحُقُوقِ عِبَادِ اللَّهِ كَانَ ذَلِكَ مُؤَدِّيًا إِلَى الْقِيَامِ بِحُقُوقِ اللَّهِ» «خداوند حقوق بندگان را مقدم بر حقوق خود قرار داده و کسی که حقوق بندگان را رعایت کند حقوق الهی را نیز رعایت خواهد کرد.» (محمّدی ری شهری، میزان الحکمه، ج ۲، ص ۴۸۰)



تبعات و آثار رعایت نکردن حق الناس

رعایت نکردن حق الناس آثار و تبعاتی برای انسان دارد. در حدیث آمده است تمام گناهان انسان با توبه بخشیده می شوند غیر از حق الناس. یعنی کسانی که حق دیگران بر گردن آنها مانده است جز با ادای حق دیگران یا رضایت گرفتن از آن اشخاص گناهان بخشوده نمی شود. حتی اگر انسان روزه های زیاد بگیرد یا تمام عمرش نماز شب بخواند، هیچ تأثیری در گناه ظلم بر دیگران ندارد.

همانطور که در ابتدا هم گفتیم در حدیث داریم که با اولین قطره خون شهید همه گناهانش بخشیده می شود غیر از حقوق مردم و این نشان دهنده اهمیت حق دیگران است که حتی با شهادت که بالاترین فضیلت ممکن هست، گناه ظلم بر حق دیگران بخشیده نمی شود.

ظلم در حق مردم از مواردی است که انسان در همین دنیا آثار شومش را در قالب انواع بلاها و بیماری ها و گرفتاری های زندگی خواهد دید و در واقع ظلم به دیگران و رعایت نکردن حقوق مردم، هم در این دنیا ما را گرفتار بلا خواهد کرد و هم در آخرت به عذاب الهی دچار خواهد نمود.



آیا فردی که مرتکب گناهان زیادی اعم از حق الله و حق الناس شده راهی برای توبه دارد؟

گناه و معصیت، مانند لجن زار متعفن است که انسان، هر چه بیشتر در آن فرو می رود، خود را به نابودی نزدیک می کند، اما توبه و تصمیم جدی انسان به ترک گناه حرکت به سوی نجات و خود یک پیروزی بزرگ است که درهای رحمت الهی را به روی انسان می گشاید. کسی که به این مرحله (توبه) رسیده به پیروزی بزرگی دست یافته است، و باید سعی کند انگیزه خود را برای مبارزه با گناه، قوی تر نماید، و برای همیشه این حالت را در خود حفظ کند.

نکته بسیار مهم در این راه، استعانت از لطف و عنایتی است که خداوند نسبت به توبه کنندگان دارد؛ زیرا توبه واقعی همه مبعوضیت های گناه و عقوبات اخروی و آثار منفی آنها در پیشگاه خداوند از بین می برد، همانطوریکه خداوند فرموده



است: «ای بندگان من که بر خود اسراف و ستم کرده‌اید! از رحمت خداوند
نومید نشوید که خدا همه گناهان را می‌آمرزد، زیرا او بسیار آمرزنده و مهربان
است.» «قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ
يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ.» (سوره زمر، آیه ۵۳)

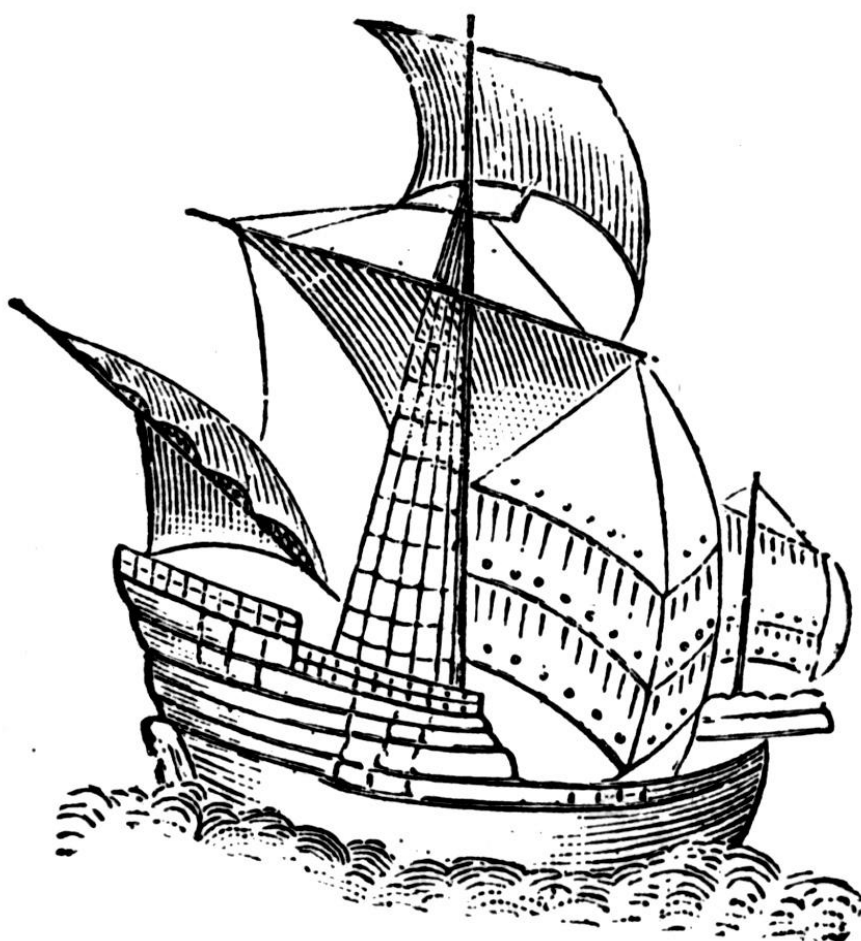
البته تمام سعی شیطان این است تا با ایجاد وسوسه و یأس موجبات دوری بندگان
صالح را از خداوند متعال، مهربان و بخشنده فراهم نموده و آنها را چنان غرق در
گناه و معصیت نماید که از رحمت و هدایت خداوند دور شوند. در حالی که
خداوند همه بندگان حتی گناه کاران و ظالمان را نیز دوست دارد. و خواهان
هدایت و سعادت آنان است. البته از اعمال و کارهای ناشایست آنان بیزار است.
به همین جهت بهترین و عزیز ترین بندگان خود یعنی انبیاء و ائمه (علیه السلام)
را برای راهنمایی هدایت آنان فرستاده و به همین دلیل است که در این زمان
یکی از عزیزترین اولیاء خود یعنی حضرت مهدی (عج) را زنده و در حال غیبت
نگه داشته تا بتواند فارغ از مکر و توطئه دشمنان از طریق نائبان و نمایندگان خود
آنان را در یافتن مسیر هدایت یاری رساند پس هیچ گناه کاری در هیچ شرایطی
هر چند گناهان او زیاد باشد حق ندارد از رحمت پرودگار مأیوس باشد. چرا که
یأس از رحمت خداوند، سوء ظن به او و بزرگ ترین گناه است.

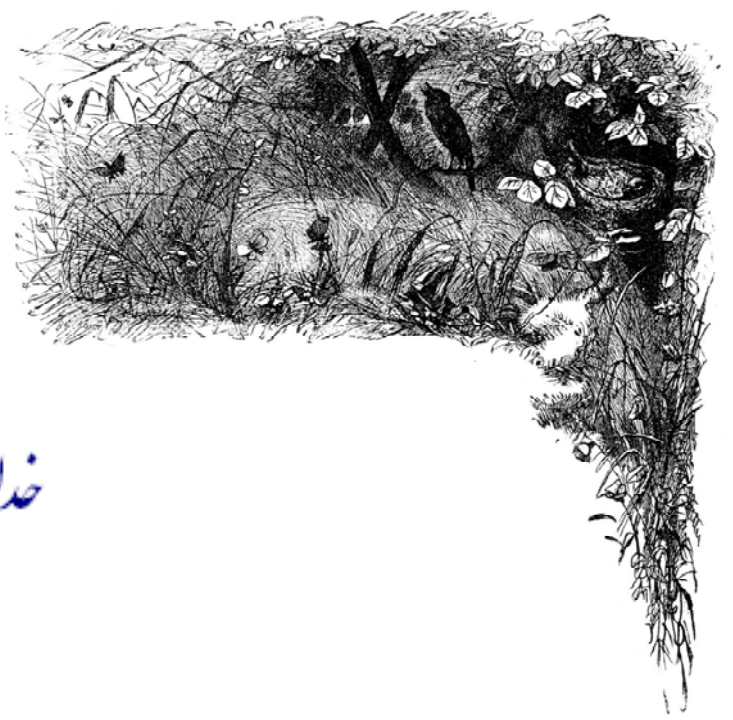


امید به رحمت پرودگار و ندامت و پشیمانی از گناهان و در نهایت توبه واقعی و خالصانه گامی مهم به سوی محبوب خدا شدن و راهی است هموار به سوی هدایت، که شیطان از آن نگران و ناراحت است.

منابع:

- (۱) اکبری، محمود، نگاهی به حق الناس، چاپ اول، قم، کتاب آشنا، ۱۳۶۸.
- (۲) مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، ج ۳، چاپ بیستم، (بی جا)، دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۷۱.



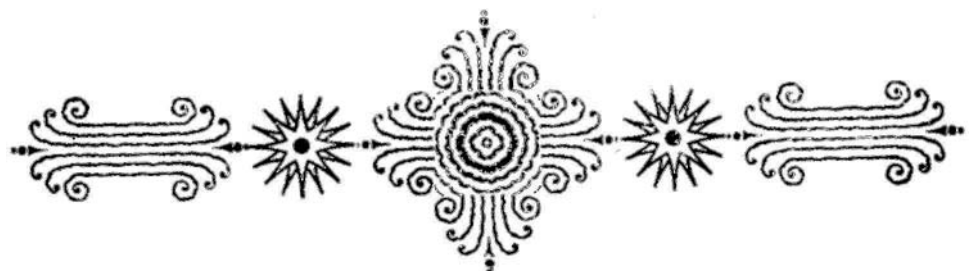


خداوندا!

دقیق یادم نیست آخرین بار کی خود را پیدا کردم؛

اما خوب یادم هست،

حرکات که کم شدم دستم دردست تو نبود



خدا یا کمکم کن!

زندگی دفتری از خاطرهاست ... یک نفر در دل شب ، یک نفر در دل خاک ... یک نفر همدم خوشبختی هاست ، یک نفر همسفر سختی هاست ، چشم تا باز کنیم عمرمان می گذرد... ما همه همسفریم

خدا یا هدایتم کن!

خدا یا! هدایتم کن! زیرا می دانم که گمراهی چه بلای خطرناکی است.

خدا یا! هدایتم کن! که ظلم نکنم، زیرا می دانم که ظلم چه گناه نابخشودنی است.

خدا یا! نگذار دروغ بگویم، زیرا دروغ همراه با بد بختی ها است.

خدا یا! محتاجم مکن که تهمت به کسی بزنم، زیرا تهمت، خیانت ظالمانه ی است.

خدا یا! ارشادم کن که بی انصافی نکنم، زیرا کسی که انصاف ندارد شرف ندارد.

خدایا! راهنمایم باش تا حق کسی را ضایع نکنم، که بی احترامی به یک انسان، همانا کفر خدای بزرگ است.

خدایا! مرا از بلای غرور و خودخواهی نجات ده، تا حقایق وجود را بینم و جمال زیبای تو را مشاهده کنم.

خدایا! پستی دنیا و ناپایداری روزگار را همیشه در نظرم جلوه‌گرساز، تا فریب زرق و برق عالم خاکی، مرا از یاد تو دور نکند.

خدایا! من کوچکم، ضعیفم، ناچیزم، پرکاهی در مقابل طوفان‌ها هستم، به من دیده‌ای عبرت‌بین ده، تا ناچیزی خود را بینم و عظمت و جلال تو را براستی بفهمم و به درستی تسبیح کنم.

خدایا! دلم از ظلم و ستم گرفته است، تو را به عدالت سوگند می‌دهم که مرا در زمره ستم‌گران و ظالمان قرار ندهی.

خدایا! می‌خواهم فقری بی‌نیاز باشم، که جاذبه‌های مادی زندگی، مرا از زیبایی و عظمت تو غافل نگرداند.

خدایا! خوش دارم گمنام و تنها باشم، تادر غوغای
کشمکش های پوچ مدفون نشوم.

خدایا! دردمندم، روحم از شدت درد می سوزد، قلبم
می جوشد، احساسم شعله می کشد، و بندبند وجودم از شدت
درد صیحه می زند، تو مرا در بستر مرگ آسایش بخش.

خسته ام، پیر شده ام، دل شکسته ام، ناامیدم، دیگر آرزویی
ندارم، احساس می کنم که این دنیا دیگر جای من نیست، با
همه وداع می کنم، و می خواهم فقط با خدای خود تنها
باشم.

خدایا! به سوی تو می آییم، از عالم و عالمیان می گریزم، تو
مرا در جوار رحمت خود قرار ده.



خدایا مرا ببخش...



به خاطر همه ی لحظه هایی که به یاد تو نبوده ام...
به خاطر همه ی سجده هایی که زود سر از مهر برداشتم...
به خاطر همه ی درهایی که کوبیدم و خانه ی تو نبود...
به خاطر همه ی حاجاتی که از غیر تو خواسته ام...
به خاطر همه ی وعده هایی که تو دادی و من باور نکردم...
به خاطر همه ی آنچه به خاطر سعادت من از من خواستی و من اعتماد
نداشتم...

به خاطر همه ی آنچه خواستی به من بفهمانی و من نفهمیدم...
به خاطر همه ی نعمت هایی که شکر نکرده ام...
به خاطر همه ی مهربانی هایت که با گناه پاسخ دادم...
به خاطر همه ی چشم پوشی هایت که گستاخ ترم کرد...
به خاطر لحظه های گناه که همیشه دستم را گرفتی نه میچم را...
به خاطر همه ی آنچه در راه من خرج کردی و من چیزی در راه تو
خرج نکرده ام...

خدایا... منو ببخش

نه به خاطر آنکه من لیاقت بخشیده شدن دارم، به خاطر آنکه تو
شایسته ی بخشیدنی.

منو ببخش

نه به خاطر آنکه گناهان من بخشودنی هستند، به خاطر آنکه تو اهل
مغفرتی و بخشش و عفو کار توس.

منو ببخش

نه به خاطر اینکه من خوب شدم، به خاطر اینکه تو خوبی.



خدایا! عقیده ی مرا از دست عقده ام مصون بدار.

خدایا! به من قدرت تحمل عقیده ی مخالف ارزانی کن

خدایا! رشد عقلی و عملی ، مرا از فضیلتِ تعصب ، احساس و اشراق
محروم نسازد

خدایا ! مرا همواره آگاه و هوشیار دار ، تا پیش از شناختِ درست و
کامل کسی یا فکری مثبت یا منفی قضاوت نکنم.

خدایا ! جهل آمیخته با خود خواهی و حسد ، مرا رایگان ابزار قتاله ی
دشمن ، برای حمله به دوست نسازد.

خدایا ! شهرت ، منی را که می خواهم باشم ، قربانی منی که می خواهند
باشم نکند

خدایا ! در روح من اختلاف در انسانیت را با اختلاف در فکر و اختلاف
در رابطه با هم میامیز ، آنچنان که نتوانم این سه اقنوم جدا از هم را باز
شناسم.

خدایا! مرا به خاطر حسد، کینه و غرض، عمله ی آماتور ظلمه مگردان.

خدایا! خود خواهی را چنان در من بکش که خود خواهی دیگران را احساس نکنم و از آن در رنج نباشم

خدایا! مرا در ایمان اطاعت مطلق بخش تا در جهان عصیان مطلق باشم

خدایا! به من تقوای ستیز بیاموز تا در انبوه مسئولیت نلغزم و از تقوای ستیز مصونم دار تا در خلوت عزلت نیوسم

خدایا! مرا به ابتدال آرامش و خوشبختی مکشان

اضطراب های بزرگ، غم های ارجمند و حیرت های عظیم را به روحم عطا کن

لذت ها را به بندگان حقیرت بخش و درد های عزیز بر جانم ریز.

خدایا! مگذار که آزادی ام اسیر پسند عوام گردد.... که دینم در پس
وجهه ی دینیم دفن شود... که عوام زدگی مرا مقلد تقلید کنندگانم
سازد.. که آنچه را حق می دانم بخاطر اینکه بد می دانند کتمان کنم

خدایا ! به من توفیق تلاش در شکست.. صبر در نومیدی.. رفتن بی
همراه.. جهاد بی سلاح.. کار بی پاداش.. فداکاری در سکوت.. دین بی
دنیا.. خوبی بی نمود... دین بی دنیا... عظمت بی نام... خدمت بی
نان.. ایمان بی ریا... خوبی بی نمود... گستاخی بی خامی... مناعت بی
غرور.. عشق بی هوس .. تنهایی در انبوه جمعیت... ودوست داشتن بی
آنکه دوست بداند... روزی کن

خدایا ! آتش مقدس شک را آن چنان در من بیفروز
تا همه یقین هایی را که در من نقش کرده اند بسوزد
و آنگاه از پس توده ی این خاکستر
لبخند مهرآه بر لبهای صبح یقینی
شسته از هر غبار طلوع کند

خدایا! مرا از چهار زندان بزرگ انسان : «طبیعت»، «تاریخ»، «جامعه»
و «خویشتن» رها کن ، تا آنچنان که تو ای آفریدگار من ، مرا آفریدی ،

خود آفرید گار خود باشم، نه که چون حیوان خود را با محیط که
محیط را با خود تطبیق دهم.

خدایا! به من زیستنی عطا کن که در لحظه مرگ بر بی ثمری لحظه ای
که برای زیستن گذشته است حسرت نخورم و مردنی عطا کن که بر
بیهودگیش سوگوار نباشم.





در جهان تنها یک فضیلت وجود دارد

و آن آگاهی است

و تنها یک گناه، و آن جهل است

و در این بین ، باز بودن و بسته بودن چشم ها،

تنها تفاوت میان انسان های آگاه و نا آگاه است

نخستین گام برای رسیدن به آگاهی

توجه کافی به کردار ، گفتار و پندار است.

زمانی که تا به این حد از احوال جسم،

ذهن و زندگی خود با خبر شدیم،

آن گاه معجزات رخ می دهند.

در نگاه مولانا و عارفانی نظیر او

زندگی ، تلاش ها و رویاهای انسان

سراسر طنز است!

چرا که انسان نا آگاهانه

همواره به جست و جوی چیزی است

که پیشاپیش در وجودش نهفته است!

اما این نکته را درست زمانی می فهمد

که به حقیقت می رسد!

نه پیش از آن!

ما برای دیدن حقیقت

تنها به قلبی حساس

و چشمانی تیزبین نیاز داریم.

تمامی کوشش مولانادر حکایت های رنگارنگ مشنوی

اعطای چنین چشم و چنین قلبی به ماست

او می گوید:

معجزات همواره در کنار شما هستند

و در هر لحظه از زندگی تان رخ می دهند

فقط کافی است نگاه شان کنید

او گوید:

به چیزی اضافه تر از دیدن نیازی نیست!

لازم نیست تا به جایی بروید!

برای عارف شدن

و برای دست یابی به حقیقت

نیازی نیست کاری بکنید!

بلکه در هر نقطه از زمین،

و هر جایی که هستید

به همین اندازه که با چشمانی کاملاً باز

شاهد زندگی و بازی های رنگارنگ آن باشید،

کافی است!

این موضوع در ارتباط با گوش دادن هم صدق میکند!

تمامی راز مراقبه در همین دو نکته خلاصه شده است

" شاهد بودن و گوش دادن "

اگر بتوانیم

چگونه دیدن و چگونه شنیدن را بیاموزیم



قرآن

قرآن کتابی است که نام بیش از ۷۰ سوره اش از مسائل انسانی گرفته شده است و بیش از ۳۰ سوره اش از پدیده های مادی و تنها ۲ سوره اش از عبادات! آن هم حج و نماز!

کتابی است که شماره آیات جهادش با آیات عبادتش قابل قیاس نیست ...

این کتاب از آن روزی که به حيله دشمن و به جهل دوست لایش را بستند، لایه اش مصرف پیدا کرد و وقتی متنش متروک شد، جلدش رواج یافت و از آن هنگام که این کتاب را - که خواندنی نام دارد - دیگر نخواندند و برای تقدیس و تبرک و اسباب کشی بکار رفت، از وقتی که دیگر درمان دردهای فکری و روحی و اجتماعی را از او نخواستند، وسیله

شفای امراض جسمی چون درد کمر و باد شانه و ... شد و چون در بیداری رهایش کردند، بالای سر در خواب گذاشتند و بالاخره، اینکه می بینی؛ اکنون در خدمت اموات قرارش داده اند و نثار روح ارواح گذشتگانش و ندایش از قبرستان های ما به گوش می رسد.

قرآن! من شرمنده توام اگر از تو آواز مرگی ساخته ام که هر وقت در کوچه مان آوازت بلند می شود همه از هم می پرسند "چه کس مرده است؟"

چه غفلت بزرگی که می پنداریم خدا ترا برای مردگان ما نازل کرده است.

قرآن! من شرمنده توام اگر ترا از یک نسخه عملی به یک افسانه موزه نشین مبدل کرده ام.



یکی ذوق می کند که ترا بر روی برنج نوشته، یکی ذوق میکند که ترا فرش کرده
،یکی ذوق می کند که ترا با طلا نوشته ، یکی به خود می بالد که ترا در کوچک
ترین قطع ممکن منتشر کرده و ... آیا واقعا خدا ترا فرستاده تا موزه سازی کنیم ؟

قرآن! من شرمنده توام اگر حتی آنان که تو را می خوانند و ترا می شنوند، آن چنان
به پایت می نشینند که خلاق به پای موسیقی های روزمره می نشینند... اگر چند آیه
از تو را به یک نفس بخوانند مستمعین فریاد می زنند "احسنت ...!" "گویی مسابقه
نفس است ...

قرآن! من شرمنده توام اگر به یک فستیوال مبدل شده ای حفظ کردن تو با شماره
صفحه، خواندن تو از آخر به اول، یک معرفت است یا یک رکورد گیری؟ ای
کاش آنان که ترا حفظ کرده اند، حفظ کنی ، تا این چنین ترا اسباب مسابقات هوش
نکنند

خوشا به حال هر کسی که دلش رحلی است برای تو .
آنان که وقتی ترا می خوانند چنان حظ می کنند ، گویی که قرآن همین الان به
ایشان نازل شده است. آنچه ما با قرآن کرده ایم تنها بخشی از اسلام است که به
صلیب جهالت کشیدیم.



دنیاى عجيبى شده است...

براى دروغ هايمان

خدا را قسم مينخوريم

و به حرف راست كه ميرسيم

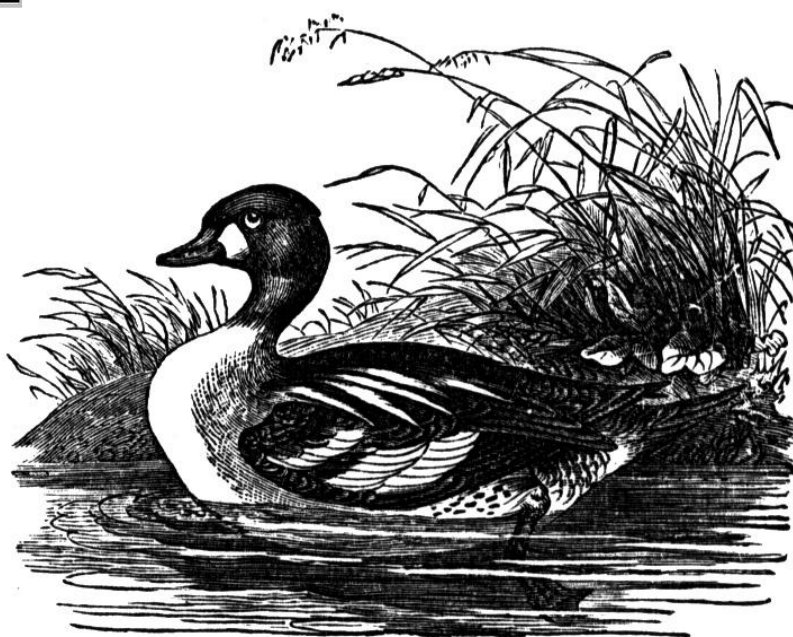
شود جان تو؟



دور شمع پیکرت، گردیده ام خاکسترت
ای به قربان تو و این رنگ زرد پیکرت
از نفس های بلندت میل رفتن می چکد
حق بده امشب بمیرم در کنار بسترت
تا نگیرد خون تازه گوشه ی تابوت را
مهلتی تا که ببندم دستمالی بر سرت
حیف شد، از آن همه دلواپسی کودکان
کاسه های شیر مانده روی دست دخترت
کاش می مردم نمیدیدم به خاک افتاده است
هیبت طوفانی دلدل سوار خیبرت
خلوت شب های سوت و کور نخلستان شکست
با صدای وا علی و وای حیدر حیدرت
شهر کوفه تا نگیرد انتقام بدر را
دست خود را بر نمی دارد پدر جان از سرت
با شمایی که امیر کوفه اید این گونه کرد

الامان از کاروان دختر بی معجرت
می روی اما برای صد هزاران سال بعد
میل احسان می نماید غیرت انگشتت

علی اکبر لطیفیان



دیروز از هرچه بود گذشتیم امروز از هرچه بودیم گذشتیم!

آنجا پشت خاکریز بودیم و اینجا در پناه میز

دیروز دنبال گمنامی بودیم و امروز مواظبیم ناممان گم نشود!

جبهه بوی ایمان می داد و امروز ایمانمان بو می دهد

آنجا درب اتاقمان می نوشتیم
یا حسین فرماندهی از آن توست

الان می نویسیم
بدون هماهنگی وارد نشوید

شهید شوشتری



دیشب رویایی داشتم

خواب دیدم بر روی شن ها راه می روم

همراه با خود خداوند!

و بر روی پرده ی شب

تمام روز های زندگی ام را همانند فیلمی بر روی پرده، می دیدم

همانطور که به گذشته ام می نگریستم

روز به روز از زندگانی ام را،

دور د پا بر روی پرده ظاهر شد

یکی مال من دیگری از آن خداوند

راه ادامه یافت تا تمام روزهای تخصیص یافته به من ،خاتمه یافت

آن گاه ایستادم و به عقب نگاه کردم

در بعضی جاها فقط یک رد پا وجود داشت....

و اتفاقا آن روزها ،مطابق با سخت ترین روزهای زندگی من بود!

روزهایی با بزرگترین رنج ها، ترس ها، دردها و.....

آن گاه از خداوند پرسیدم:

خداوند!! تو گفתי که در تمام ایام زندگی با من خواهی بود

و من هم پذیرفتم که در تمام ایام زندگی با تو باشم

خواهش می کنم به من بگو چرا در آن لحظات سخت و دشوار مرا تنها گذاشتی

خداوند پاسخ داد:

....فرزندم, به تو گفتم در تمام سفر زندگی با تو خواهم بود

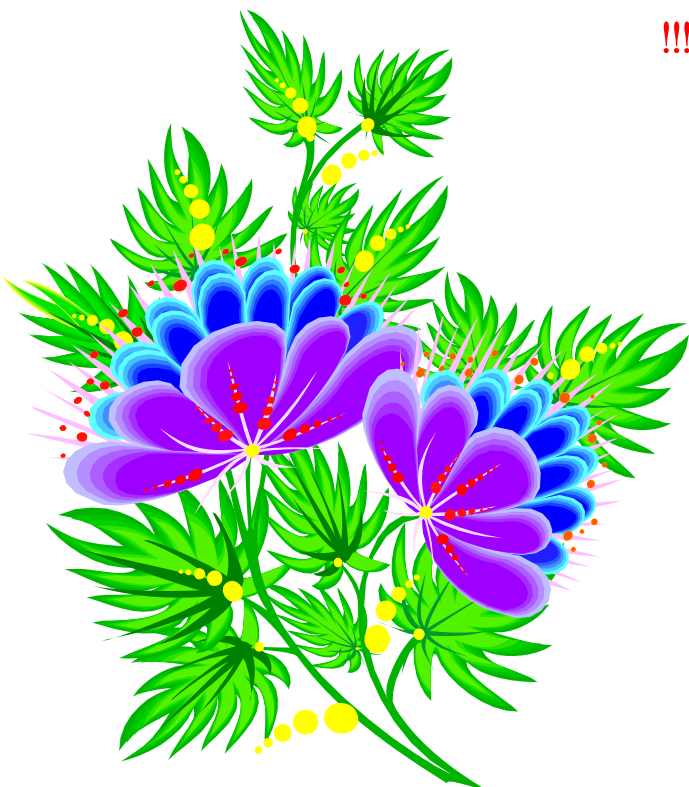
و هرگز تو را تنها نخواهم گذاشت

نه حتی برای لحظه ای

و چنین نیز نکردم!

در آن روز هایی که فقط یک رد پا بر روی شن ها می دیدی

این من بودم که تو را به دوش می کشیدم!!!!



سعه صدر داشتن

انسان باید با سعه صدر مشکلات و گرفتاری های زندگی را پشت سر بگذارد.



انسان خواه یا ناخواه در زندگی با مسایلی مواجه می شود که مطابق میل او نیست و سعی می کند آنها را برطرف کند. حتی گاهی انسان بر اساس وظیفه شرعی

خود موظف است با برخی از امور ناخوشایند زندگی مبارزه نماید؛ مثلاً باید مرض و بیماری را از خود دور کند و در صدد معالجه آن برآید. نکته مهم در این مورد این است که انسان باید با سعه صدر مشکلات و گرفتاری های زندگی را پشت سر بگذارد و به دور از جزع و فزع و بی تابي با آنها برخورد کند.

حضرت عیسی (علیه السلام) در توصیه خود به حواریون می فرماید: اگر می خواهید به مقامات عالی برسید، باید نسبت به امور مکروه و ناخوشایند که برایتان پیش می آید بردبار و صبور باشید.

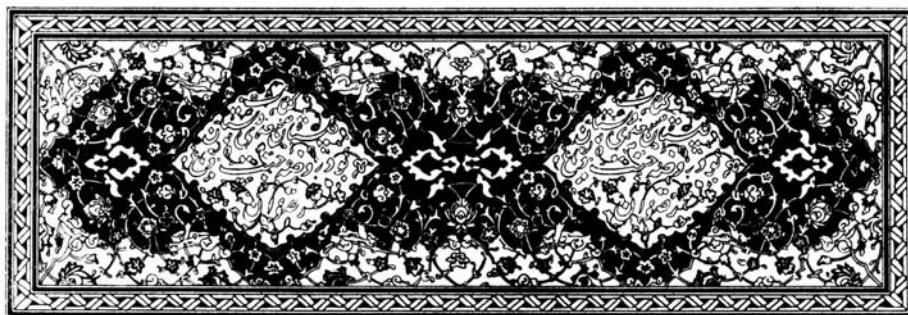


انسان ممکن است در زندگی با مشکلات و سختی های کوچک و بزرگی روبه رو شود؛ از یک سرماخوردگی جزئی گرفته تا یک بیماری صعب العلاج، از زندگی با همسری بداخلاق و تندخو گرفته تا داشتن فرزندی معلول و... همه اینها ناراحتی ها و رنج هایی است که خواه ناخواه برخی از آنها در زندگی انسان رخ می نمایند. آنچه مهم است عکس العمل ها و رفتارهای ما در برابر این مشکلات است. کسانی که جز رضای خدا چیز دیگری نمی خواهند، تنها در پی عمل به تکلیف و وظیفه اند و با صبر و شکیبایی سختی ها را تحمل می کنند، به مقامات عالی معنوی نایل خواهند گردید.



سه نفر در تقسیم هفده شتر با هم مخاصمه نمودند. سهم یکی
نصف، سهم دیگری ثلث، و سهم سومی یک نهم شترها بود و
هیچیک راضی به کشتن شتر، یا فروش سهم خود به دیگری نبود.
برای حل مشکل خدمت امیرالمؤمنین آمدند.
حضرت فرمود: آیا راضی می شوید یک شتر از خودم به آنها
اضافه نمایم تا سهام هر کدام متعادل شود؟
گفتند: آری.

حضرت هیجده شتر را بین آنها تقسیم کرد. به یکی ۹ شتر، و به
دیگری ۶ شتر، و به سومی ۲ شتر داد. و شتر خود را هم بر
گردانید.



سهم ما برای زمینه سازی ظهور



در عصر انتظار، یک جا نشستن و کاری نکردن و صبر کردن و هیچ نگفتن، هرگز نمی تواند زمینه ظهور صاحب مان را فراهم کند.

ای شیعیان بیایید برای ظهور کاری کنیم. بیایید یک صدا و همدل شویم و جو همگانی، برای یادآوری وجود حجت خدا و ظهور پر برکتش ایجاد کنیم. بیایید فسادها را ریشه کن کرده و جامعه را به سوی خودسازی برای یاری موعود جهانی راهنمایی کنیم.

می دانید که یکی از شرایط ظهور، اشتیاق و آمادگی جهانی برای موعود الهی است. موعودی که همه ادیان به وجود او اعتقاد داشته و برای او انتظار می کشند.

و می دانید که هر انسانی بدون آنکه خودش را در قبل از ظهور بسازد، در بعد ظهور بعید است که توانایی خودسازی داشته باشد؛ و ممکن است در منجلا ب فسادها نابود شود و ندای حق در زمان ظهور، در او اثری نکند.

پس بیایید اول از خودمان شروع کنیم و در مرحله دوم، خانواده، دوستان و نزدیکان مان را راهنمایی کنیم. چرا که حتمی بودن ظهور، برای همه ما مسلم است. منتهی نکته اینجاست که اگر ما بتوانیم زمینه سازی کنیم؛ خود و دیگران را آماده کنیم، بدون شک این ظهور جهانی به تأخیر نخواهد افتاد و ان شاء الله نزدیک تر خواهد شد.

امام مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) می فرمایند: نفع بردن از من در زمان غیبتم، مانند نفع بردن از خورشید هنگام پنهان شدنش در پشت ابرهاست و همانا من ایمنی بخش اهل زمین هستم، همچنان که ستارگان ایمنی بخش اهل آسمانند. (بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۱۸۱)

از جمله کارهایی که می توان برای زمینه سازی ظهور انجام داد به شرح زیر است:

اول خودسازی:

اگر نمازهایتان را اول وقت نمی‌خوانیم، اگر خمس و زکات خود را نمی‌دهیم، اگر از یاد و نام حضرتش غفلت می‌کنیم، اگر بدون باک گناه می‌کنیم، گناهای از جمله غیبت، تجسس، دروغ، احتکار، ربا و... آن وقت چگونه انتظار داریم که بتوانید زمینه ظهور را فراهم سازیم؟
خداوند برای کسانی که قدر امام شان را نمی‌دانند و از او غفلت کرده و خود را آلوده به گناه کرده‌اند، امام شان را ظاهر نخواهد کرد. آخر به چه امیدی او را ظاهر کند؟ به امید آنکه مانند امامان دیگر...

راهکارهایی برای خود سازی:

۱- انجام واجبات مثل:

خواندن نماز اول وقت، گرفتن روزه واجب، دادن خمس و زکات و...



۲- دوری از محرّمات مثل:

دوری از گناهان زبانی: غیبت، تهمت، دروغ، تمسخر، تجسس، عیب جویی و...
دوری از گناهان مالی: دزدی، احتکار، ربا، گران فروشی و...
دوری از سایر گناهان: روابط نامشروع، موسیقی‌های نامناسب، حجاب و پوشش نادرست و...

۳- انجام مستحبات مثل:

دائم الوضو بودن، نماز شب خواندن، به یاد حضرت بودن، دعا برای تعجیل در فرج، خواندن قرآن و تقدیم به حضرت، زیارت معصومین و امام زادگان و مدد طلیدن از آنان، بسیار صلوات فرستادن برای تعجیل در فرج و...

۴- دوری از مکروهات مثل:

دوری از خواب زیاد، دوری از خوراک زیاد، دوری از هر کار لغو و بیهوده.

سینه ام خسته ی آه است الهی العفو



سینه ام خسته ی آه است الهی العفو
حاصلم بار گناه است الهی العفو
پشتم از بار گنه خم شده و باز مرا
به عطای تو نگاه است الهی العفو
کارم از اول ره بوده گنه روی گنه
وای من آخر راه است الهی العفو
آنچه آورده ام امشب به در خانه تو
گریه و ناله و آه است الهی العفو
یأس بر دل ندهد راه و نگردد نومید
آنکه را چون تو اله است الهی العفو
وای از آن روز که هر عضو تنم بر گنهی
در حضور تو گواه است الهی العفو





گر گناهی کردم و دارم، خداوندا، ببخش

چون گنه را عذر می آرم ،

خداوندا ، ببخش

گفته‌ای: بر زاری افتادگان بخشش کنم

اینک آن افتاده ی زارم ،

خداوندا ، ببخش

گر گناهم سخت بسیارست، رحمت نیز هست

بر گناه سخت بسیارم ،

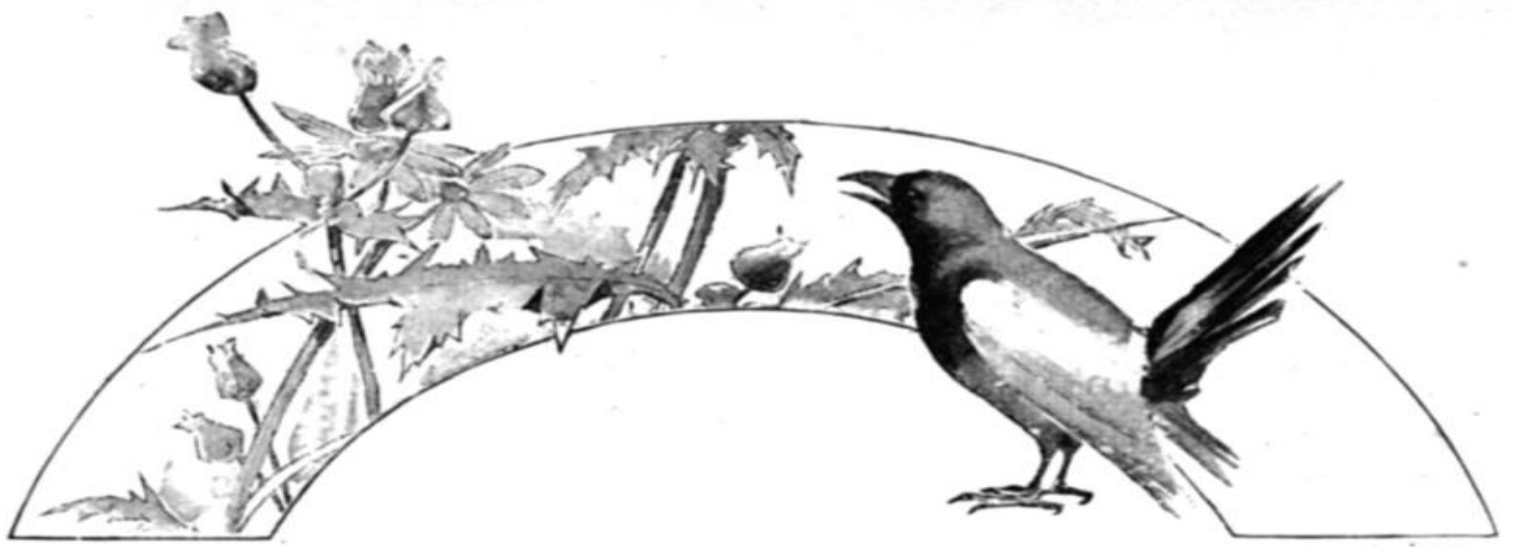
خداوندا ، ببخش

بخششت عامست و می بخشی سزای هر کسی

گر به بخشایش سزاوارم ،

خداوندا ، ببخش





شادی روح مرحوم آقاسی صلوات

اشعار سردار شعر شیعه حاج محمد رضا آقاسی

بخشهایی از مثنوی شیعه :

شیعه یعنی شوق یعنی انتظار

صاحب آینه تا صبح بهار

شیعه یعنی سالک پا در رکاب

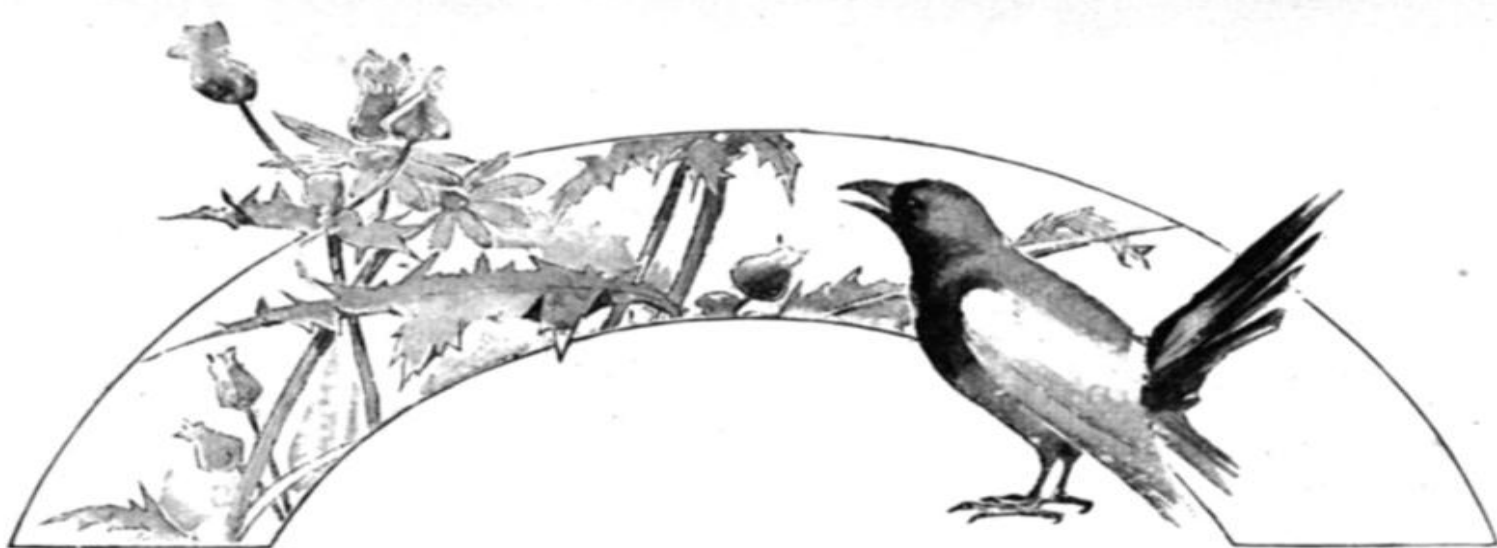
تا که خورشید افکند از رخ نقاب

شیع یعنی وعده ای با نان جو

کشت صد آینه تا فصل درو

شیعه یعنی قسمت یک کاسه شیر

بین نان خشک خود یا یک اسیر



شیعه یعنی تیغ تیغ موشکاف

شیعه یعنی ذوالفقار بی غلاف

شیعه یعنی امتزاج نار و نور

شیعه یعنی راس خونین در تنور

شیعه یعنی هفت وادر اضطراب

شیعه یعنی تشنگی در شط آب

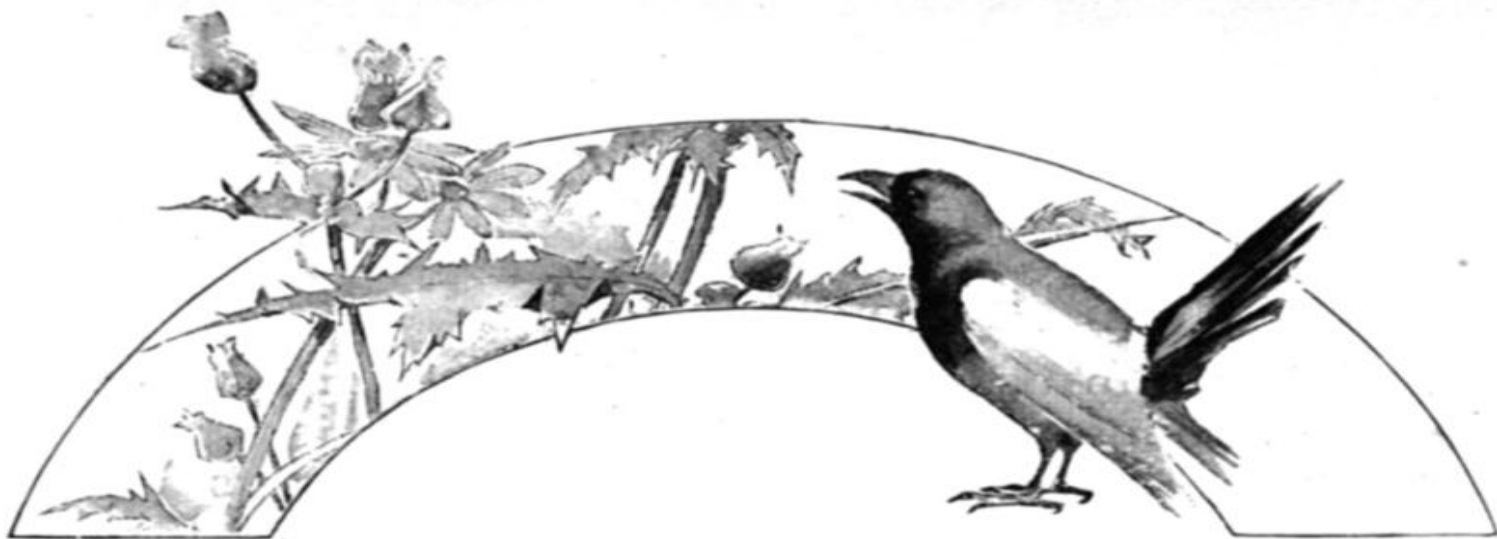
شیعه یعنی دست بیعت با غدیر

بارش ابر کرامت بر کویر

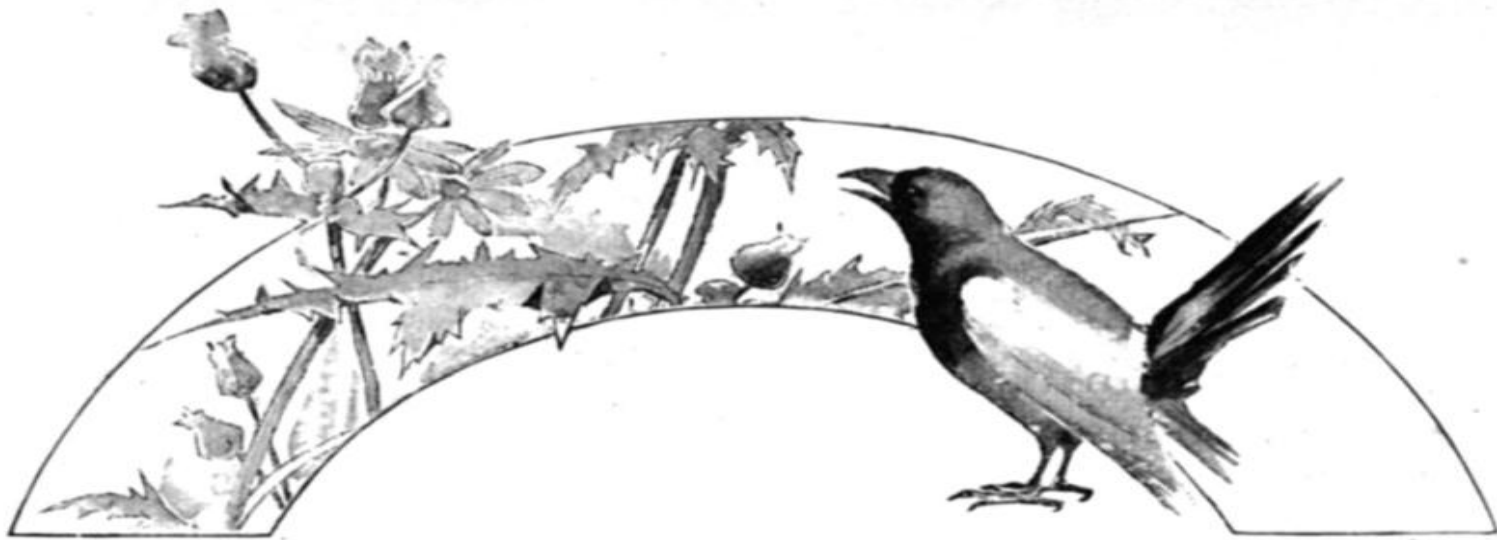
شیعه یعنی عدل و احسان و وقار

شیعه یعنی انحنای ذوالفقار

شیعه یعنی شرح منظوم طلب



از حجاز و کوفه تا شام و حلب
شیعه یعنی یک بیابان بی کسی
غربت صد ساله بی دلواپسی
شیعه یعنی صد بیابان جستجو
شیعه یعنی هجرت از من تا به او
شیعه یعنی دست بیعت با غدیر
بارش ابر کرامت بر کویر
شیعه یعنی عدل و احسان و وقار
شیعه یعنی انحنای ذوالفقار
شیعه یعنی وعده ای با نان جو
کشت صد آینه تا فصل درو



شیعه یعنی قسمت یک کاسه شیر

بین نان خشک خود با یک اسیر

شیعه یعنی عشق‌بازی با خدا

یک نیستان تکنوازی با خدا

شیعه یعنی هفت خطی در جنون

شیعه توفان می کند در کاف و نون

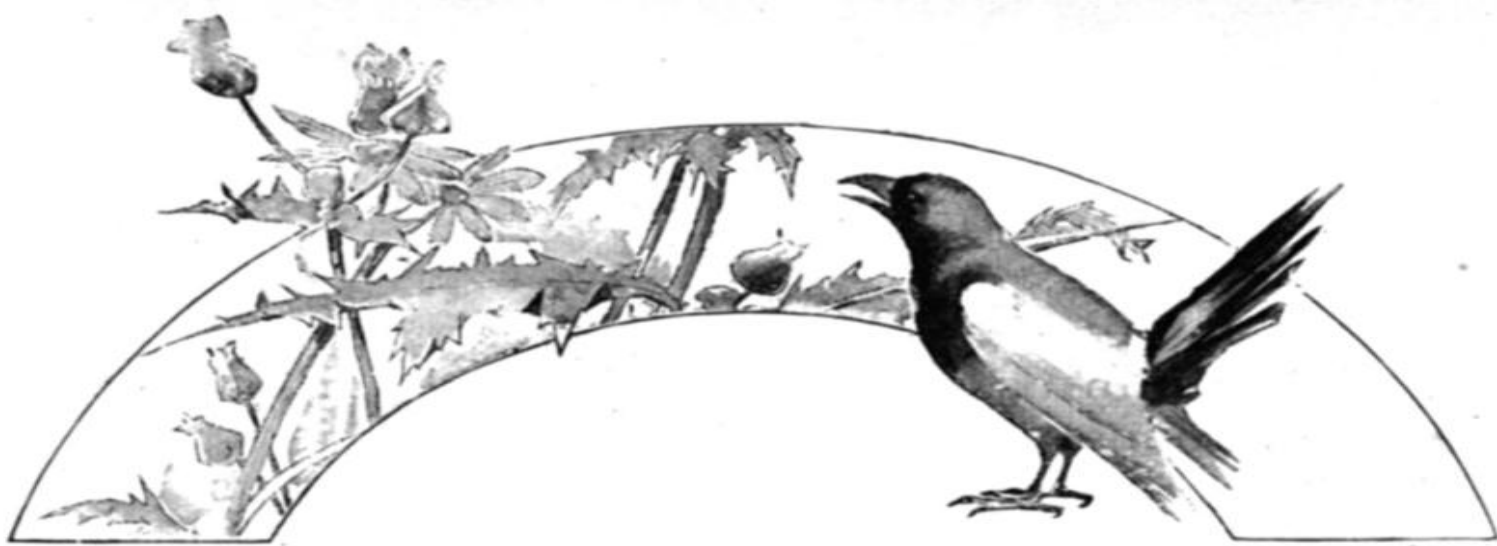
شیعه یعنی تندر آتش فروز

شیعه یعنی زاهد شب، شیرروز

شیعه یعنی شیر، یعنی شیر مرد

شیعه یعنی تیغ عریان در نبرد

شیعه یعنی تیغ، تیغ موشکاف



شیعه یعنی ذوالفقار بی غلاف

شیعه یعنی سابقون السابقون

شیعه یعنی یک تپش عصیان و خون

شیعه باید آبها را گل کند

خط سوم را به خون کامل کند

خط سوم خط سرخ اولیاست

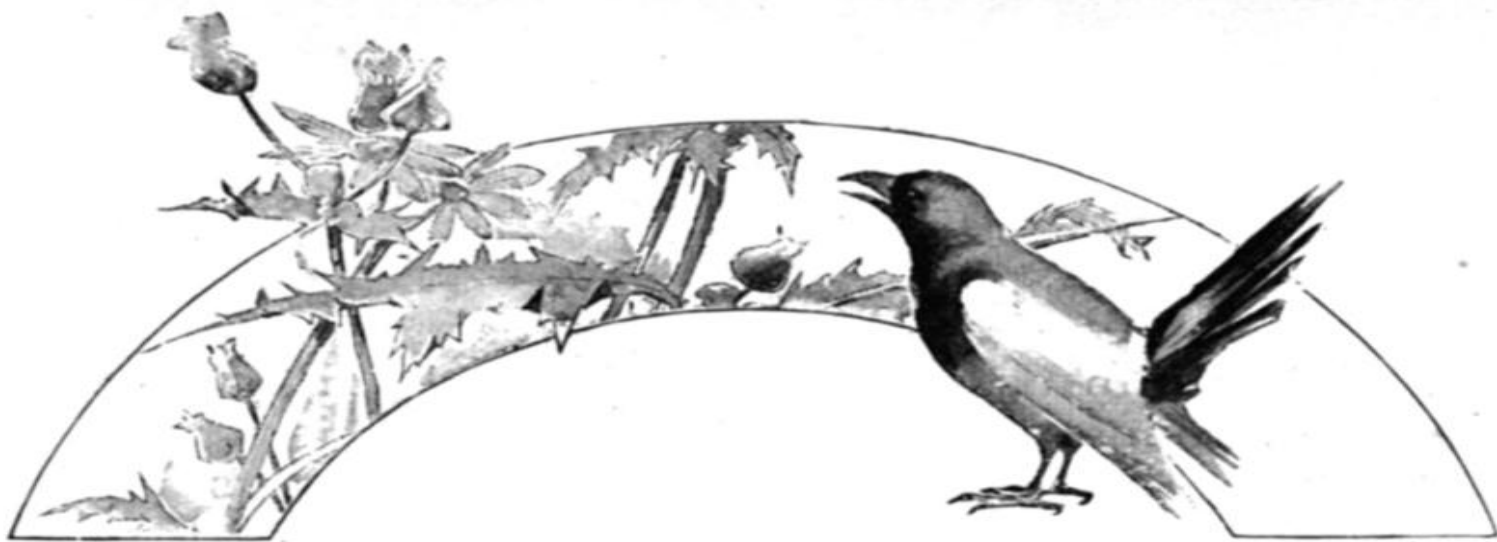
کربلا بارزترین منظور ماست

شیعه یعنی بازتاب آسمان

بر سر نی جلوه رنگین کمان

شیعه یعنی امتزاج نار و نور

شیعه یعنی رأس خونین در تنور



شیعه یعنی هفت وادی اضطراب

شیعه یعنی تشنگی در شط آب

شیعه یعنی دعبل چشم انتظار

می کشد بر دوش خود چل سال دار

شیعه باید همچو اشعار کمیت

سر نهد بر خاک پای اهل بیت (ع)

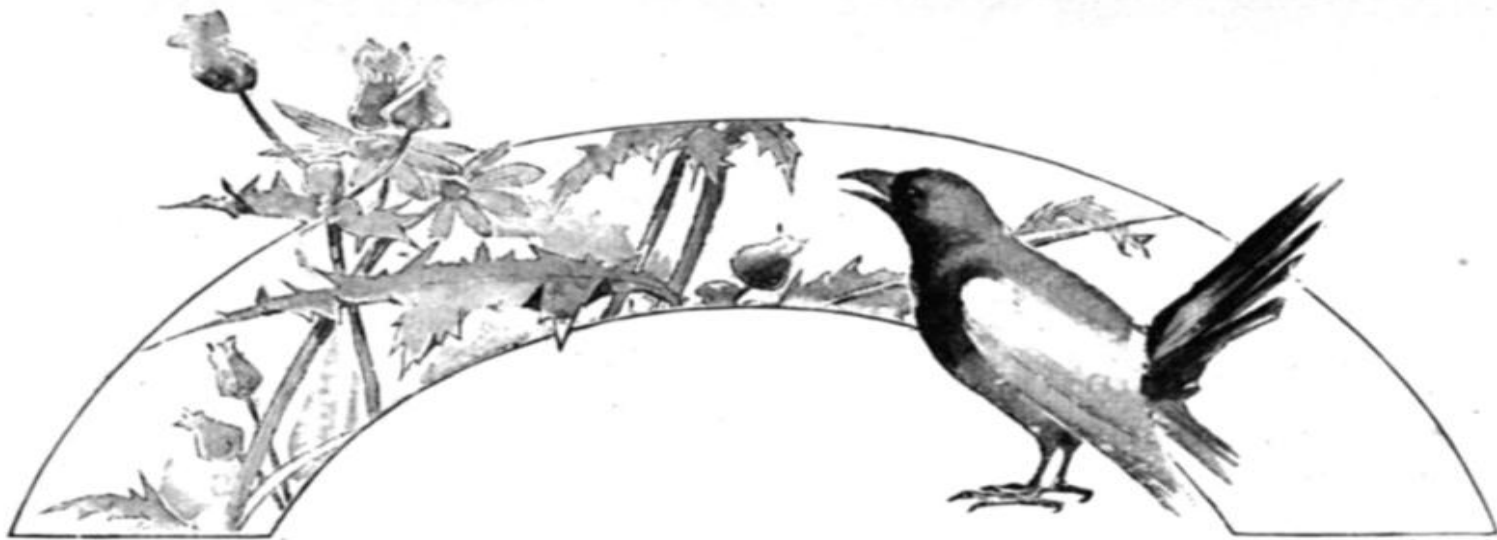
یا فرزددق وار در پیش هشام

ترک جان گوید به تصدیق امام

مادر موسی که خود اهل بلاست

جرعه نوش از باده جام بلاست

در تب پژواک بانگ الرحیل



می نهد فرزند بر دامان نیل
نیل هم خود شیعه مولای ماست
اکبر اویم و او لیلای ماست



تسویف کلید کیده‌های شیطان برای بازداشتن از رشد و تکامل انسان است. کلیدی که شیطان با وعده‌های بی‌اساس کار خیر را به تأخیر می‌اندازد. در کلمات نورانی امام علی (علیه السلام) آمده است که فریب خدعه‌ها و نیرنگ‌های شیطان را نخورید که او در صدد است تا شما را به تسویف بکشاند، چرا که او در کمین هلاکت و نابودی شماست.



تسویف، آفت موفقیت

یکی از موضوعاتی که در کلمات اهل بیت (علیهم السلام) و همه بزرگان این خاندان مورد تأکید و ترغیب قرار گرفته، مسئله غنیمت شمردن فرصت‌هاست. آدمی مقاصدی دارد که در هر شرایطی نمی‌تواند در پی تحقق آن‌ها اقدام نماید؛ یعنی برای هر کاری فرصت مناسب را باید جستجو نمود و شرایط خاصی باید فراهم گردد تا بتوان برای آن اقدام کرد.

همگی می‌دانیم که جوانی همیشه باقی نمی‌ماند، اما به گونه‌ای رفتار می‌کنیم که گویا همیشه جوان خواهیم ماند. توجه نمی‌کنیم که روزی پیر می‌شویم و این قوا از دست می‌روند و نخواهیم توانست کار مورد نظر خود را انجام دهیم. گاه آن چنان غافلیم که دیگران هم هرچه می‌گویند چندان اثر نمی‌کند و فرصت‌ها را یکی پس از دیگری از دست می‌دهیم. واقعیت آن است که ما از وجود نعمت‌های بی‌پایانی که در اختیار داریم، غافلیم و توجه کافی به زمان، مکان و شرایط موجود نداریم تا بدانیم چه ذخیره‌ای از امکانات و چه گنجینه‌ای از نعمت‌های الهی را در اختیار داریم تا از آن‌ها استفاده کنیم. موقعی به وجود آن‌ها پی می‌بریم که آن‌ها را از کف داده‌ایم؛ مثلاً تا زمانی که در حوزه یا دانشگاه هستیم و اساتید بزرگوار، مجرب، دانشمندان، مربیان وارسته اخلاق و امکانات تحصیل و تهذیب فراهم است، به وجود ذی‌قیمت آن‌ها پی نمی‌بریم و یا گمان می‌کنیم که این فرصت همیشه باقی است و آن را به وقت‌های آتی حواله می‌دهیم؛ ولی ناگهان متوجه می‌شویم که فرصت از کف رفته است. اهمیت فراوان این مطلب و شدت اهتمام دین مقدس اسلام باعث شده است تا با تعبیر مختلف در روایات شریف روی این مسئله تأکید شود که فرصت‌ها را غنیمت بشمارید که مثل ابر می‌گذرند: **الْفُرْصَةُ تَمْرٌ مَرَّ السَّحَابِ**). نهج البلاغه، قصارالحکم، ش ۲۱)

امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) در یک جمله کوتاه و پرمعنا می فرماید: **بَادِرِ الْفُرْصَةَ قَبْلَ أَنْ تَكُونَ غُصَّةً**؛ تا فرصت هست از شرایط برای تکامل خودت استفاده کن، اگر از آن استفاده نکنی فردا غصه خواهی خورد و این فرصت به غم و اندوه تبدیل می شود. قبل از این که این فرصت از دست برود و به خاطر سپری شدن آن، مبتلا به غم و اندوه شوی آن را غنیمت بشمار!

اگر اصلی ترین کار برای طلبه و دانشجو به بهانه های مختلف به تأخیر افتد؛ روزی به بهانه دلتنگی، روز دیگر به بهانه ی وضعیت نابسامان اقتصادی و یک روز نیز به بهانه نامطلوب بودن شرایط مطالعه و ...، و بالاخره با امید به این که یک روز مشکلات و معضلات حل می شود و دلتنگی ها برطرف می گردد و امور اقتصادی سامان می یابد؛ فرصت ها را یکی پس از دیگری از دست می دهد و عاقبت چاره ای جز خارج شدن از حوزه و دانشگاه با دست خالی را ندارد

معمولاً شیطان با القای افکار باطل که در ظاهر حکمت آمیز است، انسان را فریب می دهد؛ چون علم شیطان نه تنها کمتر از علم ما نیست؛ بلکه اگر علم صدها نفر را روی هم بگذاریم به اندازه علم ابلیس ملعون نمی شود. شیطان شش هزار سال قبل از حضرت آدم در این دنیا زندگی می کرد و هم اینک نیز زنده است و از همه تجربیات خود و دیگران استفاده می کند؛ لذا شیطان از همه ما عالتر است و راه های مختلف اغوای

دیگران را خیلی خوب می داند. گمان مبرید که ما خیلی زرنگ هستیم و حتماً می توانیم در مقابل شیطان مقاومت کنیم و فریب نخوریم. او از ما بسیار استادتر است و گاهی افراد را به وسیله کلمات به ظاهر حکمت آمیز فریب می دهد.

دوراندیشی اقتضا می کند که فرصت را غنیمت بشماریم و در همین لحظه تصمیم بگیریم و عمل مناسب این فرصت را انجام دهیم؛ چرا که این فرصت دیگر تکرار نمی شود و به دست نمی آید. مبدا کار را پشت سر بیندازد و مسامحه کند که **مِنْ سَبَبِ الْجُرْمَانِ التَّوَانِي**؛ به تأخیر انداختن، موجب محرومیت انسان می شود. هرگز نمی توان این را صبر و حوصله و دوراندیشی نامید؛ بلکه مصداق تام و کامل سهل انگاری، تسویف و فریب خوردن از شیطان است.

تسویف؛ کلید کید شیطان

تسویف کلید کیدهای شیطان برای بازداشتن از رشد و تکامل انسان است. کلیدی که شیطان با وعده های بی اساس کار خیر را به تأخیر می اندازد. در کلمات نورانی امام علی (علیه السلام) آمده است که فریب خدعه ها و

نیرنگ‌های شیطان را نخورید که او درصدد است تا شما را به تسویف بکشاند، چرا که او در کمین هلاکت و نابودی شماست.

لا تغتروا بالمنی و خدع الشیطان و تسویفه فإن الشیطان عدوکم،

حریص علی أهلاکم

امیرالمؤمنین با سرزنش کسانی که کار خیر را به موقع انجام نمی‌دهند،

می‌فرماید: کل معالج یسأل الانظار و کل مؤجل یتحلل بالتسویف؛ **کسانی**

که فرصت ندارند، به دنبال فرصتند و از خدا مهلت

می‌طلبند تا بندگی و عبادت کنند و کسانی که

فرصت دارند، با بهانه جویی کار را به تأخیر

می‌اندازند.



امام علی (علیه السلام) یکی از معضلات جامعه اسلامی را مبتلا شدن علما و دانایان به این بیماری می‌داند و

می‌فرماید: **جاهلان شما به مرض زیاده روی و عالمان شما به بیماری تسویف**

گرفتارند؛ جاهلکم مزداد و عالمکم مسوف

این بیماری جامعه را از مرز اعتدال و توازن دور و به ورطه افراط و تفریط سوق می‌دهد.

کار را به وقت مناسب موکول کردن و به دنبال فرصت استثنایی و طلایی گشتن و بهانه تراشی در انجام عمل؛

بیماری است که در صورت شیوع آن جامعه به تعطیلی و تنبلی کشیده شده و در نتیجه به عقب‌ماندگی تمدن

اسلامی منجر می‌شود. به عنوان نمونه اگر اصلی‌ترین کار برای طلبه و دانشجو به بهانه‌های مختلف به تأخیر افتد؛

روزی به بهانه دلتنگی، روز دیگر به بهانه‌ی وضعیت نابسامان اقتصادی و یک روز نیز به بهانه نامطلوب بودن

شرایط مطالعه و ... و بالاخره با امید به این که یک روز مشکلات و معضلات حل می‌شود و دلتنگی‌ها برطرف

می‌گردد و امور اقتصادی سامان می‌یابد؛ فرصت‌ها را یکی پس از دیگری از دست می‌دهد و عاقبت چاره‌ای جز

خارج شدن از حوزه و دانشگاه با دست خالی را ندارد. اما به راستی آیا روزی فرا خواهد رسید که از مشکلات

و نابسامانی‌ها و دغدغه‌های ذهنی و فکری خبری نباشد؟! هرگز!!

امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) در یک جمله کوتاه و پرمعنا می‌فرماید: **بَادِرِ الْفُرْصَةَ قَبْلَ أَنْ**

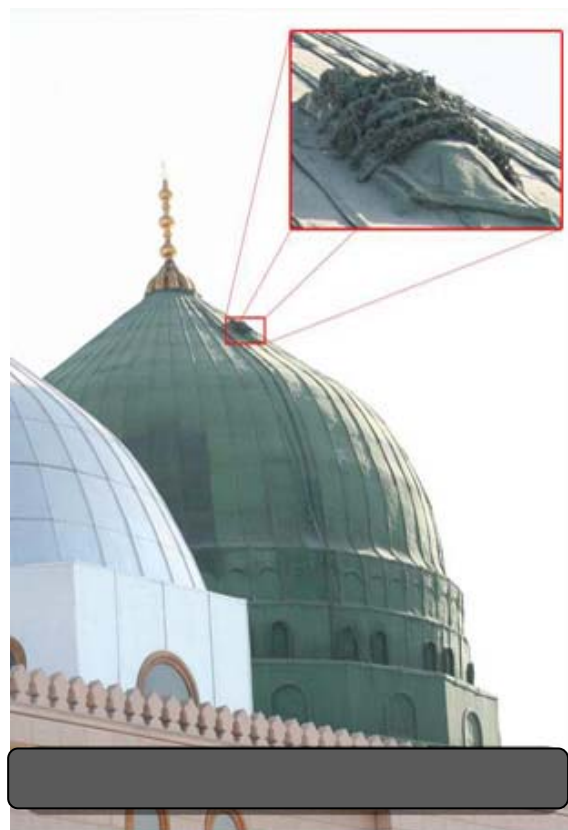
تَكُونْ غُصَّةً؛ تا فرصت هست از شرایط برای تکامل خودت استفاده کن، اگر از آن استفاده

نکنی فردا غصه خواهی خورد و این فرصت به غم و اندوه تبدیل می‌شود.

عمر من شد فدیہ ی فردای من وای از این فردای ناپیدای من

بیان حکایتی از حالات امیرمؤمنان پیشوای حق بین ما بیانگر اهتمام آن امام همام به راه نداشتن تسویف در سیره و زندگی اوست. در یکی از شب‌ها مال فراوانی را به محضرش آوردند، حضرت در همان لحظه فرمان تقسیم آن‌ها را داد. بعضی از کسانی که در دام تسویف گرفتار بودند، عرض کردند: یا امیرالمؤمنین! الان شب است، این کار را به فردا موکول کن. امیرالمؤمنین علیه السلام که شتاب در امر خیر را نیکو می‌دانست، فرمود: آیا ضمانت می‌کنید که تا فردا زنده بمانم؟! در پاسخ گفتند: این امر به دست ما نیست. پس آن حضرت شمع‌ی طلبید و شبانه خود اموال را تقسیم کرد و به صاحبانش که فقرا و یتام بودند، رسانید.





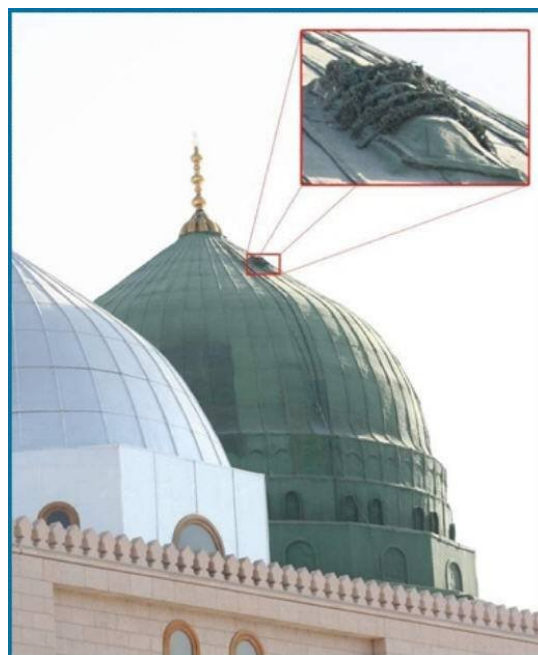
ماجرای پنجره بالای قبه پیامبر اکرم صلوات الله علیه و آله

شاید در عکسها دیده باشید که در بالای گنبد سبز پیامبر (صلی الله علیه و آله) یک برجستگی شبیه قبر وجود دارد و بالطبع سخنانی درباره آن به گوشتان رسیده باشد. اما واقعیت آن چیست ؟ ...

چندی پیش توسط یک سایت لبنانی شایع شده بود که وهابیون قصد داشته اند گنبد را خراب کنند که ناگهان برقی از آسمان می جهد و به فردی که بالای گنبد به قصد اجرای این مسئولیت خطیر رفته میخورد و همانجا به درک واصل میشود. لذا وهابیون یک قبر مانند به یادبود خوش خدمتی! او روی گنبد پیامبر درست میکنند. یا داستان سرائی های دیگری که برخی ساخته و پرداخته بودند !

تا مدتی این ماجرا نقل مجالس مختلف وهابی شده بود و مستمسکی برای به سخره گرفتن اعتقادات شیعیان!

اما واقعیت قضیه چیز دیگری است که وهابیون اشاره ای به آن نمیکند:



در زمان عثمان خشکسالی شده بود. مردم به خانه عایشه رفتند تا از او بخواهند برای نزول باران دعا کند. عایشه گفت: به قبر پیامبر متوسل شوید و از پیامبر بخواهید برای شما طلب باران کند. روزنه ای را از سقفی که برای پیامبر ساخته اید به سوی آسمان باز کنید تا آسمان با دیدن قبر پیامبر ابرهای رحمت الهی را به خود جذب کند.

مردم این کار را کردند و باران هم بارید. مردم پنجره ای در جای آن روزنه ساختند و تا قرنهای نهم رسم مردم این بود که هر گاه خشکسالی بود و مردم نماز استسقاء میخواندند این پنجره را باز میکردند و البته نتیجه خوبی هم میگرفتند.

تا این که قبه خضراء در زمان عثمانی ساخته شد و به خاطر ویژه بودن این روزنه شکل و شمایلی هم به آن دادند که از دور شبیه قبر به نظر میرسد.

جالب است بدانید از زمانی که وهابیان آمده اند اجازه نمیدهند این پنجره هنگام نماز استسقاء باز شود! خودتان میدانید چرا...





شب آرامی

بود

می روم در ایوان، تا پرسم از خود

زندگی یعنی چه؟

مادرم سینی چایی

در دست

گل لبخندی چید، هدیه اش داد به من

خواهرم تکه نانی آورد، آمد

آنجا

لب پاشویه نشست

پدرم دفتر شعری آورد، تکیه بر پستی داد

شعر
زیبایی خواند ، و مرا برد، به آرامش زیبای یقین
با خودم می گفتیم:

زندگی،
راز بزرگی است که در ما جاریست
زندگی فاصله آمدن و رفتن ماست
رود دنیا
جاریست
زندگی ، آبتنی کردن در این رود است
وقت رفتن به همان عریانی؛ که به هنگام ورود آمده ایم
دست ما در کف این رود به دنبال چه می گردد؟
هیچ!

زندگی ، وزن نگاهی است که در خاطره ها می ماند
شاید این حسرت بیهوده
که بر دل داری
شعله گرمی امید تو را، خواهد کشت
زندگی درک همین اکنون
است
زندگی شوق رسیدن به همان
فردایی است، که نخواهد آمد

تو نه در دیروزی،
و نه در فردایی
ظرف امروز، پر از بودن دوست
شاید این خنده که امروز، دریش
کردی

آخرین فرصت همراهی با، امید است
زندگی یاد غریبی است که در سینه
خاک
به جامی ماند

زندگی، سبزترین آیه، در اندیشه برگ
زندگی، خاطر
دریایی یک قطره، در آرامش رود
زندگی، حس شکوفایی یک مزرعه، در باور
بذر

زندگی، باور دریاست در اندیشه ماهی، در تنگ
زندگی، ترجمه روشن خاک است،
در آینه عشق
زندگی، فهم نفهمیدن هاست

سهراب سپهری



شب اول قبر به روایت یک شاهد زنده



علامه سید محمد حسین طباطبائی صاحب تفسیر المیزان نقل کردند که: استاد ما عارف برجسته «حاج میرزا علی آقا قاضی» می گفت:

در نجف اشرف در نزدیکی منزل ما، مادر یکی از دخترهای آفندی (سنی‌های دولت عثمانی) فوت کرد.

این دختر در مرگ مادر، بسیار ضجه و گریه می کرد و جداً ناراحت بود، و با تشییع کنندگان تا کنار قبر مادر آمد و آنقدر گریه و ناله کرد که همه حاضران به گریه افتادند.

هنگامی که جنازه مادر را در میان قبر گذاشتند، دختر فریاد می زد: من از مادرم جدا نمی شوم هر چه خواستند او را آرام کنند، مفید واقع نشد؛ دیدند اگر بخواهند با اجبار دختر را از مادر جدا کنند، ممکن است جانش به خطر بیفتد. سرانجام بنا شد دختر را در قبر مادرش بخوابانند، و دختر هم پهلوی بدن مادر در قبر بماند، ولی روی قبر را از خاک انباشته نکنند، و فقط روی قبر را با تخته‌ای بپوشانند و دریچه‌ای هم بگذارند تا دختر نمیرد و هر وقت خواست از آن دریچه بیرون آید.

دختر در شب اول قبر، کنار مادر خوابید، فردا آمدند و سرپوش را برداشتند تا ببینند بر سر دختر چه آمده است، دیدند تمام موهای سرش سفیده شده است.

پرسیدند چرا این طور شده‌ای؟

در پاسخ گفت: شب کنار جنازه مادرم در قبر خوابیدم، ناگاه دیدم دو نفر از فرشتگان آمدند و در دو طرف ایستادند و شخص محترمی هم آمد و در وسط ایستاد، آن دو فرشته مشغول سؤال از عقائد مادرم شدند و او جواب می داد، سؤال از توحید نمودند، جواب درست داد،

سؤال از نبوت نمودند، جواب درست داد که پیامبر من محمد بن عبدالله (صلی الله علیه و آله و سلم) است.

تا این که پرسیدند: امام تو کیست؟

آن مرد محترم که در وسط ایستاده بود گفت: «لَسْتُ لَهَا بِإِمَامٍ؛ من امام او نیستم»

در این هنگام آن دو فرشته چنان گرز بر سر مادرم زدند که آتش آن به سوی آسمان زبانه می کشید.

من بر اثر وحشت و ترس زیاد به این وضع که می بینید که همه موهای سرم سفید شده در آمدم.

مرحوم قاضی می فرمود: چون تمام طایفه آن دختر، در مذهب اهل تسنن بودند، تحت تأثیر این واقعه قرار گرفته و شیعه شدند (زیرا این واقعه با مذهب تشیع، تطبیق می کرد و آن شخصی که همراه با فرشتگان بوده و گفته بود من امام آن زن نیستم، حضرت علی (علیه السلام) بوده اند) و خود آن دختر، جلوتر از آنها به مذهب تشیع، اعتقاد پیدا کرد.
علامه سید محمد حسین حسینی تهرانی، معادشناسی، ج ۳، ص ۱۱۰.





شبهای در از بی عبادت چه کنم

طبعم به کنه کرده عادت چه کنم

کویند کریم است و کنه می بخشد

گیرم که یخشد، ز خجالت چه کنم



خدای خوب من هرگز نمی گویم دستم را بگیر



چون عمریست گرفته ای امیدوارم دستم را رها نکنی



شخصی خدمت علی علیه السلام عرض کرد: چهار مسئله دارم.

فرمود: بپرس اگر چه چهل مسأله باشد.

گفت:

واجب چیست واجب تر کدام است؟

نزدیک چیست و نزدیک تر کدام است؟

عجیب چیست و عجیب تر کدام است؟

مشکل چیست و مشکل تر کدام است؟

حضرت در پاسخ فرمود:

واجب اطاعت خدا است و واجب تر، ترک گناه است؛ (چون با آلودگی

به گناه عبادت مورد قبول نیست)؛

نزدیک قیامت است، و نزدیک تر مرگ؛

عجیب دنیا است، و عجیب تر علاقه به آن؛

مشکل قبر است و مشکل تر بی توشه رفتن.





”شعر مرحوم آغاسی درباره حضرت علی علیه السلام“

توی نجف یه خونه بود، که دیواراش کاهگلی بود

اسم صاحب اون خونه، مولای مردا علی بود

نصف شب بلند می شد، یه کیسه داشت که بر می داشت

خرما و نون و خوردنی، هرچی که داشت تو اون می داشت

راهی کوچه ها می شد، تا یتیم رو سیر کنه

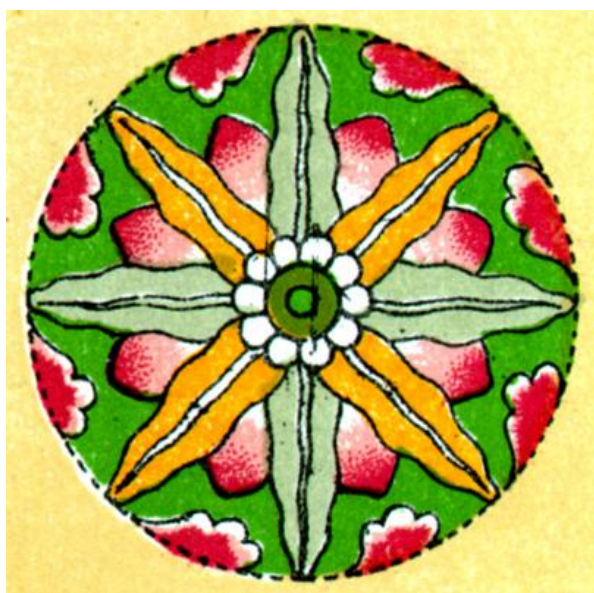
تا سفره خالی شون و پر از نون و پنیر کنه

شب تا سحر پرسه می زد، پس کوچه های کوفه رو





تا بوی بارون بکنه ، پاهای بی شکوفه رو
عبادت علی مگه می تونه غیر از این باشه
باید مثل علی بشه ، هر کی که اهل دین باشه
بعد از علی کی می تونه مرهم راز من بشه
درد دلامو گوش کنه ، دچار ساز من بشه



شیطان

شیطان منم، انمان منم، شیطان برون بست از منم	خود را نرسم می دهم، شیطان که ناش می نم
بایل را من گشتم، تخم عداوت گشتم	بی خود به شیطان بستام، دکار خود کم گشتم
دنیای کل آتش زدم، از دین و از دل هم زدم	مهر و وفا بر هم زدم، با نام شیطان دم زدم
کاری که با من کرده من، از روز خلقت مرز من	شیطان نگوید یک سخن، شیطان بر می شد از تو من
من بوده ام، من بوده ام، عقل همه بر بوده ام	بر چشم خود شد دوده ام، کم گشته ای همه بوده ام
سامری موسی منم، دار صلیب میی، منم	لات و سنات، عزی منم، هر چند از حق دم ز منم
قرآن منم، ایمان منم، پیدا و هم پنهان منم	کل سنیت و منم، پنهان شده اندر تنم
گشتم علی مرتضی، با نام تو بی انتها	مرکز نفسم من چرا، الا شوم از من رها
من سیریدم مارتو آواره کردم یارتو	دیدم بی شد از تو، بو شتم نشد بشاد تو

آدم فریبش داده ام، مستش نمودم، باده ام

مستی ز من باید بشمار جهان او افتاده ام

فرعون کشم یک زن، عصیان نمودم در جهان

ذیای من نابود شد در طرفه العینی جان

یوسف به چاه انداختم، خود را ز من، من باختم

پنجه شد من با منم، بس قصه با من ساختم

آذ نم، نمود من، بت با همه نمود من

بگشت ابراهیم، من، آغاز شد این انجمن

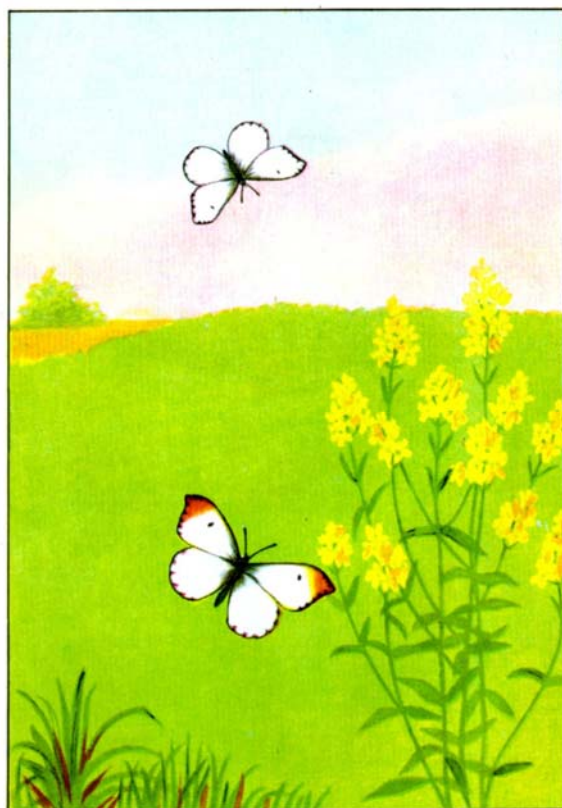
بیداری هر جامه، با عقل و تدبیر هر

روا کند شیطان من، آغاز کرد همه

یاد بـرسان افکار من، تا اوج اوج آسمان

من بکشد و جانان، آباد کرد و خانان

سروده ی دکتر خاخرزاده (متخصص یهوشی بیمارستان سینا تهریز)



شعر عاشورایی محمدعلی مجاهدی



چنگ دل آهنگ دلکش می زند

شاعر: محمدعلی مجاهدی

چنگ دل آهنگ دلکش می زند

ناله عشق است و آتش می زند

قصه دل، دلکش است و خواندنی است

تا ابد این عشق و ایندل ماندنی است

مرکز درد است و کانون شرار

شعله ساز و شعله سوز و شعله کار

خفته یک صحرا جنون در چنگ او

یک نیستان ناله در آهنگ او

ناله را گه زیر و گه بم می کند

خرمنی آتش فراهم می کند

در دل من داغ‌ها از لاله‌هاست
همچو نی در بند بندش ناله‌هاست

با خیال لاله‌ها صحرا نورد
راه می‌پوید ولی با پای درد

می‌رود تا سرزمین عشق و خون
تا ببیند حالشان چون ست، چون؟

گفت: ای در خون تپیده کیستی؟
تو حبیب ابن مظاهر نیستی؟!

گفت: آری من حبیبم، من حبیب
برده از خوان تجلی‌ها نصیب

گفت: با آن والی ملک وجود
حکمران عالم غیب و شهود:

تو حسینی، من حسینی مشربم
عشق پرورده ست در این مکتبم

تو امیری، من غلام پیر تو
خار این گلزار و دامن گیر تو

از خدا در تو «مظاهر» دیده‌ام

من خدا را در تو ظاهر دیده‌ام

گهر «حبیبی» تو، بگو من کیستم؟

تو حبیب عالمی، من نیستم!

عاشقان را یک حبیب است و تویی

از میان بردار آخر این دویی

رخصتش داد آن حبیب عالمین

سرور سرخیل مظلومان، حسین (علیه السلام)

کرد آن سر حلقه اهل یقین

دست غیرت را برون از آستین

دید محشر را چو در بالای خون

زورق خود راند در دریای خون

در تنش یک باغ خون گل کرده بود

در بهار او، جنون گل کرده بود

شعری دیگر

کربلا را می‌سرود این بار روی نیزه‌ها
با دو صد ایهام معنی دار، روی نیزه‌ها
نینوایی شعر او از نای هفتاد و دونی
مثل یک ترجیع شد تکرار روی نیزه‌ها
چوب خشک نی به هفتاد و دو گل آذین شده ست
لاله‌ها را سر به سر بشمار روی نیزه‌ها
زخمی داغند این گل‌های پر پرای نسیم
پای خود آرام‌تر بگذار روی نیزه‌ها!
یا بر این نیزار خون امشب متاب ای ماهتاب
یا قدم آهسته‌تر بر دار روی نیزه‌ها
قافله در رجعت سرخ است و جاده فتنه جوش
چشم میر کاروان بیدار روی نیزه‌ها
زنگیان آینه می‌بندند بر نی، یا خدا
پرده بر می‌دارد از رخسار روی نیزه‌ها؟
صوت قرآن است این؟ یا با خدا در گفت‌و‌گوست
رو به رو، بی‌پرده، در انظار روی نیزه‌ها

یاد داری آسمان! با اختران خورشید گفت:

و عده دیدارمان این بار روی نیزه‌ها؟!

با برادر گفت زینب (س) راه دین هموار شد

گرچه راه توست ناهموار روی نیزه‌ها

ای دلیل کاروان! لختی بران از کوچه‌ها

بلکه افتد سایه دیوار روی نیزه‌ها

صحنه اوج و عروج است و طلوع روشنی

سیر کن سیر تجلی زار روی نیزه‌ها

چشم ما آینه آسا غرق حیرت شد چو دید

آن همه خورشید اختر بار روی نیزه‌ها



شعری از مرحوم آقاسی



کسی که در قفس غرب استحاله شود
به پنجه هوس غریبان مچاله شود

در خیابان چهره آرایش مکن
از جوانان سلب آسایش مکن

زلف خود از روسری بیرون مریز
در مسیر چشم‌ها افسون مریز

یاد کن از آتش روز معاد

طره گیسو مده در دست باد

خواهرم دیگر تو کودک نیستی
فاش تر گویم عروسک نیستی

خواهرم ای دختر ایران زمین
یک نظر عکس شهیدان را بین

خواهر من این لباس تنگ چیست ؟
پوشش چسبان رنگارنگ چیست ؟

پوشش زهرا مگر این گونه بود!

خواهرم این قدر طنازی مکن
با اصول شرع لجبازی مکن

در امور خویش سرگردان نشو

نو عروس چشم نامردان مشو

پدرم گفت پدر جان زن اگر زن باشد

شیر در خانه و در کوچه و برزن باشد

پدرم گفت که ای دخت نکو بنیادم

زلف بر باد نده تا ندهی بر بادم

هدف دشمن سنگ افکن، پیشانی ماست
کسب جمعیتش از زلف پریشانی ماست

پدرم گفت گل از رنگ و لعابش پیدا است
زن مؤمنه از طرز حجابش پیدا است



شعری از مولانا در وصف حضرت علی (علیه السلام)



تا صورت پیوند جهان بود علی بود
تا نقش زمین بود و زمان بود علی بود
آن قلعه گشایی که در قلعه ی خیر
بر کند به یک حمله و بگشود علی بود
آن گرد سرافراز که اندر ره اسلام
تا کار نشد راست نیاسود ، علی بود
آن شیر دلاور که برای طمع نفس
بر خوان جهان پنجه نیالود علی بود





شاهی که ولی بود و وصی بود علی بود

سلطان سخا و کرم و جود علی بود

هم آدم و هم شیث و هم ادریس و هم الیاس

هم صالح پیغمبر و داوود علی بود

هم موسی و هم عیسی و هم خضر و هم ایوب

هم یوسف و هم یونس و هم هود علی بود

مسجود ملائک که شد آدم ، ز علی شد

آدم چو یکی قبله و مسجود علی بود

آن عارف سجّاد ، که خاک درش از قدر

بر کنگره عرش بیفزود علی بود

هم اول و هم آخر و هم ظاهر و باطن

هم عابد و هم معبد و معبود ، علی بود

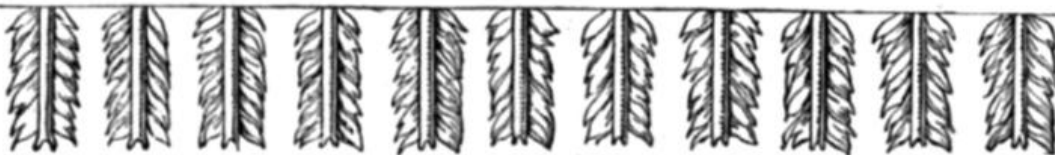
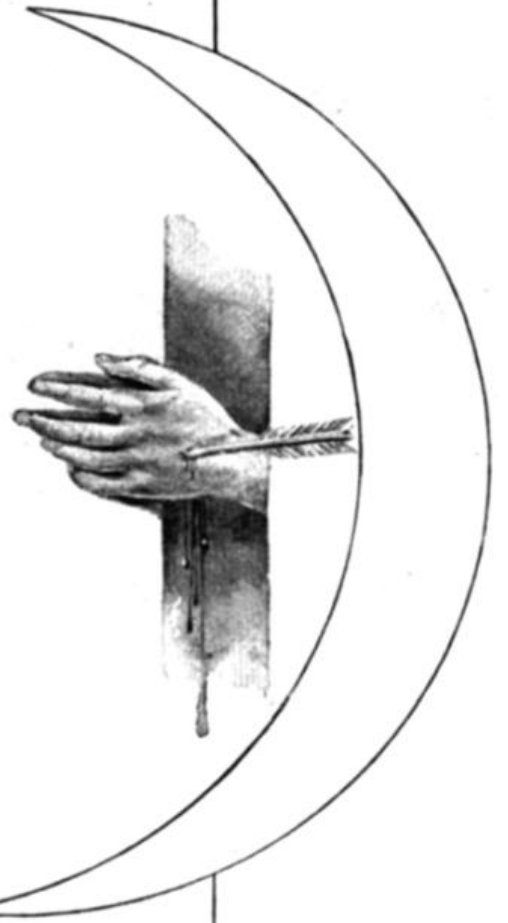
آن لحمک لحمی ، بشنو تا که بدانی

آن یار که او نفس نبی بود علی بود

موسی و عصا و ید بیضا و نبوت



در مصر به فرعون که بنمود ، علی بود
عیسی به وجود آمد و فی الحال سخن گفت
آن نطق وفصاحت که در او بود علی بود
خاتم که در انگشت سلیمان نبی بود
آن نورخدایی که بر او بود علی بود
آن شاه سرافراز که اندر شب معراج
با احمد مختار یکی بود علی بود
آن کاشف قرآن که خدا در همه قرآن
کردش صفت عصمت و بستود علی بود
آن شیر دلاور که ز بهر طمع نفس
بر خوان جهان پنجه نیالود علی بود
چندان که در آفاق نظر کردم و دیدم
از روی یقین در همه موجود ، علی بود
این کفر نباشد، سخن کفر نه این است



تا هست علی باشد و تابود علی بود
سرّ دو جهان جمله ز پیدا و ز پنهان
شمس الحق تبریز که بنمود ، علی بود

«مولانا»



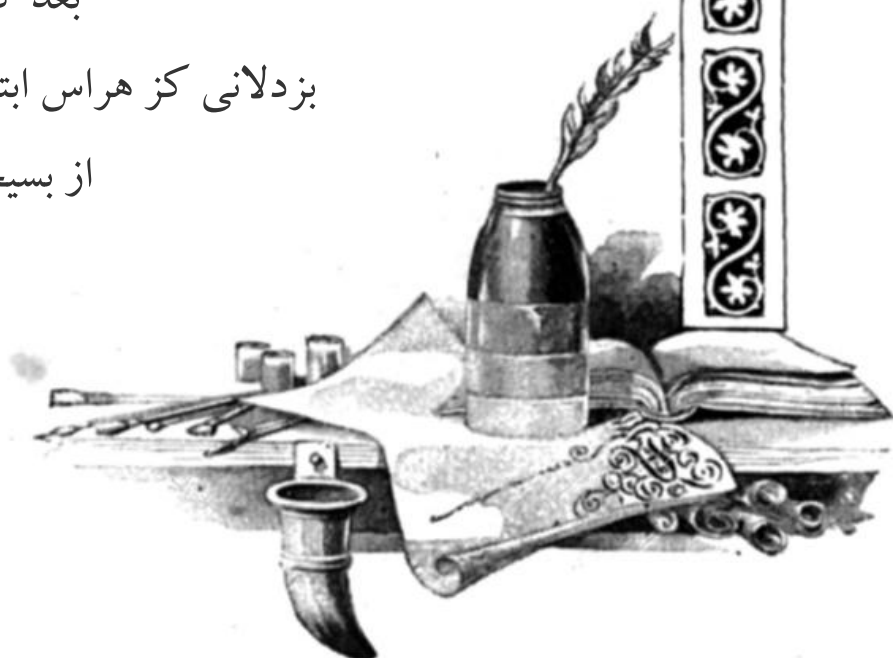
شعری بسیار زیبا در مورد مهر مادری

مادری پیر و پریشان احوال	عمر او بود فزون از پنجاه
زن بی شوهر و از حاصل عمر	یک پسر داشت شرور و خودخواه
روز و شب در پی آوباشی خویش	بی خبر از شرف و عزت و جاه
دیده بود او به بر مادر پیر	یک گره بسته ی زر، گاه به گاه
شبی آمد که ستاند آن زر	بکند صرف عمل های تباه
مادر از دادن زر کرد ابا	گفت: رَوِ رَوِ که گناه است گناه
این ذخیره است مرا ای فرزند	بهر دامادیت ان شاءالله
حمله آورد پسر تا گیرد	آن گره بسته ی زر، خواه مخواه
مادر از جور پسر شیون کرد	بود از چاره چو دستش کوتاه
پسر افشرد گلوی مادر	سخت، چندان که رخس گشت سیاه
نیمه جان پیکر مادر بگرفت	بر سر دوش و بیفتاد به راه
در ته چاه عمیقی افکند	کز جنایت نشود کس آگاه
شد سرازیر پس از واقعه او	تا نماید به ته چاه نگاه
از ته چاه به گوشش آمد	ناله ی زار حزینی ناگاه
آخرین گفته ی مادر این بود:	آه! فرزند نیفتی در چاه



شعری زیبا تقدیم شهدا و رزمندگان غیور ایران زمین

فصلهای پیش از اینم ابر داشت
 بر کویرم بارشی بی صبر داشت
 پیش از اینها آسمان گلپوش بود
 پیش از اینها یار در آغوش بود
 اینک اما عده ای آتش شدند
 بعد کوچ کوها آرش شدند
 بزدلانی کز هراس ابتر شدند
 از بسیجی ها بسیجی تر شدند



ای بی جانها دلم را بشنوید
اندکی از حاصلم را بشنوی
تو چه میدانی تگرگ و برگ را
غرق خون خویش رقص مرگ را
تو چه میدانی که رمل و ماسه چیست
بین ابروها رد قناسه چیست
تو چه میدانی سقوط پاوه را
عاصمی را باکری را کاوه را
هیچ میدانی مریوان چیست هان
هیچ میدانی که چمران کیست هان
هیچ میدانی بسیجی سر جداست
هیچ میدانی دوعجی در کجاست
این صدای بوستانی پرپر است
این زبان سرخ نسلی بی سرست
با همان هایم که در دین غش زدند
ریشه اسلام را آتش زدند
پای خندق ها احد را ساختند
زهر در جام خمینی ریختند



روز گاران عجیبی آمدند

نسلهای نا نجیبی آمدند

رفته رفته خنده ها زاری شدند

زخمها مان کم کمک کاری شدند

بعضی از آنها که خون نوشیده اند

ارث جنگ عشق را پوشیده اند

عده ای حسن القضا را دیده اند

عده ای را بذرها بلعیده اند

ای شکوه رفته امشب باز گرد!

این سکوت مرده را در هم نورد!

از نسیم شادی یاران بگو

از شکست حصر آبادان بگو

از شلمچه از فاو از بستان بگو

از شکوه رفته از مهران بگو

از همانهایی که سر بر در زدند

روی فرش خون خود پر پر زدند

شب شکاران سحر اندوخته

از پرستو های در خود سوخته



زان همه گل‌های که می‌بردی بگو
از بقایی از بروجردی بگو
پهلوانانی که سهرابی شدند
از پلنگانی که مهتابی شدند
ای جماعت جنگ یک آینه است
هفته تاریخ را آدینه است
لحظه ای از این همیشه بگذرید
اندرین آینه خود را بنگرید
عشق بود و داغ بود و سوز بود
آه گویی این همه دیروز بود
اینک اما در نگاهی راز نیست
در گلویی عقده آواز نیست
نسل‌های جاودان فانی شدند
شعرها هم آنچه میدانی شدند
زنده‌های کمتر از مردارها
با شما هستم غنیمت خوارها
بذر هفتاد و دو آفت در شما
بردگان سکه لعنت بر شما



باز دنیا کاسه خمر شماست
باز هم شیطان اولی الامر شماست
با همانهایم که بعد از آن ولی
شوکران کردند در کام علی
باز آیا استخوانی در گلوست
باز آیا خوار در چشمان اوست
فانیان وادی بی سنگری!
تیغ هامان مانده در آهنگری!
حاصل آن ماجراها حیرت است؟
میوه فرهنگ جبهه عشرت است؟
حاصل آغازها پایان شده است؟
میوه فرهنگ جبهه نان شده است؟
شعله ها! سردیم ما سردیم ما
رخستی شاید که بر گردیم ما
یسطرون هم رفت و ما نون مانده ایم
بعد لیلا باز مجنون مانده ایم
در تکاپوی شبیخون مانده ایم
در سکوت خویش جیحون مانده ایم

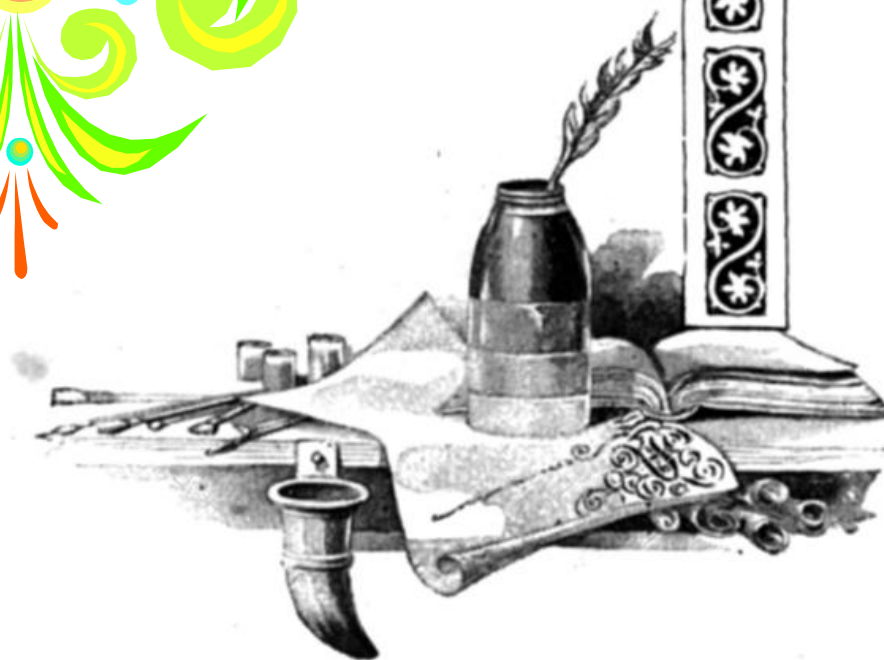


بعد اتمام بیابانها هنوز
ما بیابان گرد و مجنون مانده ایم
یکنفر از خویش دلگیرست باز
یک نفر بغضش گلوگیر است باز
زخمی ام اما نمک بی فایده است
درد دارم نی لبک بی فایده است
عاقبت آب از سر نوحم گذشت
لشگر چنگیز از روحم گذشت
جان من پوسید در شبغاره ها
آه ای خمپاره ها! خمپاره ها
خواب دیدم دیو بیعار کبود
در مسیل ارزوها خفته بود
خواب دیدم برفها باقی شدند
لحظه های مرده ام ساقی شدند
ای شهیدان! دردها برگشته اند
روزها مان را به شب اغشته اند
فصلها مان گونه ای دیگر شدند
چشمها مان مست و جادوگر شدند



روح هامان سخت وتن آلوده اند
اسمانهامان لجن آلوده اند
هفته ها در هفته ها گم می شوند
وهم ها فردای مردم می شوند.....

اللهم عجل لوليک الفرج



شعری زیبا و تأمل برانگیز از ابوالفضل سپهر

که وصف حال امروز ماست

کوه پرسید ز رود:

راز ماندن در چیست؟

گفت: در رفتن من

کوه پرسید و من؟

گفت: در ماندن تو

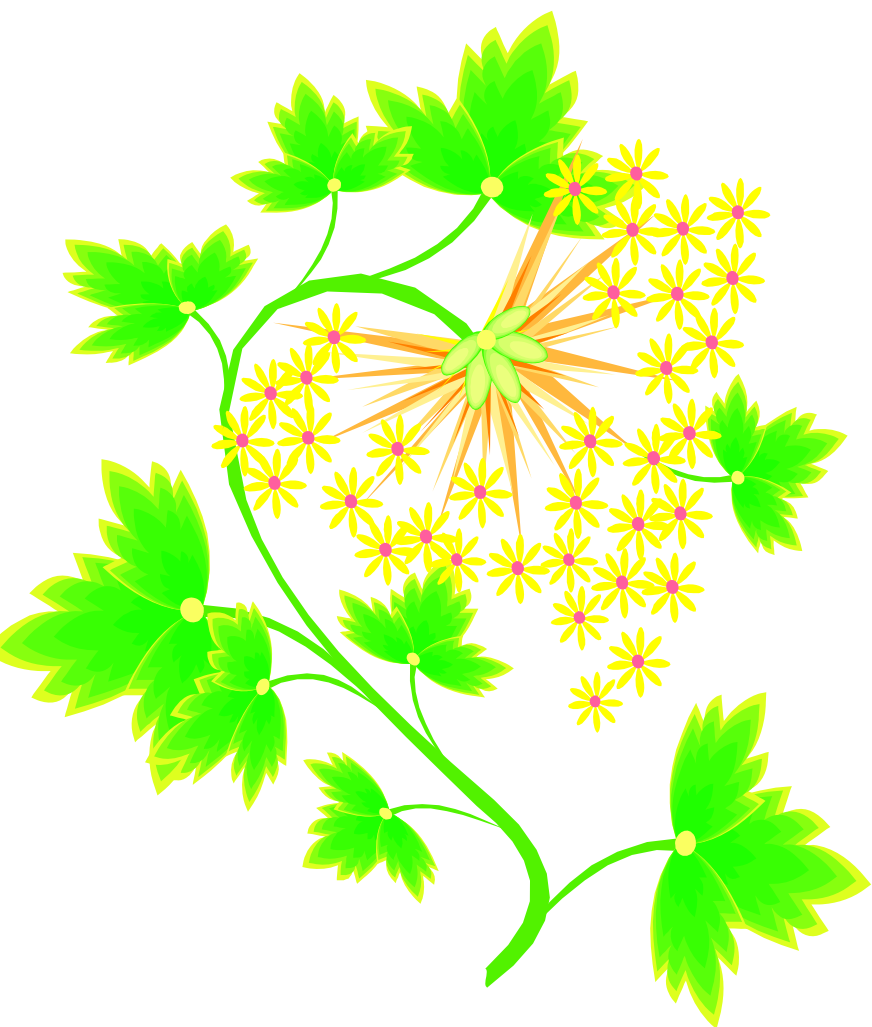
بلبلی گفت: و من؟

خنده ای کرد و گفت:

در غزلخوانی تو

آه از آبادی که در آن

کوه رود



رود مرداب شود

بلبل سرگشته سرش را به گریبان ببرد

ونخواند دیگر

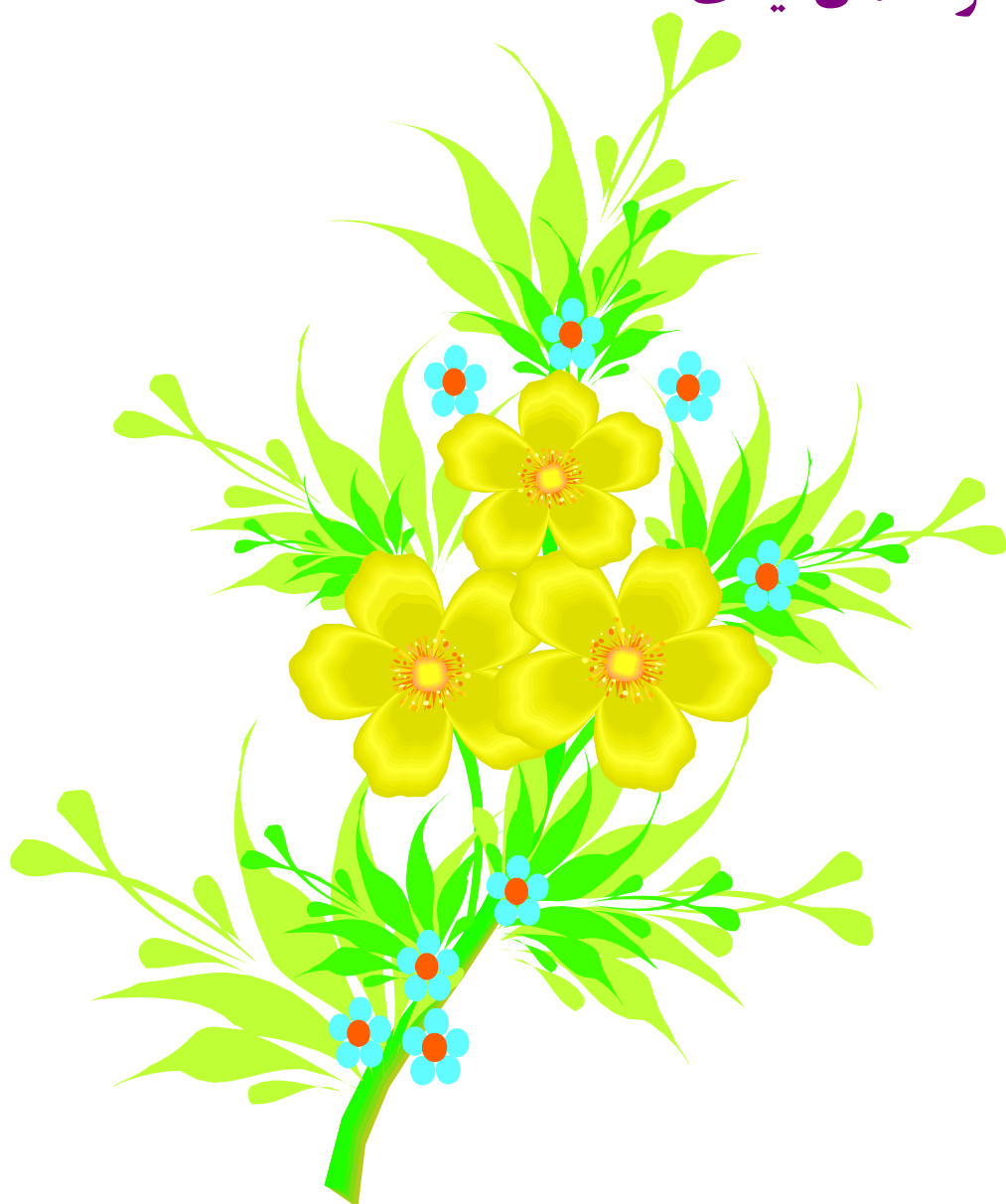
من و تو بلبل و کوه و رودیم

راز ماندن جز در

خواندن من، ماندن تو

رفتن یاران سفر کرده مان نیست

بدان



شکایات نماز

شکایات نماز بیست و سه قسم است: هشت قسم آن، نماز را باطل می کند، نه قسم دیگر آن، صحیح است و به شش قسم آن، نباید اعتنا کرد.

شکهایی که نماز را باطل می کند

شکهایی که نماز را باطل می کند به این شرح است: اول: شک در شماره رکعتهای نماز دو رکعتی، مانند نماز صبح و نماز مسافر، ولی شک در شماره رکعتهای نماز مستحب دو رکعتی و نماز احتیاط، نماز را باطل نمی کند. دوم: شک در شماره رکعتهای نماز سه رکعتی. سوم: در نماز چهار رکعتی شک کند یک رکعت خوانده یا بیشتر. چهارم: در نماز چهار رکعتی، پیش از تمام شدن سجده دوم، شک کند دو رکعت خوانده یا بیشتر. پنجم: شک بین دو و پنج، یا دو و بیشتر از پنج. ششم: شک بین سه و شش، یا سه و بیشتر از شش. هفتم: شک در اصل رکعتهای نماز که نداند، چند رکعت خوانده است. هشتم: شک بین چهار و شش، یا چهار و بیشتر از شش، پیش از تمام شدن سجده دوم، ولی اگر بعد از سجده دوم شک بین چهار و شش، یا چهار و بیشتر از شش برای او پیش آید، بنابر احتیاط بنابر چهار بگذارد و نماز را تمام کند و بعد از نماز، دو سجده سهو بجا آورد و نماز را نیز، دوباره بخواند.

اگر یکی از شکهای باطل برای انسان پیش آید، می تواند نماز را به هم بزند و یا به قدری فکر کند که صورت نماز به هم بخورد یا از پیدا شدن یقین یا گمان ناامید شود.

شکهایی که نباید به آن اعتنا کرد

شکهایی که نباید به آن اعتنا کرد، به این شرح است: اول: شک در چیزی که محل بجا آوردن آن گذشته است، مانند اینکه در رکوع، شک کند حمد را خوانده یا نه. دوم: شک بعد از سلام نماز. سوم: شک بعد از گذشتن وقت نماز. چهارم: شک کثیرالشک، یعنی کسی که زیاد شک می کند. پنجم: شک امام در شماره رکعتهای نماز، در صورتی که مأموم شماره آن را بداند. و همچنین شک مأموم در صورتی که امام شماره رکعتهای نماز را بداند. ششم: شک در نماز مستحب.

شکهایی که نباید به آن اعتنا کرد

۱ - شک بعد از محل

اگر در بین نماز، شک کند یکی از کارهای واجب آن را انجام داده یا نه، مثلاً شک کند حمد خوانده یا نه،

چنانچه مشغول کار بعدی نشده باشد، باید آنچه را که در انجام آن شک کرده، بجا آورد و اگر مشغول کار بعدی شده، به شک خود اعتنا نکند.

اگر در بین خواندن آیه ای، شک کند آیه پیش را خوانده یا نه و همچنین اگر در حالی که آخر آیه را می خواند، شک کند اوّل آن را خوانده یا نه، به شک خود اعتنا نکند.

اگر بعد از رکوع و سجود، شک کند کارهای واجب آن، مانند ذکر و آرام بودن بدن را انجام داده یا نه، به شک خود اعتنا نکند.

اگر در حالی که به سجده می رود شک کند رکوع کرده یا نه، یا شک کند بعد از رکوع ایستاده یا نه، به این شک اعتنا نکند.

اگر در حال برخاستن، شک کند سجده یا تشهد را بجا آورده یا نه، به شک خود توجه نکند.

کسی که نشسته یا خوابیده نماز می خواند، اگر موقعی که حمد یا تسبیحات می خواند، شک کند سجده یا تشهد را بجا آورده یا نه، باید به شک خود اعتنا نکند. و اگر پیش از آنکه مشغول حمد یا تسبیحات شود، شک کند سجده یا تشهد را بجا آورده یا نه، باید بجا آورد.

اگر شک کند یکی از رکنهای نماز را بجا آورده یا نه، چنانچه از محل آن گذشته است اعتنا نکند و اگر در محل است بجا آورد، در این صورت چنانچه بعد یادش بیاید آن رکن را بجا آورده بوده، نمازش باطل می باشد، زیرا رکن زیاد شده است.

اگر شک کند، عملی را که رکن نیست بجا آورده یا نه، چنانچه از محل آن گذشته است اعتنا نکند و اگر در محل است بجا آورد و اگر بعد از انجام آن یادش بیاید آن را بجا آورده بوده، چون رکن زیاد نشده، نمازش صحیح است ولی بنابر احتیاط واجب دو سجده سهو بجا آورد.

اگر شک کند رکنی را بجا آورده یا نه، چنانچه مشغول عمل بعدی شده، مثلاً در تشهد شک کند دو سجده را بجا آورده یا نه، باید به شک خود اعتنا نکند و اگر یادش بیاید آن رکن را بجا نیاورده، در صورتی که مشغول رکن بعد نشده باید آن را بجا آورد و اگر مشغول رکن بعد شده باشد، نمازش باطل است، مثلاً اگر پیش از

رکوع رکعت بعد، یادش بیاید دو سجده را بجا نیاورده، باید بجا آورد و اگر در رکوع یا بعد از آن، یادش بیاید نمازش باطل است.

اگر شک کند عملی را که رکن نیست بجا آورده یا نه و مشغول کار بعد از آن شده باشد، باید به شک خود اعتنا نکند، مثلاً موقعی که مشغول خواندن سوره است، اگر شک کند حمد را خوانده یا نه، باید به شک خود اعتنا نکند و اگر بعد یادش بیاید آن را بجا نیاورده، در صورتی که مشغول رکن بعد نشده، باید بجا آورد و اگر مشغول رکن بعد شده نمازش صحیح است، بنابراین اگر مثلاً در قنوت، یادش بیاید حمد را نخوانده باید بخواند و اگر در رکوع یادش بیاید اعتنا نکند و نماز او صحیح است.

اگر شک کند سلام نماز را گفته یا نه، یا شک کند درست گفته یا نه، چنانچه مشغول تعقیب نماز، یا مشغول نماز دیگری شده یا با انجام کاری که نماز را به هم می زند، از حال نماز بیرون رفته یا خود را خارج از نماز می داند، باید به شک خود اعتنا نکند و اگر پیش از اینها شک کند، باید سلام را بگوید.

۲ - شک بعد از سلام

اگر بعد از سلام نماز، شک کند نمازش صحیح بوده یا نه، مثلاً شک کند رکوع کرده یا نه، یا بعد از سلام نماز چهار رکعتی، شک کند چهار رکعت خوانده یا پنج رکعت، به شک خود اعتنا نکند، ولی اگر هر دو طرف شک او باطل باشد، مثلاً بعد از سلام نماز چهار رکعتی، شک کند دو رکعت خوانده یا پنج رکعت، نمازش باطل است.

۳ - شک بعد از وقت

اگر بعد از گذشتن وقت نماز، شک کند نماز خوانده یا نه، یا گمان کند نخوانده است، خواندن آن لازم نیست ولی اگر پیش از گذشتن وقت، شک کند نماز خوانده یا نه، یا گمان کند نخوانده، باید آن نماز را بخواند، بلکه اگر گمان کند خوانده، باید آن را بجا آورد.

اگر بعد از گذشتن وقت، شک کند نماز را درست خوانده یا نه، به شک خود اعتنا نکند.

اگر بعد از گذشتن وقت نماز ظهر و عصر، بداند چهار رکعت نماز خوانده، ولی نداند به نیت ظهر خوانده یا به نیت عصر، باید چهار رکعت نماز قضا، به نیت نمازی که بر او واجب است بخواند.

اگر بعد از گذشتن وقت نماز مغرب و عشاء، بداند یک نماز خوانده، ولی نداند سه رکعتی خوانده یا چهار

رکعتی، باید قضای نماز مغرب و عشا را بجا آورد.

۴ - کثیر الشک

اگر کسی در یک نماز، سه مرتبه شک کند، یا در سه نماز پشت سر هم، مثلاً در نماز صبح، ظهر و عصر شک کند، « کثیر الشک » است و چنانچه زیاد شک کردن او، از غضب یا ترس و یا پریشانی حواس نباشد، به شک خود اعتنا نکند.

کثیر الشک، اگر در بجا آوردن چیزی شک کند، چنانچه بجا آوردن آن، نماز را باطل نمی کند، باید بنا بگذارد که آن را بجا آورده، مثلاً شک کند رکوع کرده یا نه، باید بنا بگذارد که رکوع کرده است و اگر بجا آوردن آن، نماز را باطل می کند، باید بنا بگذارد که آن را انجام نداده، مثلاً اگر شک کند یک رکوع کرده یا بیشتر، چون زیاد شدن رکوع نماز را باطل می کند، باید بنا بگذارد که بیشتر از یک رکوع نکرده است.

کسی که فقط در یک چیز نماز، زیاد شک می کند، چنانچه در چیزهای دیگر نماز شک کند، باید به دستور آن عمل نماید، مثلاً کسی که زیاد شک می کند سجده کرده یا نه، اگر اتفاقاً در بجا آوردن رکوع شک کند، باید به دستور شک رفتار نماید، یعنی اگر ایستاده است رکوع را بجا آورد و اگر به سجده رفته، اعتنا نکند.

کسی که در نماز معینی، مثلاً در نماز ظهر زیاد شک می کند، اگر در نماز دیگری، مثلاً در نماز عصر اتفاقاً شک کند، باید به دستور شک رفتار نماید.

کسی که در جای مخصوصی، زیاد شک می کند، اگر در غیر آنجا نماز بخواند و شکی برای او پیش آید، باید به دستور شک عمل نماید.

اگر انسان شک کند « کثیر الشک » شده یا نه، باید به دستور شک عمل نماید اما « کثیر الشک » تا وقتی یقین نکند به حال معمولی مردم برگشته، باید به شک خود اعتنا نکند.

کسی که کثیر الشک است اگر شک کند رکنی را بجا آورده یا نه و اعتنا نکند، بعد یادش بیاید آن را بجا نیاورده، چنانچه مشغول رکن بعد نشده باشد، باید آن را بجا آورد و اگر مشغول رکن بعد شده، نمازش باطل است، مثلاً اگر شک کند رکوع کرده یا نه و اعتنا نکند، چنانچه پیش از سجده یادش بیاید رکوع نکرده، باید رکوع کند و اگر در سجده دوم یادش بیاید، نمازش باطل است.

کسی که زیاد شک می کند، اگر شک کند، چیزی را که رکن نیست، بجا آورده یا نه و اعتنا نکند و بعد یادش بیاید آن را بجا نیاورده، چنانچه از محل آن گذشته، نمازش صحیح است، مثلاً اگر شک کند حمد خوانده یا نه و اعتنا نکند، چنانچه در قنوت یادش بیاید حمد را نخوانده، باید بخواند و اگر در رکوع یادش بیاید، نماز او صحیح است.

۵ - شک امام و مأوم

اگر امام جماعت، در شماره رکعتهای نماز شک کند، مثلاً شک کند سه رکعت خوانده یا چهار رکعت، چنانچه مأوم یقین داشته باشد چهار رکعت خوانده و به امام بفهماند چهار رکعت خوانده است، امام باید نماز را تمام کند و خواندن نماز احتیاط لازم نیست. و همچنین اگر امام یقین داشته باشد که چند رکعت خوانده است و مأوم، در شماره رکعتهای نماز شک کند، باید به شک خود اعتنا ننماید.

۶ - شک در نماز مستحب

اگر در شماره رکعتهای نماز مستحب شک کند، چنانچه طرف بیشتر شک، نماز را باطل می کند، بنا را بر کمتر بگذارد، مثلاً اگر در نافله صبح شک کند دو رکعت خوانده یا سه رکعت، بنا بگذارد که دو رکعت خوانده است. و اگر طرف بیشتر شک، نماز را باطل نمی کند، مثلاً شک کند دو رکعت خوانده یا یک رکعت، به هر طرف شک عمل کند نمازش صحیح است. گرچه در این صورت بهتر آن است که بنا را بر اقل بگذارد.

کم شدن رکن، نافله را باطل می کند، ولی زیاد شدن رکن، آن را باطل نمی کند، پس اگر یکی از کارهای نافله را فراموش کند و موقعی یادش بیاید که مشغول رکن بعد از آن شده، باید برگردد و از آنجایی که فراموش کرده ادامه دهد، مثلاً اگر در بین رکوع، یادش بیاید سوره را نخوانده، باید برگردد و سوره را بخواند و دوباره به رکوع رود.

اگر در یکی از کارهای نافله شک کند، خواه رکن باشد یا غیر رکن، چنانچه محل آن نگذشته، باید بجا آورد و اگر محل آن گذشته به شک خود اعتنا نکند.

اگر در نماز مستحب دو رکعتی گمان کند که سه رکعت یا بیشتر بجا آورده، اعتنا نکند و نمازش صحیح است و اگر به دو رکعت یا کمتر گمان کند، بنابر احتیاط مستحب به همان گمان عمل کند، مثلاً اگر به یک رکعت گمان دارد، بنابر احتیاط مستحب، یک رکعت دیگر نیز بخواند.

اگر در نماز نافله، کاری کند که سجده سهو واجب می شود، یا یک سجده و یا تشهد را فراموش نماید، لازم

نیست بعد از نماز، سجده سهو یا قضای سجده و تشهد را بجا آورد.

اگر شک کند نماز مستحب را خوانده یا نه، چنانچه آن نماز مانند نماز جعفر طیار (علیه السلام)، وقت معین نداشته باشد بنا بگذار دارد که نخوانده است و همچنین است اگر مثل نافله یومیّه، وقت معین داشته باشد و پیش از گذشتن وقت، شک کند ولی اگر بعد از گذشتن وقت، شک کند به شک خود اعتنا نکند.

شکهای صحیح

در نه صورت، اگر در شماره رکعتهای نماز چهار رکعتی شک کند نماز باطل نمی شود بلکه باید فکر نماید پس اگر به یک طرف شک، یقین یا گمان پیدا کرد، همان طرف را بگیرد و نماز را تمام کند و گرنه، به دستوری که گفته می شود عمل نماید.

اول: بعد از سر برداشتن از سجده دوم، شک کند دو رکعت خوانده یا سه رکعت، باید بنا بگذار سه رکعت خوانده و یک رکعت دیگر بخواند، نماز را تمام کند و بعد از نماز، یک رکعت نماز احتیاط ایستاده و یا دو رکعت نشسته، به دستوری که بیان می شود بجا آورد.

دوم: شک بین دو و چهار، بعد از سر برداشتن از سجده دوم که در این صورت باید بنا بگذار چهار رکعت خوانده، نماز را تمام کند و بعد از نماز، دو رکعت نماز احتیاط ایستاده بخواند.

سوم: شک بین دو و سه و چهار، بعد از سر برداشتن از سجده دوم که در این صورت باید بنا را بر چهار بگذار و بعد از نماز، دو رکعت نماز احتیاط ایستاده و بعد دو رکعت نشسته بجا آورد.

چهارم: شک بین چهار و پنج، بعد از سر برداشتن از سجده دوم که در این صورت، باید بنا را بر چهار بگذار، نماز را تمام کند و بعد از نماز، دو سجده سهو بجا آورد.

اگر بعد از گفتن ذکر و پیش از سر برداشتن از سجده دوم، یکی از این چهار شک، برای او پیش آید، بنابر احتیاط مستحب باید به دستور همان شک، عمل کند و نماز را نیز دوباره بخواند، البته اگر تنها نماز را دوباره بخواند، کافی است.

پنجم: شک بین سه و چهار، در هر جای نماز که باشد باید بنا را بر چهار بگذار، نماز را تمام کند و بعد از

نماز، یک رکعت نماز احتیاط ایستاده یا دو رکعت نشسته، بجا آورد.

: ششم: شک بین چهار و پنج، در حال ایستاده که در این صورت باید بنشیند، تشهد بخواند، نماز را سلام دهد، یک رکعت نماز احتیاط ایستاده و یا دو رکعت نشسته بجا آورد و بنابر احتیاط واجب، باید دو سجده سهو نیز برای قیام اضافی بجا آورد.

هفتم: شک بین سه و پنج، در حال ایستاده، باید بنشیند، تشهد بخواند، نماز را سلام دهد، دو رکعت نماز احتیاط ایستاده بجا آورد. و بنابر احتیاط واجب دو سجده سهو نیز، برای قیام اضافی بجا آورد.

هشتم: شک بین سه و چهار و پنج، در حال ایستاده باید بنشیند، تشهد بخواند، بعد از سلام نماز، دو رکعت نماز احتیاط ایستاده، سپس دو رکعت نشسته بجا آورد و بنابر احتیاط واجب، دو سجده سهو نیز، برای قیام اضافی بجا آورد.

نهم: شک بین پنج و شش، در حال ایستاده، باید بنشیند، تشهد بخواند، نماز را سلام دهد، دو سجده سهو بجا آورد و بنابر احتیاط واجب، باید دو سجده سهو دیگری برای ایستادن اضافی بجا آورد.

چند مسأله

اگر یکی از شکهای صحیح برای انسان پیش آید، بنابر احتیاط نباید نماز را بشکند، اما اگر نماز را شکست و مشغول نماز دوم شد، نماز دومش صحیح است.

اگر یکی از شکهایی که نماز احتیاط برای آن واجب است، در نماز پیش آید، چنانچه انسان نماز را تمام کند و بدون خواندن نماز احتیاط، دوباره نماز را از سر بگیرد اگر پیش از انجام کاری که نماز را باطل می کند، نماز را از سر گرفته باشد نماز دومش بنابر احتیاط مستحب باطل است و اگر بعد از انجام کاری که نماز را باطل می کند، مشغول نماز شده، نماز دومش صحیح است، لکن نماز اول در هر دو صورت باطل است.

اگر یکی از شکهای صحیح، برای انسان پیش آید، چنانکه گفته شد، باید فوراً فکر کند، ولی اگر بداند با کمی تأخیر چیزی را فراموش نمی کند، می تواند بعداً فکر نماید، مثلاً اگر در سجده شک کند، می تواند تا بعد از سجده، فکر کردن را تأخیر بیندازد.

اگر اوّل به یک طرف، گمان بیشتری داشته باشد، بعد دو طرف در نظر او مساوی شود، باید به دستور شک عمل نماید و اگر اوّل، دو طرف در نظر او مساوی باشد و به طرفی که وظیفه اوست بنا بگذارد، بعد به طرف دیگر گمان کند، باید طرف گمان شده را بگیرد و نماز را تمام کند.

کسی که نمی داند به یک طرف گمان بیشتری دارد یا هر دو طرف در نظر او مساوی است، باید به دستور شک عمل کند.

اگر بعد از نماز بداند در بین نماز مردّد بوده که مثلاً دو رکعت خوانده یا سه رکعت و بنا را بر سه گذاشته، ولی نداند به خواندن سه رکعت گمان داشته، یا هر دو طرف در نظر او مساوی بوده، اعتنا لازم نیست ولی خوب است نماز احتیاط بخواند.

اگر موقعی که تشهد می خواند، یا بعد از ایستادن، شک کند که دو سجده را بجا آورده یا نه و در همان موقع، یکی از شکهایی که بعد از تمام شدن دو سجده صحیح است، برای او پیش آید، مثلاً شک کند دو رکعت خوانده یا سه رکعت، چنانچه به دستور آن شک عمل کند، نمازش صحیح است.

اگر پیش از آنکه مشغول تشهد شود، یا پیش از ایستادن، شک کند دو سجده را بجا آورده یا نه و در همان موقع، یکی از شکهایی که بعد از تمام شدن دو سجده صحیح است، برای او پیش آید نمازش باطل است.

اگر موقعی که ایستاده، بین سه و چهار، یا بین سه و چهار و پنج، شک کند و یادش بیاید دو سجده از رکعت پیش را بجا نیاورده، نمازش باطل است.

اگر شک او از بین برود و شک دیگری پیش آید، مثلاً اوّل شک کند دو رکعت خوانده یا سه رکعت، بعد شک کند سه رکعت خوانده یا چهار رکعت، باید به دستور شک دوم عمل نماید.

اگر بعد از نماز، شک کند که در نماز، مثلاً بین دو و چهار شک کرده، یا بین سه و چهار، واجب است به دستور هر دو عمل کند و بنابر احتیاط مستحب، نماز را نیز دوباره بخواند.

اگر بعد از نماز بفهمد در نماز شکی برای او پیش آمده، ولی نداند از شکهای باطل بوده و یا از شکهای صحیح و اگر از شکهای صحیح بوده کدام یک از آنهاست نماز را دوباره بخواند.

کسی که نشسته نماز می خواند، اگر شکی کند که باید برای آن، یک رکعت نماز احتیاط ایستاده یا دو رکعت نشسته بخواند، باید یک رکعت نشسته بجا آورد. و اگر شکی کند که باید برای آن، دو رکعت نماز احتیاط ایستاده بخواند، باید دو رکعت نشسته بجا آورد.

کسی که ایستاده نماز می خواند، اگر هنگام خواندن نماز احتیاط، از ایستادن عاجز شود، باید مانند کسی که نماز را نشسته می خواند همان گونه که در مسأله پیش، گفته شد، نماز احتیاط را بجا آورد.

کسی که نشسته نماز می خواند، اگر موقع خواندن نماز احتیاط، بتواند بایستد باید به وظیفه کسی که نماز را ایستاده می خواند، عمل کند.



شگفت انگیز ترین نامه قرن / (قطعا دو بار خواهید خواند)



داستان کوتاهی که پیش روی شماست یک قصه جادویی است که حتما باید دو بار خوانده شود! به شما اطمینان میدهم هیچ خواننده ای نمیتواند با یک بار خواندن آن را رها کند! این نامه تاجری به نام پائولو به همسرش جولیاست که به رغم اصرار همسرش به یک مسافرت کاری میرود و در آنجا اتفاقاتی برایش می افتد که مجبور میشود نامه ای برای همسرش بنویسد به شرح ذیل ...

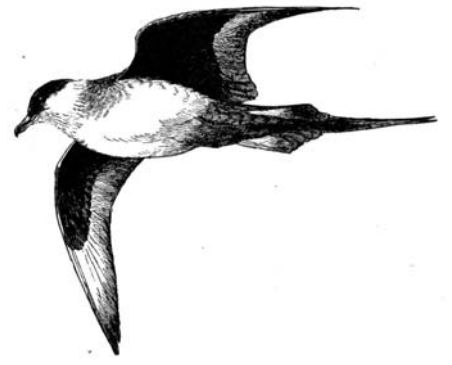
جولیای عزیزم سلام ...

بهترین آرزوها را برایت دارم همسر مهربانم. همانطور که پیش بینی می کردی سفر خوبی داشتم. در رم دوستان فراوانی یافتیم که با آنها می شد مخاطرات گوناگون مسافرت و به علاوه رنج دوری از تو را تحمل کرد. در این بین طولانی بودن مسیر و کهنگی وسایل مسافرتی حسابی مرا آزار داد. بعد از رسیدن به رم چند مرد جوان خود را نزد من رساندند و ضمن گفتگو با هم آشنا شدیم. آنها که از اوضاع مناسب مالی و جایگاه ممتاز من در ونیز مطلع بودند محبتهای زیادی به من کردند و حتی مرا از جنگ تبهکارانی که قصد مال و جانم را کرده بودند و نزدیک بود به قتل برسانند نجات دادند. هم اکنون نیز یکی از رفقای بسیار خوب و عزیزم "روبرتو" که یکی از همین مردان جوان است انگشتر مرا به امانت گرفته و با تحمل راه به این دوری خود را به منزل ما خواهد رساند تا با نشان دادن آن انگشتر به تو و جلب اطمینانت جعبه جواهرات مرا از تو دریافت کند و به من برساند. با او همکاری کن تا جعبه مرا بگیرد. اطمینان داشته باش که او صندوق ارزشمند جواهرات را از تو گرفته و به من خواهد داد وگرنه شاید فرصت طلب دیگری جعبه را خواهد دزدید و ضمن تصاحب تمام جواهرات آن، در رم مرا خواهد کشت پس درنگ نکن. بلافاصله بعد از دیدن نامه و انگشتر من در ونیز موضوع را به برادرت بگو و از او بخواه که در این مساله به تو کمک کند. آخر تنها مارکو جای جعبه را میداند. در مورد دزد بعدی هم نگران نباش مسلما پلیس او را دستگیر کرده و آنقدر نگه میدارد تا من بازگردم.

Pauolo

نامه را خواندید؟ اما بهتر است یک نکته بسیار مهم را بدانید: پائولو قبل از سفر به رم با جولیا یک قرار گذاشته بود که در این مدت هر نامه ای به او رسید آن را یک خط در میان بخواند. !
حالا شما هم برگردید و دوباره نامه را یک خط در میان بخوانید تا به اصل ماجرا پی ببرید.





شما فارغ التحصیل شدید؟

دانشگاه انتظار بعد از ۱۳۰۰ سال همچنان دانشجو می پذیرد ،

متأسفانه این دانشگاه

هنوز ۳۱۳ فارغ التحصیل هم نداشته است ، این دانشگاه در تمام

شبانہ روز از شما آزمون

به عمل می آورد . مدارک لازم برای ثبت نام :

۱. نماز اول وقت

۲. ولایت مداری

۳. دائم الوضو بودن

۴. دلی پر از ثواب و قلبی آکنده از یاد خدا داشتن

به امید قبولی همه ی ما در این دانشگاه

التماس دعا



«اللهم عجل لوليک الفرج»

شهدا و عکس شهدا

جنگ کردیم که به چی برسیم؟

جنگ کردیم که چه نوع از آزادی را داشته باشیم؟

با اروپا جنگ کردیم که مثل اروپاییان بشیم؟!

این همه شهید مفقود جانباز دادیم که به چی برسیم؟!!!!!!

اینها سوالاتیست که ذهن منو از هم پاشیده چون تصویر پایین را

دارم به عینه در سطح شهر مشاهده میکنم

از یه طرف خانواده های شهدا

از یه طرف

خدا و کیلی به تک تک عکس ها دقت کنید!!!!!!.....

وای به خالان آلر...

به یاد داشته باشیم رفتن حقه

چجوری رفتن مهمه

موقع پوشیدن به فکر آخرین مد باشیم!

پیغمبر(ص) از جبرئیل پرسید: آیا ملائکه، گریه و خنده هم

دارند؟ گفت: آری از سه کس از روی تعجب می‌خندند و

بر سه کس از ترحم و دلسوزی می‌گریند.....سوم: از زنی

که در زندگی، خود را از بیگانه نپوشیده پس از مرگ او را

در قبر نهند و بدنش را پوشانند که از دیده ها پنهان باشد؛

ملائکه خندند و گویند:

هنگامی که مورد رغبت بود او را نهان نکردید، اینک مستور

کنید که مورد نفرت و انزجار است...



شهید زنده..؟



به درد و دل فرزندان جانباز گوش کنید و قضاوت کنید

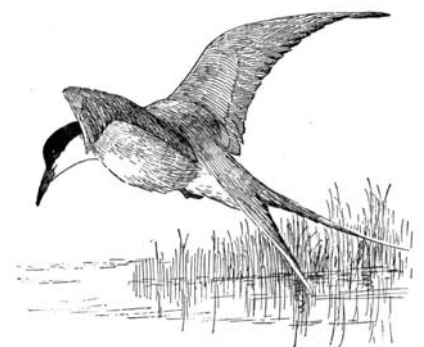
فقط خواستم بگم

این روزها جانباز بودن با مورد اتهام قرار گرفتن یکی شده

گویا! ... این روزها جانبازان ما! برای این که ثابت کنند درد و ترکش در

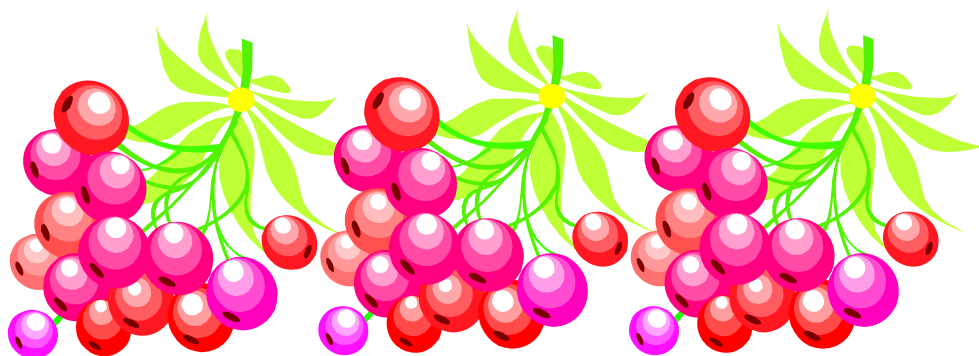
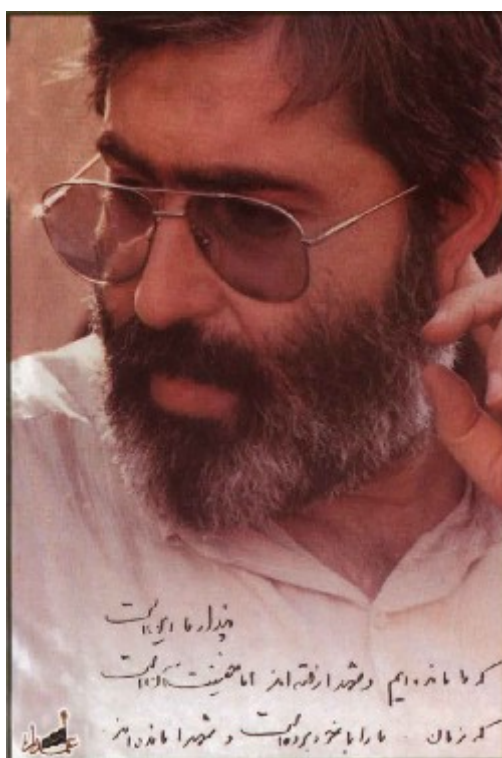
بدن دارند، باید قسم بخورند و کمسیون و... که نکند از درصد جانبازیشان کم... شده

و مسئولین بی خبر!...



شهید سید مرتضی آوینی:

شاید جنگ خاتمه یافته باشد اما مبارزه هرگز پایان نخواهد یافت و زنهار
این غفلتی که من و تو را در خود گرفته غفلت قیامت است.





شهید گمنام



چفیه یعنی باز گمنامی شهید

از شهیدستان گمنامی رسید

گرچه نامش از زبانها دور بود

استخوان پیکرش پر نور بود

چفیه را سنگر نشینان دیده اند

چفیه را گلها به خود پیچیده اند

چفیه امضای گل آلاله هاست

چفیه تنها یادگار لاله هاست



چفیه رو انداز گلها بوده است
طایر پرواز دلها بوده است

چفیه تار و پود اشکی بی ریاست
مرهم زخمان شیر کربلاست



چفیه را زهرا (سلام الله علیها) به گلها هدیه کرد
چفیه را اشک شهیدان چفیه کرد

چفیه ها بوی شهادت می دهند
بوی دوران شرافت می دهند

چفیه یعنی باز گمنامی شهید
با هزاران ناز عطرش می رسید

عطر گمنام عطر یاس ساقی است
چفیه هم مانند چادر خاکی است...



شیخی با چند نفر از مریدان از نجف به شهر خود برمی گشت در بین راه
وارد مهمانسرای شد،

شیخ دید چند نفر مشغول عرق خوردن هستند. با عصا زد و شیشه عرقها را
شکست.

یکی از عرق خورها در حال مستی شعری گفت که موعظه دارد:

شیخ نجفی شکست پیمان ما

کردید بساط عیش مایکسره طی

کر بهر خدا شکست پس وای به ما

کر بهر ریاست شکست پس وای به وی

طبق روایت روزی رسول اکرم صلی الله علیه و آله از ابلیس پرسیدند: دوستان تو از امت من چند نفرند؟ ابلیس پاسخ داد: ده نفر.

- ۱- سلطان ستمگر ۲- ثروتمند متکبر ۳- کسی که توجه ندارد در آمدش از چه راهی است و آنرا در چه راهی مصرف می کند ۴- دانشمندی که سلطان را بر جور و ستمش تصدیق نماید.
- ۵- تاجری که در تجارت و معاملات خود به مردم خیانت کند.
- ۶- محترک ۷- زانی ۸- ربا خوار ۹- بخیل ۱۰- کسی که توجه نمی کند که اموالش از کجا، و چگونه انباشته شده است؟

سپس فرمود: دشمنان تو از امت من چند نفر هستند؟

عرض کرد: پانزده نفر:

- ۱- خود شما یا رسول الله ۲- عالمی که به علم خود عمل کند.
- ۳- حامل قرآنی که به دستورات آن عمل نماید.
- ۴- کسی که برای رضای خدا در پنج نوبت اذان گوید.
- ۵- دوستدار فقرا و مساکین و ایتام.
- ۶- کسی که قلب رئوف و مهربانی دارد.
- ۷- خاضع در مقابل حق.
- ۸- کسی که در راه طاعت خدا رشد و نمو کند و نماز شب بخواند.
- ۹- کسی که خودش را از حرام حفظ نماید.
- ۱۰- ارشاد کننده مردم در راه خدا.
- ۱۱- کسی که همواره وضوء دارد و دارای طهارت است.
- ۱۲- سخاوتمند.
- ۱۳- خوش اخلاق.
- ۱۴- زنان عقیف با حجاب.
- ۱۵- کسی که مہیای مرگ خویش است.



طلب بخشش از خداوند



شبی از شبها، شاگردی در حال عبادت و تضرع و گریه و زاری بود.
در همین حال مدتی گذشت، تا آنکه استاد خود را، بالای سرش دید، که با تعجب و حیرت؛ او را، نظاره میکند!

استاد پرسید: برای چه این همه ابراز ناراحتی و گریه و زاری می کنی؟
شاگرد گفت: برای طلب بخشش و گذشت خداوند از گناهانم، و برخورداری از لطف خداوند!
استاد گفت: سوالی می پرسم، پاسخ ده؟
شاگرد گفت: با کمال میل؛ استاد.

استاد گفت: اگر مرغی را، پرورش دهی، هدف تو از پرورش آن چیست؟



شاگرد گفت: خوب معلوم است استاد؛ برای آنکه از گوشت و تخم مرغ آن بهره مند شوم.

استاد گفت: اگر آن مرغ، برایت گریه و زاری کند، آیا از تصمیم خود، منصرف خواهی شد؟

شاگرد گفت: خوب راستش نه... نمی توانم هدف دیگری از پرورش آن مرغ، برای خود، تصور کنم!

استاد گفت: حال اگر این مرغ، برایت تخم طلا دهد چه؟
آیا باز هم او را، خواهی کشت، تا از آن بهره مند گردی؟!
شاگرد گفت: نه هرگز استاد، مطمئناً آن تخمها، برایم مهمتر

و با ارزش تر، خواهند بود!

استاد گفت:

پس تو نیز؛ برای خداوند، چنین باش!

همیشه تلاش کن، تا با ارزش تر از جسم، گوشت، پوست و استخوانت؛ گردی.
تلاش کن تا آنقدر برای انسانها، هستی و کائنات خداوند، مفید و با ارزش شوی
تا مقام و لیاقت توجه، لطف و رحمت او را، بدست آوری.

خداوند از تو گریه و زاری نمی خواهد!

او، از تو حرکت، رشد، تعالی، و با ارزش شدن را می خواهد و می پذیرد

« نه ابراز ناراحتی و گریه و زاری را...!!! »



طنابی که شیطان به گردن شیخ مرتضی انصاری انداخت

یکی از شاگردان شیخ انصاری در خواب شیطان را می بیند که به او می گوید:
روز گذشته یکی از طناب های محکم را به گردن شیخ انصاری انداختم و او را از
اتاقش تا وسط کوچه کشیدم...



شیخ مرتضی انصاری در سال ۱۲۱۴ قمری به دنیا آمد و پس از طی مراحل تحصیل، سال ها بر کرسی تدریس
تکیه زد و شاگردانی محقق و مجتهد در مکتبش پرورش یافتند؛ همه فقها و مراجع بعد از ایشان، بی واسطه یا با
واسطه، خوشه چین محضر پرفیضش بودند.

دو کتاب گرانسنگ وی، مکاسب و فرائد، سال هاست که محور تدریس در حوزه های علمیه است، سال های
متمادی زمام مرجعیت و رهبری جهان تشیع به دست با کفایت شیخ مرتضی انصاری اداره شد. این
فقیه عالی قدر سرانجام در سال ۱۲۸۱ قمری به سوی حق شتافت و در جوار ضریح سالار شهیدان، حسین بن
علی علیه السلام، به خاک سپرده شد.

همگام با فقیران

شیخ انصاری با وجود آن همه وجوهات که از ۴۰ میلیون شیعه نزدش می آوردند، مانند فقرا زندگی می کرد،
حتی اموالی که به عنوان هدایا خدمتش داده می شد را بین طلاب و مستمندان قسمت می کرد و مقداری از آن را
هم برای آزادی زائرانی که در راه مشهد اسیر ترکمان می شدند، ارسال می کرد.

چه هنری؟

استاد شهید مرتضی مطهری درباره دقت شیخ انصاری در مصرف بیت المال می نویسد: «شیخ انصاری آن مردی
که مرجع کل فی الكل شیعه می شود، آن روزی که می میرد، با آن ساعتی که به صورت یک طلبه فقیر دزفولی
وارد نجف شده است، فرقی نکرده است. وقتی که خانه او را نگاه می کنند، می بینند، مثل فقیرترین مردم زندگی

می‌کند. یک نفر به ایشان می‌گوید: آقا! خیلی هنر می‌کنید که این همه وجوه به دست شما می‌رسد، هیچ تصرفی در آنها نمی‌کنید.

می‌فرماید: چه هنری کرده‌ام؟ عرض می‌کند: چه هنری از این بالاتر؟!

می‌فرماید: «حداکثر کار من، کار خرک‌چی‌های کاشان است که تا اصفهان می‌روند و برمی‌گردند، خرک‌چی‌های کاشان را که پول به آنها می‌دهند که بروند از اصفهان کالا بخرند و کاشان بیاورند، آیا دیده‌اید که به مال مردم، خیانت کنند؟ آنها امین هستند و حق ندارند.

شیخ و شاهزاده

آن روز دختر ناصرالدین شاه، برای دیدار شیخ انصاری، وارد منزل وی در نجف اشرف شد، کمی سرگین که به جای ذغال در منقل مشتعل بود، سفره حصیری آویزان به دیوار و پیه‌سوز سفالی که اتاق را نیمه روشن کرده بود، توجهش را جلب کرد، شاهزاده وقتی وضع اتاق را دید، نتوانست احساس خویش را پنهان کند، از این روز گفت: اگر مجتهد این است، پس حاج ملا علی کنی چه می‌گوید؟ هنوز سخنش تمام نشده بود که شیخ انصاری از جا برخاست و با ناراحتی فرمود: «چه گفتی؟ این کلام کفرآمیز چه بود؟ بدان که خود را جهنمی کردی، برخیز و از نزد من دور شو، حتی یک لحظه هم در اینجا نمان، زیرا می‌ترسم عقوبت تو، مرا هم بگیرد...»

شاهزاده از تهدیدات شیخ به گریه افتاد و گفت: آقا توبه کردم، نفهمیدم، مرا عفو کنید، شیخ خطایش را بخشید و فرمود: «تو کجا و اظهار نظر درباره ملا علی کنی کجا؟! او حق دارد و باید آن طور زندگی کند، زیرا در مقابل پدر تو باید به همان گونه زندگی کرد، ولی من در میان طلاب و مستمندان هستم؛ باید وضعم و امور زندگیم همانند همین انسان‌ها باشد»

جهیزیه دختر شیخ

سبط الشیخ نوه دختری شیخ انصاری نقل می‌کند: مرحوم شیخ دخترش را شوهر داده بود و طبق معمول بین عقد و عروسی فاصله‌ای می‌افتد، خانواده ایشان به خدمت شیخ رسید عرض کردند: آقا امشب شب عروسی دختر شماست دستوری دهید همراه دختر چه بفرستیم؟ شیخ فرمود: یک سبد خرما! خانم آشفته و گفت: شب عروسی است و مردم همراه دخترانشان چیزهای گرانبها می‌فرستند، من چگونه دخترم را با دست خالی بفرستم؟!

شیخ در گنج‌های (کمدی) را که کنارش بود، به روی خانم گشود، خانم شیخ دید از پایین تا بالای گنج‌های کیسه‌های پول روی هم چیده شده است، شیخ فرمود: آن مقدار که من می‌توانم در حضور پیامبر خدا جواب بدهم، همین سبد خرماست، شما هم هر چه می‌توانید جواب بدهید بردارید.»

خانم عرض کرد: شما که شیخ انصاری هستید و نمی‌توانید جواب دهید، من چگونه می‌توانم جواب دهم؟!

فروش فرش

زمانی حدود بیست هزار تومان نزد شیخ آوردند، شیخ مشغول تقسیم آن شد، شخصی آمد و درخواست چهار تومان طلب خود را از شیخ کرد و گفت فلان وقت گندم برایتان آورده‌ام و مبلغ آن را نداده‌اید، شیخ فرمود: چند روز مهلت بده، آن مرد قبول کرد و رفت، یکی از علما پرسید: استاد، این مقدار اموال در دست شماست، چرا طلب مرد کاسب را ندادید؟

شیخ پاسخ داد: اینها مال فقراست، ربطی به من ندارد، از مال خود چیزی ندارم که بدهم، قصد دارم این فرش را بفروشم و ادای دین خود کنم به این لحاظ مهلت خواستم.

نان و تره

دختر شیخ می‌گفت: در روزگار کودکی که به مکتب می‌رفتم، رسم بود بعضی از روزها ناهار دانش‌آموزان را به مکتب می‌آوردند و دسته جمعی با خانم معلم غذا می‌خوردیم.

روزی به مادر گفتم: از منزل ... (نام چند نفر از علما) سینی‌های غذا که در آن چند نوع از طعام یافت می‌شود، به مکتب می‌آورند؛ ولی شما همیشه برایم نان و قدری تره می‌فرستید، طوری که من شرمند می‌شوم.

شیخ تا کلام مرا فهمید، با حالت تغییر فرمودند: دفعه بعد نان تنها برای او بفرستید تا نان و تره به دهنش خوش آید!

دارایی شیخ هنگام وفات، معادل با هفده تومان پول ایرانی بود که همان مقدار هم بدهکار بود، حتی بازماندگانش توان تهیه لوازم معمولی اقامه عزرا را نداشتند.

اعتراض مادر شیخ

روزی مادر شیخ زبان به اعتراض گشود و گفت: با این همه وجوهاتی که شیعیان از اطراف نزد شما می‌آورند، چرا برادرت منصور را کمتر رعایت می‌کنی و به او مخارج مکفی نمی‌دهی؟

شیخ بی‌درنگ کلید اطاقی را که وجوه شرعیه در آنجا بود، در آورد و گفت: «هر قدر صلاح می‌دانی به فرزندان بده، ولی در روز واپسین هم با خودت باشد، مادر از این کار امتناع ورزید و گفت: هیچ گاه برای رفاه چند روزه فرزندم، خود را در قیامت گرفتار نخواهم کرد.

چادر شب

همسر شیخ انصاری خواهش کرد؛ تا چادر شبی برای پوشاندن رختخواب‌های منزل خریداری کند. شیخ به این کار، تن نداد، همسرش که از مشخص بودن رختخواب‌ها در گوشه اطاق، در برابر دوستان، ناراحت بود پس از مایوس شدن از جلب موافقت شیخ در خرید گوشت صرفه‌جویی کرد، او به جای سه سیر، تا مدتی دو سیر و نیم گوشت خرید کرد و از راه ذخیره پول نیم سیر گوشت، چادر شبی خرید.

شیخ وقتی چادر شب را در منزل دید و به نحوه خرید آن پی برد، با ناراحتی گفت: «ای وای که تا به حال مقداری از وجوه بیت‌المال بی جهت مصرف شد، خیال می‌کردم، سه سیر گوشت حداقلی است که ما می‌توانیم با آن زندگی کنیم»، آن‌گاه دستور داد تا چادر شب را پس بدهند، از آن پس به جای سه سیر گوشت دو سیر و نیم خریداری کنند.

وجوه شرعی در نظر شیخ

در دوران مرجعیت شیخ انصاری هنگامی که سیل حقوق شرعی از اطراف جهان تشیع به سوی او سرازیر بود، خانواده‌اش در وضع سختی به سر می‌بردند، آنان از نظر اقتصادی در تنگنا بودند، زیرا شیخ برای هزینه منزل، مبلغ بسیار ناچیزی اختصاص داده بود.

خانواده شیخ پیش یکی از علما که نزد شیخ از احترام و منزلتی برخوردار بود، از کمی مقرری خود شکایت کردند و از او خواستند تا در این باره، با شیخ گفتگو کند، شاید اندکی بر مقرری افزوده شود.

آن عالم بزرگوار خدمت شیخ آمد و خواسته خانواده را باز گفت، شیخ که به سخنان وی، کاملاً گوش می داد، هیچ پاسخی نداد. روز بعد، وقتی شیخ انصاری به منزل آمد، به همسرش فرمود: وقتی لباس های مرا می شورید، پساب آنها را نگه دار و دور مریز، همسر شیخ نیز چنین کرد.

استاد اعظم فرمود: آب را بیاور، وقتی حاضر شد رو به همسر کرد و فرمود: بنوش!

- بنوشم؟! این چه دستوری است؟ هیچ عاقل چنین کاری نمی کند!

- این مال هایی که نزد من است، در نظرم مانند همین آب چرکین است، همان گونه که تو نمی توانی از این آب بنوشی؛ من هم حق ندارم و برایم جایز نیست، بیش از آنچه اکنون می دهم، به شما بپردازم، زیرا این اموال، حقوق فقر است، در مقابل آن شما و سایر مستمندان در نظرم برابرید.

دام های شیطان

یکی از شاگردان شیخ انصاری (ره) می گوید: «زمانی که در نجف اشرف و نزد شیخ انصاری به تحصیل مشغول بودم، شبی شیطان را در خواب دیدم که طناب های متعددی در دست داشت، پرسیدم: این بندها برای چیست؟ پاسخ داد: اینها را به گردن مردم می اندازم و آنها را به سمت خویش می کشم و به دام می اندازم، روز گذشته یکی از طناب های محکم را، به گردن شیخ مرتضی انصاری انداختم و او را از اتاقش تا وسط کوچه کشیدم، ولی افسوس که علی رغم زحمات زیادم، شیخ از قید رها شد و برگشت.

وقتی از خواب بیدار شدم، در تعبیر آن به فکر فرو رفتم. پیش خود گفتم: خوب است از خود شیخ بپرسم؛ از این رو، به حضور ایشان شرفیاب شده، خواب خود را برایش باز گفتم.

شیخ فرمود: شیطان راست گفته است؛ زیرا آن ملعون می خواست مرا فریب دهد که به لطف خدا از دامش گریختم.

دیروز، من پول نداشتم، اتفاقاً چیزی در منزل لازم داشتیم، با خود گفتم: یک ریال از مال امام زمان (عج) نزد من موجود است و هنوز وقت مصرفش نرسیده است، به عنوان قرض بر می دارم و روزهای بعد ادا خواهم کرد.

یک ریال برداشته از منزل خارج شدم، همین که خواستم پول را خرج کنم، با خود گفتم: از کجا که من بتوانم این قرض را ادا کنم؟ و در همین اندیشه و تردید بودم که تصمیم خود را گرفتم، چیزی نخریدم و به خانه برگشتم، پول را سر جای خود گذاشتم.

عادت ها را از منفی به مثبت تغییر دهیم ...

امروزه ثابت شده که کلمات منفی نیروی منفی به سمت شخص می فرستند و او را به سمت منفی و بیماری سوق می دهند! به طور مثال وقتی به ما می گویند خسته نباشی در اصل خستگی را به یادمان می آورند و ناخودآگاه احساس خستگی می کنیم (با خودتان امتحان کنید) اما اگر به جای آن از یک عبارت مثبت استفاده شود نه تنها نیروی از دست رفته، ترمیم و خستگی جسم را از بین می برد بلکه نیروی مثبت و سازنده ای را به افراد هدیه می دهیم.

مثال:

به جای **پدرم در آمد**؛ بگوییم : خیلی راحت نبود

به جای **خسته نباشید**؛ بگوییم : خدا قوت

به جای **دست درد نکنه** ؛ بگوییم : ممنون از محبتت، سلامت باشی

به جای **ببخشید مزاحمتون شدم**؛ بگوییم : از این که وقت خود را در اختیار من گذاشتید متشکرم

به جای **لغت بر پدر کسی که اینجا آشغال بریزد**؛ بگوییم :رحمت بر پدر کسی که اینجا آشغال نمی ریزد

به جای **گرفتارم**؛ بگوییم : در فرصت مناسب با شما خواهم بود

به جای **دروغ نگو**؛ بگوییم : راست می گوی؟ راستی؟

به جای **خدا بد نده**؛ بگوییم : خدا سلامتی بده

به جای **قابل نداره**؛ بگوییم : هدیه برای شما

به جای **شکست خورده**؛ بگوییم : با تجربه

به جای **مگه مشکل داری**؛ بگوییم : مگه مسئله ای داری؟

به جای **فقر هستم**؛ بگوییم : ثروت کمی دارم

به جای **بد نیستم**؛ بگوییم : خوب هستم

به جای **بدرد من نمی خورد**؛ بگوییم : مناسب من نیست

به جای **مشکل دارم**؛ بگوییم : مسئله دارم

به جای **جانم به لبم رسید**؛ بگوییم : چندان هم راحت نبود

به جای **فراموش نکنی**؛ بگوییم : یادت باشه

به جای **داد نزن**؛ بگوییم : آرام باش

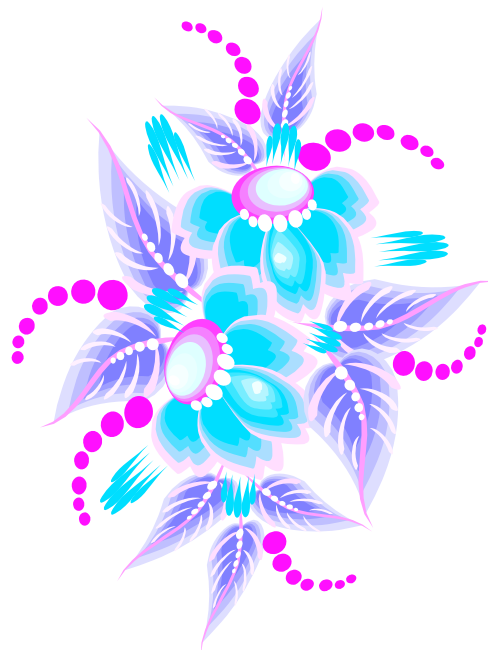
به جای **من مریض و غمگین نیستم**؛ بگوییم : من سالم و با نشاط هستم

به جای **غم آخرت باشد**؛ بگوییم : شما را در شادی ها ببینم

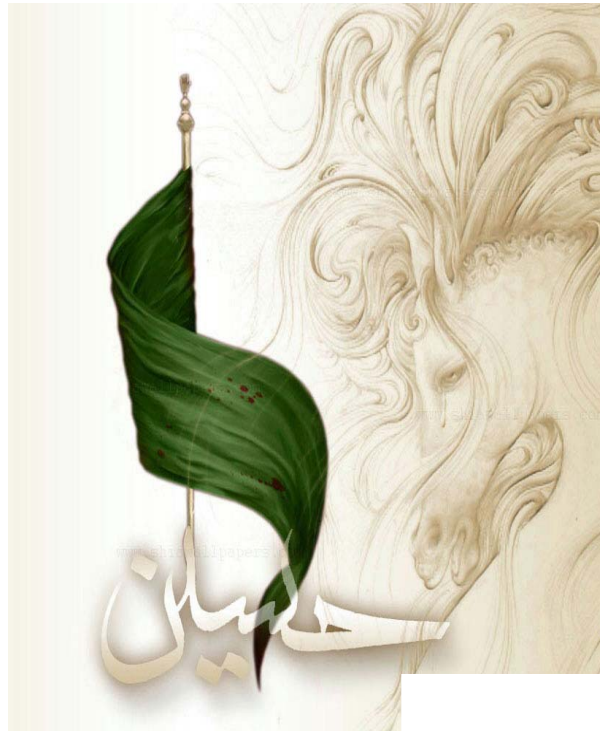
به جای چقدر شکسته شدی!
به جای چرا اینقدر موهات را سفید کردی!
به جای چقدر پیر شدی!
اگر حرف مثبتی نداریم بزنیم، بهتر است سکوت پیشه کنیم!

وقتی بعد از مدتی همدیگر را می‌بینیم، به جای توجه کردن به نقاط ضعف همدیگر و نام بردن از آنها مثل:
"چقدر چاق شدی؟"، "چقدر لاغر شدی؟"، "چقدر خسته به نظر می‌آیی؟"، "چرا موهات را این قدر کوتاه کردی؟"، "چرا ریش را بلند کردی؟"، "چرا توهمی؟"، "چرا رنگت پریده؟"، "چرا تلفن نکردی؟"، "چرا حال مرا نپرسیدی؟" و...

بهتر است بگوییم: "سلام به روی ماهت"، "چقدر خوشحال شدم تو را دیدم"، و ... عبارات دیگری که نه تنها بیانگر نقاط ضعف طرف مقابل ما نیست بلکه نوعی اعتماد به نفس را به مخاطبمان القاء میکند. البته اگر اصراری نداشته باشیم که حتماً درباره‌ی همدیگر اظهار نظر کنیم؛ و گرنه می‌شود که درباره‌ی موضوعات مشترک، البته در محوریت مثبت با هم صحبت کنیم و با مصاحبت و تداوم دوستی با یکدیگر لذت ببریم.



عاقبت قاتلان امام حسین (علیه السلام)



مختار زمانی که تصمیم بر نابودی قاتلان امام حسین (علیه السلام) گرفت، گفت: «دین ما به ما اجازه نمی‌دهد که بگذاریم کسانی که حسین (علیه السلام) را کشته‌اند در این دنیا، با امنیت و آسایش زندگی کنند، آنگاه در حقیقت، من ناصر و خونخواه آل محمد (صلی الله علیه و آله) نیستم، بلکه کذاب خواهم بود .

برای دستیابی بر آن جانیان، از خدا کمک می‌طلبم و خدای را سپاسگزارم که مرا شمشیری بر سر آنان قرار داده و نیزه‌ای که بر آنان وارد خواهد شد و انتقام گیرنده آنان که حق اهل بیت پیامبر (صلی الله علیه و آله) را بگیرم و بر خداوند حق است که آنان را که دستشان به خون اهل بیت پیامبر آغشته شده به قتل برساند و آنان که حق خاندان پیامبر را نادیده گرفته‌اند خوار و ذلیل کند. پس آنان را به من معرفی کنید تا تعقیبشان کنم و ریشه آنان را برکنم.

مختار همه همت خود را برای این هدف مقدس، که هدف اصلی قیام او بود، به کار برد. موسی بن عامر می‌گوید: «مختار فرمان داد که قاتلان امام حسین (علیه السلام) را تعقیب کنید و می‌گفت: به خدا قسم، آب و خوراک بر من ناگوار است تا این که زمین را از لوث وجود آن ناپاکان پاک سازم.» بنابراین، عده‌ای به

صورت گروهی و عده‌ای نیز فرد فرد به دست انتقام و عدالت سپرده شدند و به جزای اعمال ننگین خود رسیدند.

نحوه کشته شدن یزید

یزید روزی با اصحابش به قصد شکار به صحرا رفت. به اندازه دو یا سه روز از شهر شام دور شد، ناگاه آهویی ظاهر شد یزید به اصحابش گفت: خودم به تنهایی در صید این آهو اقدام می‌کنم کسی با من نیاید. آهو او را از این وادی به وادی دیگر می‌برد. نوکرانش هر چه در پی او گشتند اثری نیافتند.

یزید در صحرا به صحرانشینی برخورد کرد که از چاه آب می‌کشید. مقداری آب به یزید داد ولی بر او تعظیم و سلامی نکرد.

یزید گفت: اگر بدانی که من کیستم بیشتر من را احترام می‌کنی! آن اعرابی گفت ای برادر تو کیستی؟ گفت: من امیرالمومنین یزید پسر معاویه هستم. اعرابی گفت: سوگند به خدا، تو قاتل حسین بن علی (علیهما السلام) هستی ای دشمن خدا و رسول خدا.

اعرابی خشمگین شد و شمشیر یزید را گرفت که بر سر یزید بزند، اما شمشیر به سر اسب خورد، اسب در اثر شدت ضربه فرار کرد و یزید از پشت اسب آویزان شد. اسب سرعت می‌گرفت و یزید را بر زمین می‌کشید، آنقدر او را بر زمین کشید که او قطعه قطعه شد. اصحاب یزید در پی او آمدند، اثری از او نیافتند، تا این که به اسب او رسیدند فقط ساق پای یزید روی رکاب آویزان بود.

اعدام‌های دسته جمعی

مختار تمام کسانی را که در روز عاشورا، با اسب بر بدن مقدس امام حسین (علیه السلام) و شهدا تاخته بودند و تعدادشان ده نفر بود، را دستگیر کردند، دست و پایشان را بستند، از پشت بر زمین خواباندند و به زمین میخ کردند و اسب‌ها را با نعل تازه، بر بدن‌های آنان تاختند تا پیکر آنان در هم شکسته شد و به هلاکت رسیدند. (۱) سپس بدن‌های آنان را به آتش سوزاندند. اینان عبارت بودند از: اسحاق بن حوبه، اخنس بن مرثد، حکیم بن طفیل، عمرو بن صبیح، رجاء بن منقذ عبدی، سالم بن خيثمه، واحظبن ناعم، صالح بن وهب، هانی بن ثبیت و اسید بن مالک.

ابو عمرو گوید: ما بعدها در مورد سابقه این ده نفر بررسی کردیم. به این نتیجه رسیدیم که همه آنان زنازاده و فرزندان نامشروع بودند. (۲)

دویست و چهل و هشت نفر از عاملان اساسی واقعه کربلا که در شورش کوفه دستگیر شده بودند، همه یکی پس از دیگری گردن زده شدند. آنان در میان پانصد نفری بودند که در شورش کوفه بر ضدّ مختار دستگیر شدند.

شمر بن ذی الجوشن در روز عاشورا شتری را که مخصوص سوار شدن امام حسین (علیه السلام) بود، را به عنوان غنیمت گرفت و به کوفه آورد و به شکرانه قتل فرزند پیامبر (صلی الله علیه و آله) آن شتر را نحر کرد و گوشتش را بین دشمنان اهل بیت در کوفه تقسیم نمود. مختار دستور داد تمام خانه‌هایی را که آن گوشت وارد آن شده بود و افرادی را که دانسته از آن گوشت خورده‌اند، شناسایی کنند. همه آن خانه‌ها را ویران کرد و کسانی را که از آن گوشت خورده بودند اعدام نمود. (۳)

اعدام سران کوفه

سران کوفه که در قیام خونخواهی عاشورا کشته شدند عبارت بودند از:

۱- عمر بن سعد

او فرمانده کل نیروهای یزید در کربلا و از جمله کسانی بود که نامش در سیاهه قصاص شوندگان قرار داشت. او پیش از دستگیری به سراغ مختار آمد و خود را معرفی کرد و با شروطی، امان‌نامه گرفت. اما پس از کشتار قاتلان امام حسین (علیه السلام) در کوفه، نامه‌ای از محمد حنفیه به مختار رسید مبنی بر این که جزای عمر بن سعد را بدهد. مختار دید بعضی از شروط امان‌نامه توسط عمر سعد نقض شده است. به همین بهانه، او را احضار کرد. او ابتدا قصد فرار داشت اما برایش میسر نشد. همین بهانه مختار را در کشتن او مصمم ساخت.

او در مقابل ابو عمرو، رئیس شهربانی مختار مقاومت کرد تا امان بگیرد اما او را امان نداد. آنقدر بر پیکر او شمشیر زدند تا کشته شد و سر بریده‌اش را نزد مختار آوردند.

مختار از حفص فرزند عمر سعد پرسید: آیا او را می‌شناسی؟

حفض گفت: در زندگی پس از او خیری نیست .

مختار گفت: پس از او زندگی نخواهی کرد. سپس دستور داد او را نیز گردن بزنند، پس از آن که پسر عمر سعد هم کشته شد اظهار داشت: یکی در مقابل خون حسین (علیه السلام) و دیگری در قبال علی اکبر حسین ولی یکسان نیستند، به خدا قسم اگر سه چهارم قریش را بکشم تلافی یک بند انگشت حسین (علیه السلام) نشده است. (۴) مختار سر بریده عمر سعد را به حجاز، نزد محمد حنفیه فرستاد. وقتی چشم فرزند امیرمؤمنان به سر بریده ابن سعد افتاد، فرمود:

«اللَّهُمَّ لَا تَنْسِ هَذَا الْيَوْمَ لِلْمُخْتَارِ وَاجْزِهِ عَنْ أَهْلِ بَيْتِ نَبِيِّكَ مُحَمَّدٍ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ خَيْرَ الْجَزَاءِ). فَوَاللَّهِ مَا عَلَى الْمُخْتَارِ بَعْدَ هَذَا مِنْ عُتْبٍ» (۵)؛ خدایا این روز مختار را داشته باش و او را از جانب خاندان پیامبرت محمد (صلی الله علیه و آله)، بهترین پاداش را عنایت فرما. به خدا سوگند، پس از این عتابی بر مختار نیست .

۲- شمر بن ذی الجوشن؛

این فرد جنایتکار شماره یک کربلا، توانست از چنگ مختار بگریزد اما مختار دستور داد که او را هر کجا رفته است پیدا کنند و به سزای اعمال ننگینش برسانند. شمر در ماجرای شورش کوفه بر ضد مختار از عاملان اصلی بود.

مسلم ضبائی، که هم قبیله شمر بود، می گوید: «ما فرار کردیم و خود را به محلی در مسیر کوفه و بصره به نام ساتیدما رساندیم و در نزدیکی آن محل، دهکده کوچکی به نام کلتانیّه در حوالی سواحل فرات قرار داشت. ما در کنار تپه‌ای مخفی شدیم که توسط یک روستایی جای ما لو رفت. شب هنگام بود که ماموران مختار ما را محاصره کردند. شمر را دیدم که جامه‌ای خوش‌بافت به تن داشت و بدنش پیس (بیماری برص) بود. ما حتی فرصت سوارشدن بر اسب را نیافتیم. درگیری شدیدی رخ داد. ساعتی بعد صدای الله اکبر شنیدم و کسی فریاد زد خداوند، خبیثی را کشت. (۶)

شیخ طوسی (ره) می‌نویسد: «شمر را دستگیر کردند و نزد مختار آوردند. مختار دستور داد گردن او را زدند و جسدش را در دیگ روغن جوشیده افکندند و یکی از یاران مختار با پای خود سر شمر را لگد می‌کرد.» (۷)

عبدالرحمن بن عبد می گوید: من شمر را به هلاکت رساندم. مختار تا نگاهش به سر بریده شمر افتاد، سجده شکر به جای آورد و دستور داد آن سر را بالای نیزه کنند و مقابل مسجد جامع شهر در معرض دید مردم قرار دهند تا موجب عبرت همگان باشد. (۸)

۳- بجدل بن سلیم:

وی در روز عاشورا، برای غارت انگشتر امام حسین (علیه السلام)، انگشتان حضرت را قطع کرد. مختار دستور داد انگشتان آن خبیث را قطع کردند، سپس دو پایش را بریدند و آنقدر در خون غلتید تا به هلاکت رسید. (۹)

۴- خولی بن یزید اصبحی:

وی از چهره‌های کثیف حادثه عاشورا بود. او مامور حمل سر بریده امام حسین (علیه السلام) و قاتل عثمان بن علی، برادر امام حسین (علیه السلام)، بوده است. (۱۰)

عصر روز عاشورا عمر سعد سر امام را به خولی سپرد تا نزد عیدالله ببرد، چون خولی وارد شهر شد و جلو قصر آمد در قصر بسته شده بود، لذا به خانه خود رفت و سر را زیر طشت نهاد. زنش پرسید چه خبر آوردی؟ خولی گفت: ثروت روزگار را برایت آورده‌ام، این سر حسین بن علی است که در خانه ما است. زن گفت: وای بر تو، مردم با طلا و نقره از سفر می آیند و تو سر پسر پیغمبر را به خانه می آوری؟ به خدا قسم من دیگر با تو زندگی نخواهم کرد. زن هنگام خارج شدن از خانه، مشاهده کرد که نور از زیر طشت تا آسمان متصل است. می گوید به خدا قسم مرغان سفیدی را دیدم که اطراف طشت در پروازند. وقتی صبح شد خولی سر امام را نزد ابن زیاد برد. (۱۱)

مختار، ابو عمره رئیس گارد خود را با جمعیتی مامور کرد تا خولی را دستگیر کنند. ایشان خانه خولی را محاصره کردند، ابو عمره وارد خانه شد و خانه را بازرسی کردند. از زنش سراغ خولی را گرفتند. او گفت نمی دانم ولی با دست و سر به طرف مستراح اشاره نمود، وارد مستراح شدند و او را بیرون کشیدند در حالی که زنبیلی به جای کلاه بر سر نهاده بود، ابو عمره به سراغ مختار فرستاد و درباره وی کسب تکلیفی نمود، مختار خود آمد و دستور داد جلو خانه اش او را بکشند و سپس جسدش را آتش زدند، مختار ایستاد تا تمام جسد به خاکستر تبدیل شد. (۱۲)

۵- سنان بن انس:

وی از چهره‌های جنایتکار کربلا و کسی است که به خیمه‌های امام حسین (علیه‌السلام) یورش برد و در آخرین لحظات عمر امام، نیزه‌اش را به سینه حضرت فرو برد. در بعضی مقاتل نیز نقل شده که او سر مقدس امام حسین (علیه‌السلام) را از بدن جدا کرده است. (۱۳) پس از دستگیری او، به دستور مختار، دست و پایش را بریدند و هنوز جان داشت که او را در دیگ روغن جوشان افکندند و اینگونه به نتیجه اعمال زشت خود رسید. (۱۴)

۶- حکیم بن طفیل قاتل حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام

حکیم بن طفیل از سران حادثه عاشورا بود، که امام حسین (علیه‌السلام) را تیرباران نمود و حضرت ابوالفضل (علیه‌السلام) را شهید کرد و لباس و اسلحه او را غارت نمود. عبدالله بن کامل به دستور مختار، او را دستگیر کرد. عدی بن حاتم، که هم قبیله او بود، از او شفاعت کرد، اما مؤثر واقع نشد و به دستور ابن کامل، که از فرماندهان مختار بود، او را تیرباران کردند

حکیم را که شانه‌هایش بسته بود در کناری نگه داشتند و به او گفتند: تو بودی که لباس‌های عباس بن علی (علیهماالسلام) را غارت کردی؟ اکنون لباس‌های تو را در زنده بودن تیر می‌آوریم. پس او را برهنه کردند و آنگاه گفتند: تو بودی که تیر به طرف حسین (علیه‌السلام) پرتاب نمودی و می‌گویی که تیر من به جامه امام رسید و او را آزار نرسانید؟ به خدا قسم تو را تیرباران می‌کنیم چنان که امام را هدف تیر قرار دادی. پس از سه طرف تیرها به سوی پرتاب گردید و او را بر زمین افکند، آنقدر تیر بر بدنش زدند که مانند خارپشت گردید. (۱۵)

۷- عبیدالله بن زیاد:

پس از آن که مختار از طرف شورشیان کوفه آسوده خاطر شد و آنان را سر جای خود نشانید ابراهیم پسر مالک اشتر را مامور جنگ با ابن زیاد نمود.

در حین جنگ ابراهیم شخصاً ابن زیاد را از نظر دور نمی‌داشت و صف‌ها را می‌شکافت تا خود را به او برساند. ابن زیاد غرق در سلاح، با نیزه‌اش به هر طرف حمله می‌کرد. ناگهان ابراهیم، خود را در مقابل ابن زیاد

دید و چون عقابی شکاری به او حمله برد و شمشیر خود را آنچنان محکم بر کمر او فرود آورد که تاریخ می نویسد: ابن زیاد جلوی دست و پای اسبش، غلتید و همانند گاوی که سرش را بریده باشند، صدا می کرد. (۱۶) بدن او به دو نیم شد؛ قسمت بالای بدن او به یک طرف و قسمت پایین بدنش به طرف دیگر پرتاب شد و ابراهیم فریاد زد: «ابن زیاد را کشتم.» (۱۷) نکته قابل توجه اینجاست که این واقعه در روز عاشورای سال ۶۷ هـ. ق واقع شد و او در آن هنگام سی و نه ساله بود. (۱۸)

ابراهیم دستور داد سر ابن زیاد را از بدنش جدا کرده و جسدش را به آتش کشیدند. (۱۹) سپس گفت: «خدا را شکر می کنم که ابن زیاد به دست من کشته شد.»

سر ابن زیاد را برای مختار آوردند و مختار برخاست و پایش را روی سر او نهاد و سپس دستور داد کفش او را آب بکشند و طاهر کنند، آن را بر دروازه شهر کوفه نصب نمود و سپس دستور داد آن سر را با تعدادی از سرهای بریده سران شام به مدینه نزد امام سجاد (علیه السلام) و محمد حنفیه بفرستند. (۲۰)

هنگامی که سر ابن زیاد را نزد امام سجاد (علیه السلام) آوردند، امام با جمعی بر سفره غذا نشسته بودند. وقتی چشم امام به سر بریده قاتل پدرش و شهدای کربلا افتاد، دست ها را به دعا برداشتند و فرمودند:

«الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَدْرَكَكَ لِي ثَارِي مِنْ عَدُوِّي وَ جَزَاَ اللَّهُ الْمُخْتَارَ خَيْرًا؛ خدا را شکر که انتقام خون مرا از دشمنم گرفت و خداوند به مختار جزای خیر دهد. (۲۱)

آنگاه امام با شادمانی، رو به حاضران کردند و فرمودند:

«وقتی مرا نزد ابن زیاد بردند، او سر سفره غذا بود. من در آن هنگام از خدا خواستم که زنده بمانم و سر ابن زیاد را بینم.» (۲۲)

داستان سر ابن زیاد

ابراهیم سر ابن زیاد را به کوفه نزد مختار فرستاد، سر ابن زیاد را در گوشه قصر نهادند. ماری باریک پیدا شد و میان سرها گردش می کرد تا به سر عیدالله رسید وارد دهان او شد و از بینی اش خارج گردید، و از بینی وارد می شد و از دهنش خارج می گردید، و مکرر این عمل را انجام می داد.

مرجانه مادر عییدالله پس از شهادت امام حسین (علیه السلام) به او گفت: ای خبیث، فرزند پیامبر را کشتی؟ هرگز روی بهشت را نخواهی دید. (۲۳)

۸- حرمه:

شیخ طوسی (ره) در امالی می نویسد: منهل بن عمرو از شیعیان و یاران امام سجاد (علیه السلام) می گوید: پس از زیارت خانه کعبه، به مدینه رفتم و خدمت امام سجاد (علیه السلام) شرفیاب شدم. امام از من پرسید: ای منهل، از حرمه چه خبر؟ گفتم: هنگامی که از کوفه خارج شدم، زنده بود. امام هر دو دستش را به دعا بلند کرد و چنین فرمود:

«اللَّهُمَّ اَذْفُهُ حَرَّ الْحَدِيدِ. اللَّهُمَّ اَذْفُهُ حَرَّ النَّارِ؛ خدایا، سوزش شمشیر را به او بچشان.

خدایا، سوزش شمشیر را به او بچشان. خدایا، سوزش آتش را به او بچشان.»

از نفرین امام سجاد (علیه السلام)، که مظهر عفو و گذشت از خطاکاران بود، معلوم می شود که حرمه چقدر دل اهل بیت پیامبر (علیهم السلام) را به درد آورده است.

ابو مخنف از امام باقر (علیه السلام) نقل می کند: هنگامی که علی اصغر در آغوش پدر هدف تیر حرمه واقع شد، امام حسین (علیه السلام) آنان را نفرین کرد و فرمود:

«وَأَنْتَقِمَ لَنَا مِنْ هَؤُلَاءِ الظَّالِمِينَ؛ خدایا، انتقام ما را از این ستمگران بستان.» (۲۴)

منهل گفت: پس از زیارت مدینه، عازم کوفه شدم. وقتی به کوفه رسیدم، مختار به قلع و قمع عاملان حادثه کربلا مشغول بود. من با مختار رفاقت قدیمی داشتم. به قصد دیدار مختار از خانه خارج شدم. وقتی چشم مختار به من افتاد، گفت: هان منهل، کجا بودی تا حالا به دیدن ما نیامدی و در قیام با ما همراه نبودی؟ گفتم: امیر، من به سفر حج رفته بودم.

با هم مشغول صحبت شدیم تا به محله کناسه رسیدیم. خبر دادند که حرمه در این محله مخفی شده است. ماموران به سرعت، به جست و جو پرداختند و زمانی نگذشت که فردی را کشان کشان به نزد مختار آوردند. آری، او حرمه بود. تا چشم مختار به او افتاد، با لحن تند فریاد زد: خدا را شکر که به چنگم افتادی! و بی درنگ، فریاد زد: جلاّد، جلاّد.

جلّادان جلو آمدند. مختار دستور داد: اول دو دست او را قطع کنید. (همان دو دستی که با یکی کمان را می گرفت و با دیگری تیر را رها می کرد؛ یک بار گلولی علی اصغر را نشانه گرفت، یک بار چشم ابوالفضل (علیه السلام) را نشانه رفت و یک بار هم قلب حسین (علیه السلام) را شکافت.) سپس فریاد زد: دو پایش را هم قطع کنید!

ماموران اجرا کردند. آنگاه صدا زد: آتش، آتش .

فوراً چوب های خشک و نازکی را روی بدن نیمه جان او ریختند و آن را به آتش کشیدند.

منهال می گوید: از تعجب بلند گفتم: سبحان الله !

مختار گفت: علت این جمله ای را که گفتمی چه بود؟!

گفتم: گوش کن تا برایت بگویم و ماجرای نفرین امام سجاد (علیه السلام) را برایت تعریف کردم.

مختار با تعجب پرسید: خودت از امام این نفرین را شنیدی؟!

گفتم: بله. مختار از اسبش پیاده شد و دو رکعت نماز خواند و سجده اش را طولانی کرد، سپس برخاست و سوار شد و تا آن وقت جسد حرمه به زغال تبدیل شده بود. (۲۵)

۹- زید بن رقاد:

او از تک تیراندازان لشکر عمر سعد بود که در روز عاشورا، تیری به طرف عبدالله، فرزند امام حسن (علیه السلام) افکند. آن تیر، دست عبدالله را به پیشانی اش دوخت. تیری دیگر نیز به قلب او افکند و او را به شهادت رساند. زید پس از کمی مقاومت، به وسیله افراد عبدالله شاکری یکی از فرماندهان لشکر مختار، تیرباران شد و سپس او را در آتش سوزاندند. (۲۶)

منابع:

۱- بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۳۷۴ / لهوف، سیدبن طاووس، ص ۱۸۳.

٢- بحار الانوار، ج ٤٥، ص ٥٩، ٦٠ / لهوف، ص ١٨٣.

٣- بحار الانوار، ج ٤٥، ص ٣٧٧.

٤- طبری، ج ٨، ص ٦٧١ / بحار الانوار، ج ٤٥، ص ٣٧٧ / کامل، ج ٤، ص ٢٤١.

٥- بحار الانوار، ج ٤٥، ص ٣٧٩.

٦- تاریخ طبری، ج ٦، ص ٥٣.

٧- تاریخ طبری، ج ٦، ص ٣٣٨.

٨- تاریخ طبری، ج ٦، ص ٣٧٤.

٩- تاریخ طبری، ج ٦، ص ٣٧٦.

١٠- تاریخ طبری، ج ٦، صص ٦٧ و ٣٣٧.

١١- طبری، ج ٧، ص ٣٦٩.

١٢- طبری، ج ٨، ص ٦٧١ / کامل ابن اثیر، ج ٤، ص ٢٤٠.

١٣- کامل ابن اثیر، ج ٤، ص ٧٨.

١٤- بحار الانوار، ج ٤٥، ص ٣٧٥.

١٤- طبری، ج ٨، ص ٦٥٧ / کامل ابن اثیر، ج ٤، ص ٢٤٢.

١٦- انساب الاشراف، ج ٦، ص ٤٢٦-٤٢٧ / تاریخ طبری، ج ٦، ص ٩٠ / بحار الانوار، ج ٤٥، ص ٣٨٣؛

اخبار الطوال، ص ٢٩٥.

١٧- انساب الاشراف، ج ٦، ص ٤٢٦-٤٢٧ / تاریخ طبری، ج ٦، ص ٩٠ / بحار الانوار، ج ٤٥، ص ٣٨٣؛ اخبار

الطوال، ص ٢٩٥.

۱۸- انساب الاشراف، ج ۶، ص ۴۲۶-۴۲۷ / تاریخ طبری، ج ۶، ص ۹۰ / بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۳۸۳؛ اخبار الطوال، ص ۲۹۵.

۱۹- انساب الاشراف، ج ۶، ص ۴۲۶.

۲۰- شذرات الذهب، ابن عمار، ج ۱، ص ۷۴.

۲۱- بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۳۸۶.

۲۲- بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۳۸۶.

۲۳- کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۵۱۶.

۲۴- تاریخ طبری، ج ۵، ص ۴۴۸.

۲۵- بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۳-۳۳۲ / محجة البيضاء، مولا محسن فیض کاشانی، ج ۴، ص ۲۴۱.

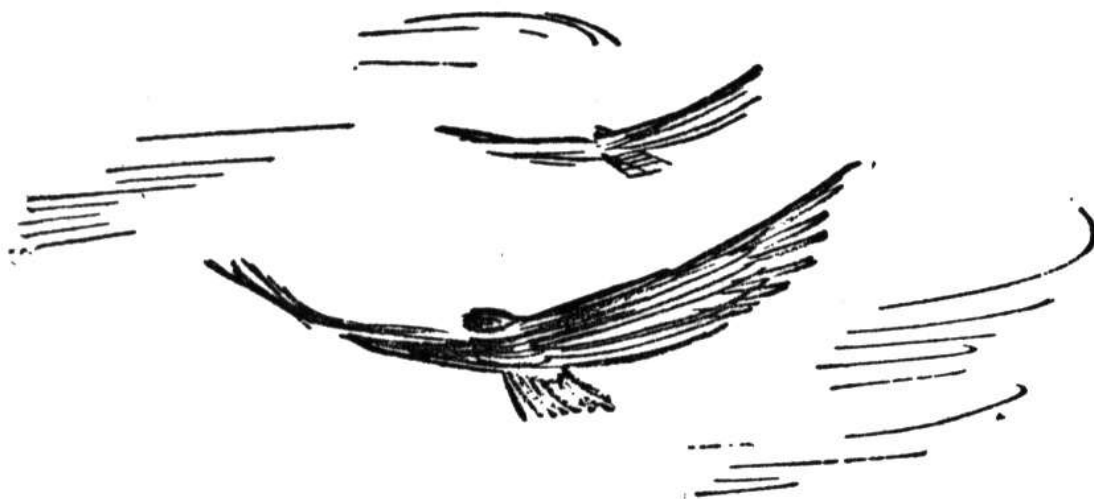
۲۶- تاریخ طبری، ج ۶، ص ۶۴-۶۵ / کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۲۴۳.



عفیف که باشی، همه جا عفیفی. چه در مسجد.

چه در سواحل شمال





غدير **كربلاي** عوام بود

و **كربلا** غدير خواص!

در غدير با آن كه بيعت گرفته شد

"جفا شد"

و در **كربلا** با آن كه بيعت برداشته شد

"وفا شد"



فقر

میخواهم بگویم؛ فقر
همه جا سر میکشد ...

فقر ، گرسنگی نیست، عریانی هم نیست
...**فقر** ، حتی گاهی زیر شمش های طلا خود را پنهان میکند ...

فقر ، چیزی را "نداشتن" است ؛ ولی آن چیز
پول نیست ؛ طلا و غذا هم نیست ...

فقر ، ذهن ها را مبتلا میکند ...

فقر ، اعجوبه ایست که بشکه های نفت در
عربستان را تا ته سر میکشد ...

فقر ، همان گرد و خاکی است که بر کتابهای
فروش نرفته ی یک کتابفروشی می نشیند ...

فقر ، تیغه های برنده ماشین بازیافت است که
روزنامه های برگشتی را خرد میکند ...

فقر ، کتیه ی سه هزار ساله ای است که روی
آن یادگاری نوشته اند ...

فقر ، پوست موزی است که از پنجره یک اتومبیل
به خیابان انداخته میشود ...

فقر ، همه جا سر میکشد ...

فقر ، شب را ”بی غذا“ سر کردن نیست ...

فقر ، روز را ”بی اندیشه“ سر کردن است ...





کلمات، تاثیر شگرفی روی ضمیر ناخودآگاه انسان دارند. ناخودآگاه بدون آنکه منظورمان را بداند هر چه بگوییم خوب یا بد را برایمان خلق می کند. لذا لازم است برای دستیابی به موفقیت از کلمات مثبت و دارای انرژی مثبت استفاده کنیم.

با این که مفهوم کلی عبارت "من بیمار نیستم" مثبت است اما کلمه "بیمار" واژه منفی است. ضمیر ناخودآگاه به منظور و مفهوم کاری ندارد، بلکه روی کلمات متمرکز می شود. به عنوان مثال در جمله "فراموش نکنی در هنگام برگشتن نان بخری" احتمال فراموشی بیشتر از زمانی است که می گوییم "یادت باشد که هنگام برگشتن نان بخری"، زیرا در حالت اول ناخودآگاه بر روی فراموشی تمرکز می کند و در حالت دوم بر روی به یاد ماندن.

و یا مثلاً برای آرام شدن یک نفر جمله "آرام باش" بیشتر از جمله "داد نزن" تاثیر دارد و همچنین به کار بردن جملاتی از قبیل "خسته نباشی"، "دست درد نکند" و... در ناخودآگاه تاثیر منفی می گذارد و باعث افزایش خستگی، درد و... می شود.

وقتی درباره چیزی واژه بد را به کار می بریم باید بدانیم در جهان چیز منفی و بدی وجود ندارد. وقتی چیزی بد تلقی می شود، در واقع به ما خبر نبودن خوبی می دهد. پس چه بهتر است که به جای بد بگوییم ناخوب. هر گاه ذهنتان را از امواج منفی



(افکار، کلام، عادات و...) تخلیه کنید آنگاه شاهد هجوم شادی و آرامش خواهید بود.

به جای **خسته نباشید**؛ بگوییم : **خدا قوت**

به جای **خدا بد نده**؛ بگوییم : **خدا سلامتی بده**

به جای **بد نیستم**؛ بگوییم : **خوب هستم**

به جای **فراموش نکنی**؛ بگوییم : **یادت باشه**

به جای **پدرم درآمد**؛ بگوییم : **خیلی راحت نبود**

به جای **دست درد نکنه**؛ بگوییم : **ممنون از محبت، سلامت باشی**

به جای **ببخشید که مزاحمتان شدم**؛ بگوییم : **از اینکه وقت خود را در اختیار من گذاشتید متشکرم**

به جای **گرفتارم**؛ بگوییم : **در فرصت مناسب کنار شما خواهیم بود**

به جای **دروغ نگو**؛ بگوییم : **راست می گی؟ راستی؟**



به جای قابل نداره؛ بگوییم : هدیه برای شما

به جای شکست خورده؛ بگوییم : با تجربه

به جای فقیر هستم؛ بگوییم : ثروت کمی دارم

به جای بدرد من نمی خورد؛ بگوییم : مناسب من نیست

به جای مشکل دارم؛ بگوییم : مسئله دارم

به جای جانم به لبم رسید؛ بگوییم : چندان هم راحت نبود

به جای مسئله ربطی به تو ندارد؛ بگوییم : مسئله را خودم حل می کنم

به جای من مریض و غمگین نیستم؛ بگوییم : من سالم و با نشاط هستم

به جای زشت است؛ بگوییم : قشنگ نیست

به جای چرا اذیت می کنی؛ بگوییم : با این کار چه لذتی می بری



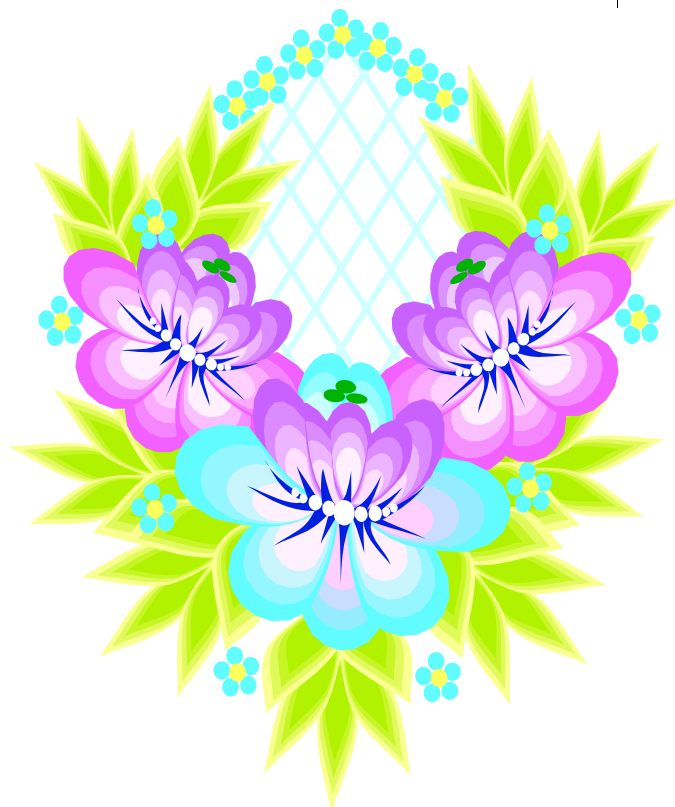
به جای غم آخرت باشد؛ بگوییم : شما را در شادی ها ببینم

به جای متنفرم؛ بگوییم : دوست ندارم

به جای دشوار است؛ بگوییم : آسان نیست

به جای جملاتی از جمله چقدر چاق شدی؟، چقدر لاغر شدی؟، چقدر خسته به نظر می آیی؟، چرا موهات را این قدر کوتاه کردی؟، چرا ریشت را بلند کردی؟، چرا توهمی؟، چرا رنگت پریده؟، چرا تلفن نکردی؟، چرا حال مرا نپرسیدی؟

بگوییم : سلام به روی ماهت، چقدر خوشحال شدم تو را دیدم، همیشه در قلب من هستی...



کلیدهایی برای رهایی از فشار قبر



برای رهایی از فشار شب اول قبر،
راههایی ذکر گردیده که در این مجال به برخی از آنها اشاره
می‌گردد:

۱- ترک برخی گناهان مانند:

سخن چینی: دوری مرد از زن: أمیرالمومنین (علیه السلام) قَالَ:
«عَذَابُ الْقَبْرِ يَكُونُ مِنَ النَّمِيمَةِ وَالْبَوْلِ وَ عَزْبِ الرَّجُلِ عَنْ أَهْلِهِ»؛
«عذاب قبر از سخن چینی و پرهیز نکردن از بول و دوری مرد از
زنش پیدا میشود که رختخواب خود را جدا نموده و در غذا و
خواب از او دوری کند».

ضایع کردن نعمت‌ها: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ):
«ضَغْطَةُ الْقَبْرِ لِلْمُؤْمِنِ كَفَّارَةٌ لِمَا كَانَ مِنْهُ مِنْ تَضْيِيعِ النَّعَمِ»؛ رسول
خدا (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) فرمودند: «فشار قبر برای مو من کفاره
تضییع نعمت‌هایی است که نموده است».

بدخلقی با خانواده: بر اساس گزارشات روایی فشار قبر سعد -
یکی از یاران خوب رسول خدا - به علّت سوء خُلُقِی بود که با
اهل خانه خود داشت.

۲- به جا آوردن رکوع نماز به صورت تام و کامل

۳- مداومت بر خواندن سوره زخرف

۴- قرائت سوره نساء در هر جمعه

۵- به جا آوردن نماز شب

۶- خواندن سوره تکاثر هنگام خواب

۷- گذاشتن دو چوب تر با میت در قبر

۸- روزه گرفتن چهار روز از ماه رجب و دوازده روز از ماه شعبان



گم کرده راهم

چه سخته حرف از دل زدن...

سخت تر از اون حرف دل را درک نکردن....

دست به سوی آسمان دراز کردن اما نرسیدن....

راه نور را میبینی و ابتدای جاده دلت سوسو میزنه و پای اون
آنچنان لرزان به زنجیر در بند شده که قدم برداشتنت رو محال
میکنه...

خدایا میان این همه راه که به تو میرسد چه سخت است راه تو را
گم کردن...

یکی گفت:

اما چه آسان است خدایم... به تو رسیدن از میان رمل های
گداخته، از کانال حنظله و کمیل از فکه و چزابه، دهلاویه و یکم
آن طرف ترقصر شیرین...

همه و همه آنهم با لبی روزه و روزه.. با ابو حمزه ثمالی و سحر
و افطار نون خشک و چای شیرین های دوران جبهه...



اما هنوزم درکش سخت است!!!

و بازهم خدا را نیافتن!!!

آنهم در میان دلتنگی های مادرانه و خواهرانه و پدارنه و
کودکانه هایی که کنار چند مزار همانم وقت افطارش
دلتنگیشونه ...

و بازهم دوباره روزه دلتنگیشونه که با اذان صبح غربتِ
گمشدهاشون شروع میشه ...

گمشده هایی که همه درنام یکی و در شهرت هم

یکی اند... (شهدای گمنام فرزند روح الله) خدایا گم کرده راهم...

گفته اند: شهدا واسطه پیوند آسمان وزمین اند و جزء از طریق
آنان راهی برای جلب عنایت خاصه حق نیست...

سه راهی شهادت آنجا بود که قنوت نماز فطر خواندند
و... عنایت پرودگارشان..

کاش میشد فرهاد گمنامی شد که به دنبال شیرینش
قصد سفر به قصر شیرین کرد...

خدایا راهی نما به سوی سه راهی به سوی مقتل... به سوی
شهادت...

انگار که روزه گرفتیم ایم از آدمیت... افطار تا خدا... تا
شهادت... گم کرده راهم... گم کرده نامم کن....



یا حسین

ماهی که در آن عشق آفریده شد و مردانگی و شرف در عطش
عشق به حسین معنا گرفت
ماهی که هیچ واژه ای گنجایش اندوه بی کرانه ی آن را ندارد
ماهی که هر ساله خون خدا را بر آسمان دنیا می پاشد تا ابرهای
روزمره سرخی آفتاب را نپوشاند
محرم ماه فریاد و ماه بیداری و پایداری است
محرم ماهی که تمام تاریخ وام دار یک نیم روز آن است
ماهی که خاک و خون و آتش و عطش و مشک و تیر، رازهای
سر به مهر آنند
ماهی که هفتاد و دو آیه ی سرخ بر صحیفه ی دل ها نازل شد و
هفتاد و دو کهکشان در مدار هستی قرار گرفت



یا حسین فرات هنوز شرمگین است
بیچاره رود پیر قرن هاست آهسته و شکسته می‌رود
هنوز چکاچک شمشیرها را می‌شنود
هنوز صدای گریه بچه‌ها و نعره‌های دلیرانه را می‌شنود
هنوز شیون‌های زنان و غم و اندوه اهل بیت (علیهم السلام) و
شیعیان آنها شنیده می‌شود
هنوز شهادت‌ها و دلاوری‌ها و شجاعت‌ها و ایثارهای سید الشهدا
امام حسین (علیه السلام) و یاران با وفای او را می‌شود حس کرد
خاطرات زیادی این پیر کهنه رود در دل دارد که همچنان در
درون خویش محفوظ نگاه داشته است
ماه محرم برای مذهب شیعه دوستدار اهل بیت، ماهی است که
پیروزی در متن فداکاری و خون به دست آمده است
محرم ماه نهضت بزرگ سید شهیدان و سرور اولیای خداست که
با قیام خود در مقابل طاغوت تعلیم سازندگی و کوبندگی به بشر
داد و راه فناء ظالم و شکستن ستمکار را به فدایی دادن و
فدایی شدن دانست
و این خود سرلوحه تعلیمات اسلام است برای ملت‌های جهان تا
آخر الزمان...



محرم و صفر

روزهای بالیدن است

نه فقط نالیدن

بساطش آموزه است

نه موزه

تمرین خوب نگریستن است

نه خوب گریستن

نماد شعور مذهب است

نه شور مذهب

منتظران مهدی بهوش باشید

حسین را منتظرانش کشتند...





مطلبی درباره جاذبه و دافعه انسان ها

افراد از لحاظ جاذبه و دافعه یکسان نیستند و به طبقات مختلفی تقسیم می شوند:

۱- افرادی که نه جاذبه دارند نه دافعه:

۲- مردمی که جاذبه دارند اما دافعه ندارند:

۳- مردمی که دافعه دارند اما جاذبه ندارند:

۴- مردمی که هم جاذبه دارند و هم دافعه:

۱- افرادی که نه جاذبه دارند نه دافعه: این افراد نه دوستی دارند و نه دشمنی و افرادی بی اثر هستند.

هیچ گونه نقطه مثبت نه از نظر فضیلت و نه از نظر رذیلت ندارند.

اینها موجوداتی بی ارزش و پوچ هستند زیرا انسان نیاز دارد که دوست بدارد و دوست داشته شود و هم چنین نیاز به دشمن دارد.



۲- مردمی که جاذبه دارند اما دافعه ندارند: در زندگی همه کس آنها را دوست دارند و کسی منکر آنان نیست.

این افراد حس می کنند که حسن خلق این است که همه را با خود دوست کنند.

اما این برای انسان هدف دار و کسی که فکر و ایده ای را در اجتماع تعقیب می کند ؛ میسر نیست.

زیرا همه مردم یک جور فکر نمی کنند و یک جور احساس ندارند.

۳- مردمی که دافعه دارند اما جاذبه ندارند: اینها نیز افراد ناقصی هستند و این دلیل بر این است که فاقد خصایل مثبت انسانی می باشند؛ زیرا اگر خصایص مثبتی داشتند حتما طرفدارانی نیز پیدا می کردند ولو اندک

۴- مردمی که هم جاذبه دارند و هم دافعه: انسان های با مسلک همواره این گونه اند.

این افراد چند گونه اند ؛ زیرا گاهی جاذبه و دافعه هر دو قوی است و گاهی هر دو ضعیف و گاهی متفاوت.



صرف جاذبه و دافعه داشتن و حتی قوی بودن آنها برای اینکه
شخصیت فردی قابل ستایش باشد کافی نیست؛ بلکه دلیل اصل
شخصیت است و شخصیت هیچ کس دلیل خوبی او نیست.

هر شخصیتی هم سنخ خود را جذب می کند و غیر هم سنخش را
از خود دور می سازد.

برگرفته از کتاب جاذبه و دافعه علی (ع)



مگر نمی خواهید بالا بروید؟



مگر معراج نمی خواهید؟

مگر نمی خواهید بالا بروید؟

پس نماز کامل بخوانید

محکم نـمـاز است

"آیت الله بهجت ره"

مواظب باشیم !!!

نگه داشتن دین و ایمان در آخرالزمان . . .

مثل نگه داشتن **ذغال گداخته** در کف دست است . .



دوران آخرالزمان آنقدر سخت شده که

خوب و بد را نمی توانیم تشخیص بدهیم !!!

از آن روزی میترسم که مثل **ابن ملجم ملعون** قاتل

امام معصوم بشوم . . .

از آن روزی بیم دارم

که در مقابل حدیث **امام صادق (علیه السلام)**

بایستم و قبولش نکنم . . .

در این زمانه زندگی کردن **سخت** است . . .

مواظب باشیم . . .



هر گاه در زندگی ات گیری پیش آمد و

راه بندان شد ،

بدان خدا کرده است.

زود برو

برو با او خلوت کن و بگو :

با من چکار داشتی که راهم را بستی ؟

هر کس گرفتار است

در واقع گرفتار یار است

مرحوم دولابی